اندیشه های رستاخیز

سال دوم خردادماه ۲۵۳۷ شاهنشاهی



در این شماره

مدیر مسئول: منوچهر تسلیمی
سردبیر: مهدی قاسمی
مدیر داخلی: فرنگیس امیری
نشانی: خیابان‌ویلا ـ ساختمان‌شماره۳
حزب رستاخیز ملت ایران
تلفن: ۸۹۹۱۵۶ ـ ۶ـ۸۹۹۱۶۱

وجوه اشتراك و بهای مجلات باید
به حساب جاری ۱۴۵۰ بانك ملی
ایران شعبه‌تخت‌جمشید واریز شود.

چاپ خوشه

اندیشه‌های رستاخیز





یادداشت هشتم

همکاری تنی چند از اندیشه‌مندان رستاخیزی و نیز اقبال شایسته‌ی خوانندگان ارجمند: نشرهشتمین شمارهٔ «اندیشه‌های رستاخیز» را در زمان معهود، ممکن ساخت. از تمامی ایشان و از همه آنها که با قلم و فکر وتوجه و تشویق خود ادامه‌ی «حیات» این مجله راتضمین کرده‌اند، سپاسگزاریم.

کلامی مکرر میشود ولی تکرارش سزاوار است که اگر این همدستی و یاری که خود جلوه‌ی روشنی از «احساس مسئولیت است» مطرح نبود، پیگیری این کار هرگز میسر نمیشد.

و اما ورای این حقیقت این بار مصلحت دیدیم که اگر چه کوتاه به‌نقدی که دوستی متفکر برزمینه‌ی پاره‌ای از مقاله‌ها و رساله‌های این‌مجله با ما درمیان‌گذاشته‌اند— نه اینکه پاسخ گوئیم ـ بلکه اشارتی داشته باشیم، مضمون نقد چنین است:

«بهتر بود که (اندیشه‌های رستاخیز) صرفا به قلمرو مسائل «ایدئولوژیك» و «فلسفی» می‌پرداخت و نشر مقاله‌ها و رساله‌های فنی برزمینه‌ی مسائل‌اقتصادی و... را به نشریات اختصاصی میسپرد...»

نخست تصور ما از عنوان «اندیشه‌های‌رستاخیز» وگستردگی مفهوم آن...



و اینکه رستاخیز میدان آماده و عرصه‌ی‌راستین تمامی ابراز نظرهائی است که به زوایای حیات امروز و فردای جامعه‌ی ما پیوند میگیرند....

و نیز بنابراین اعتقاد که هرگاه برداشت‌های «ایدئولوژیك» و «فلسفی» از عینیت‌های زندگانی مایه نپذیرند و از حرکت زاینده‌ی اجتماع و نیازهای متنوع درونی و بیرونی آن فاصله بگیرند ـ به مباحثی انتزاعی و خشك و «قرون وسطائی» و «مدرسی» بدل خواهند شد...

از آغاز عامداً به این شیوه گرایش یافتیم که «اندیشه‌های رستاخیز» را در حدود توانائیش پایگاهی بسود تجلی افکار و نظرهائی بسازیم که به شیوه‌ای «پژوهشی» برکلیه زوایای زندگانی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و سیاسی ما پرتو میافکنند و بسهم خود رهنوردان‌راه رستاخیز را توش و توان میدهند.

از دیدگاه «اندیشه‌های رستاخیز» بدیهی است‌که این «افکار و نظرها» در غایت امر می‌باید با «فلسفه‌ی انقلاب» که «فلسفه زندگانی و سعادت ایرانی است» و نیز با هدفهای رستاخیز که «هدفهای تاریخی مردم این سرزمین‌است» تطابقی همه‌جانبه‌داشته باشند و بدیگر سخن، روایتی روشن از تاثیر متقابل «فلسفه‌ی‌انقلاب» و «عمل انقلابی» بدست دهند و جلوه‌های این رابطه منطقی را باز بتابانند که:

هرگامی که (در عرصه عمل) جدا از تعالیم این فلسفه و منتزع از «دید رستاخیزی» برداشته شود ـ راهگشای مسائل ما نتواند بود. بدین معنا که هرطراح، هربرنامه‌ریز ـ هراقتصاددان و هرمجری و حتی هر منتقد اگر بخواهد دور از مواضع فکری و فلسفی‌انقلاب و رستاخیز و در «پیله‌ی» خود به برنامه‌ریزی و ابراز نظر و عمل بپردازد ـ به‌یقین به بیراهه کشیده خواهد

شد و سرانجام یك روز ما باید در دنیای واقعیت‌ها و نه فقط کلاسهای فلسفه و منطق، نشانه‌های نفوذ فلسفه انقلاب و رستاخیز را در تك‌تك عمل‌های خود بیابیم و بردفتر هر«برنامه» و «طرحی» مهر این‌مطابقت را به‌بینیم...

پس اگر در این مجله که نامش «اندیشه‌های رستاخیز» است بحثی مفصل آنهم در مقام نقد و اظهار نظر نسبت به فلان وبهمان برنامه اقتصادی و رفاهی تجاری درج میشود، از باب همین دید «بنوبه خود» فلسفی است که فی‌المثل کوششی بعمل آید تا دانسته شود آیا فلان وبهمان «طرح و برنامه و سیاست» از بنیاد با «فلسفه»ی انقلاب ما میخواند یا نه... حالیکه بی‌درنگ بیاد می‌آید که «فلسفه» و «ایدئولوژی» را «نمودی» و «بودی» در فضائی بیرون از فضای زندگی نمی‌توان دید. باری گذرگاه سیاست‌پردازان و طراحان ما در قلمرو پاسخگوئی به نیازهای اقتصادی واجتماعی و فرهنگی جامعه، همان گذرگاه «رستاخیز» و همان، فضای بازتاب فلسفهٔ انقلاب و رستاخیز است و یا «بلفظ صحیح‌تر» باید باشدواگر «اندیشه‌های‌رستاخیز» به مقاله‌ها و رساله‌های آنچنان نیز پرداخته روی به این اعتقادها داشته است.

و اماآیا تصور نمیرود اصطلاح«فلسفه بافی» درخور اندیشه‌گرانی بکار رفته است که «فلسفه را برای فلسفه» خواسته و آنرا مقوله‌ای خارق‌العاده و تلاشی فکری منتزع از دنیای محسوس و ملموس حیات انگاشته‌اند؟

قصد ما بهرتقدیر حذر از چنین برداشتی بوده است و لاجرم سپاس گفته‌ایم آن پژوهندگانی را که دست یاری پیش آورده و مقاله‌ای و یا رساله‌ای در باب «سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی و.... کشورمان»

برای اندیشه‌های رستاخیز تهیه کرده‌اند که بیشک قصد آنها هم این بوده است تا بسهم خود و از دیدگاهی به اعتقاد خود رستاخیزی (که هرگز هم نگفته‌انـــد و نگفته‌ایم آخرین و تنها نظر راستین است) قلمی زده باشند، باشد که براین زمینه‌ها و البته همه‌جا در فروغ الهامات فلسفه انقلاب و رستاخیز گفت و شنودی‌راهیاب و راهگشا درگیرد و چنانکه منظور نظر است ازپهنه‌ی چنین «دادوستدها» وبه‌همت‌تمامی اندیشه‌گران‌وطنخواه ایران زمین راه درست و یا برترین راه برهرزمینه‌ای کشف شود.

«اندیشه‌های رستاخیز»

ابراهیم جهان‌نما

دموکراسی‌ها در همه‌جا از نفس افتاده‌اند

مقاله زیر با «عنوانی» که‌ازآغاز، پهنه‌ی‌برداشت و تفکر نویسنده را آشار می‌کند، در واقع نگاهی است و نظری شخصی درباره یکی از بحث‌انگیزترین مسائل دنیای امروز: «دمکراسی» .

نشر این مطلب در «اندیشه‌های رستاخیز» چون سایر مقاله‌ها نه از باب پذیرش مطلق (گواینکه هیچ داوری مطلق پذیرفتنی نیست) بلکه بخاطر ایجـاد انگیزه‌های بحث ـ نظر ـ گفت وشنود ـ نقد وبررسی در قلمرو مسائل اجتماعی ـ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.

و اما فراتر از این مقصود ـ از آنجا که کشور ما در حال و هوای رستاخیزی و درطریق انقلاب‌خود دست اندرکار تحقق و قوام یکی از پایدارترین و ژرف‌ترین «دمکراسی‌های ملی» ـ سازگار با مقتضیات فرهنگی و تاریخی و نیازهای امروزی ما است... انتظار داریم که در این مقاله بحث‌های گرم وپراثری آغاز شود.

«اندیشه‌های رستاخیز»

گفتم یـــافت می نشود جسته‌ایم مـا
گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

نگرانی‌های تازه:

در بیش‌از یک‌قرن پیش «توکوویل» متفکرفرانسوی در کتاب «دمکراسی درامریکا» نوشت که : «در روزگار

ما ملتها دیگر نمیتوانند برای اشاعه تساوی‌وبرابری دربین خود موانعی برپا سازند اما این‌هم بدست خودشان است که درپرتو این تساوی وبرابری‌بکجا کشیده شوند، بطرف بردگی یا آزادی، بطرف‌بربریت یا دانائی، بطرف بدبختی یا نیکبختی.»

اصالت و اعتبار این گفتار امروز بیشتر ازهروقت دیگر آشکار شده وبایك نگاه اجمالی به‌آنچه در اجتماعات کنونی میگذرد بخوبی روشن میشود که اندیشه های عالی و دیدگاههای بلند بشری یکی بعداز دیگری دستخوش تطور و تحریف میگردند . دمکراسی در زمره همین دیدگاههای رفیع انسانی است که‌بقا وآیندهٔ آن نگرانی اندیشمندان و پویندگان‌راه‌آزادی را برانگیخته و فکر و ذکر گردانندگان سیاست‌واقتصاد را درهمه‌جا بخود مشغول داشته است .دگرگونیهای سرسام‌آور و تند زمان، نابسامانیهای اجتماعی ، برخوردهای حاد، تشویش های روانی ، عصیان‌جوانان، اعتصاب کارگران، اعتراض دانشجویان، ناهم‌آهنگی‌های اقتصادی و آلودگی محیط زیست موجب شده که هر روز اهمیت و اعتبار فرد بیشتر از دست رفته‌وسازمان بجای ایشان نشسته تا آنجا که بگفته «رومن رولان» در یك ماشینیسم برده‌ساز و یك ماتریالیسم اقتصادی‌روح آدمی بحال خفقان مرده وگنجینه‌های تمدن از بین‌رفته است.

از اندیشمندان آنانکه جانب حزم و احتیاط را رها نکرده‌اند از بیم آنکه مبادا کتاب ودفتر دمکراسی‌بسته وبراندیشه عالی آن خط بطلان کشیده شود، ازمواجهه با واقعیات طفره میروند و دست بدامن فلسفه‌میزنند که دمکراسی هم مانند هر چیز دیگر نسبی است وباید نسبت به نارسائیها و نواقص آن راه مسامحه پیش گرفت وبرای تائید این نظر محافظه‌کارانه یك سربار

استدلال خودرا بر شانه ژان‌ژاك‌روسو مینهند که گفته است: «دمکراسی واقعی هرگز وجود نداشته ونخواهد داشت.» اما کسانیکه از برخورد با واقعیات اباندارند میگویند نابسامانیهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنقدر گسترش یافته است که با موعظه و مسامحه و فلسفه‌بافی نمیتوان بر آنها سرپوش گذاشت و با بی تفاوتی از کنارشان عبور کرد. واقعیت اینست که روزهای آرامش و آسایش و لذت بسر آمده و بشر دانسته و ندانسته خود رادر بن‌بستی فاجعه‌آمیز گرفتار ساخته که هیچکدام از پیامبران و منجیان بزرگ و هیچیك از ایدئولوژیها ـ بهراندازه نافذ و قاهروتوانا باشند یارای مقابله و رویاروئی با وضع موجود را ندارند.

اول بار «اشپنگلر» فیلسوف دوراندیش غرب در کتاب «افول مغرب‌زمین» نسبت به زوال دمکراسی‌های غربی اعلام خطرکرد. بعد ازاو دیگران هم که شاهد تجربیات تلخ از روی کارآمدن حکومتهای فاشیستی و گسترش دیکتاتوریهای کمونیستی ورشد سیستم‌های توتالیتاریستی شدند، یکدل و یك زبان برای‌پیش‌بینی اشپنگلر درود و آفرین فرستادند. آزمایشهای‌دردناکی که روی کالبد دمکراسی ها در گوشه وکنار جهان‌با هدف امحاء شخصیت انسانها و نادیده گرفتن‌آزادیها روی داد، این پرسش را بدنبال آورد که مگر افسون دمکراسی ـ آنچه قرنها بر فضای اندیشه بشر سایه گسترده ـ اکنون بصورت افسانه درآمده وآیا وقت‌آن رسیده که برای دمکراسی جانشینی برگزیده شود؟

ظاهر آنست که مردم به میل و اراده و آزادی و تساوی، وظایف اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خود را انجام میدهند اما در ورای این‌ظاهر آراسته هیچ اثری از رضایت و میل ورغبت عمومی وجود ندارد و

حاکمیت اکثریت افراد فقط میتوانند عنوان درسهائی قرار بگیرند که در مدارس علوم سیاسی به‌تازه‌واردین می‌آموزند والا درهمه دمکراسیها کارگردانان اصلی و بازیگران صحنه همان اقلیتها و به تعبیری «نخبه‌ها» هستند که اراده خودرا ماهرانه براکثریت تحمیل میکنند. از سوی دیگر احکام بی‌چون وچرای اقتصادی درنظام جدید افراد رابشکل آلات و ادوات بی اراده در ماشین‌های جوراجور واوردیناتورهای گوناگون درآورده که گفتی درهمه‌جا قسمت ازلی را بی رضای آنان‌مقرر کرده‌اند . به‌بیان دیگر هرچقدر افراد بظاهر حاکم و ناظر وفرمانروا هستندولی‌در واقع ونفس‌الامر محکوم ومنظور وفرمانبردارند که به‌گفته «ماکس‌وبر»درزندانی بزرگ وراحت بسر میبرند . آنچه راهم‌که بنام آزادی واستقلال رای شعار میدهند تنهاگزافه هائی برای مشغولیات ذهنند.

از جنبه روحی و عاطفی هم درست است‌که‌افراد در اجتماع زیست میکنند و طرف داد وستد ومراوده ومشاوره و همفکری وهمکاری با دیگران قرارمیگیرند ولی سخت درتب وتاب تنهائی وبی‌کسی میگذرانندواز خلطه وآمیزش و رفت وآمد باهمنوعان احساس‌اجتماعی بودن نمیکنند و هرروز درمیان جمع خودرا بی‌کس‌و بی پناه‌تر مییابند. این همان تصویر گویائی است که «دیوید ریسمن» استاد علوم اجتماعی دانشگاه هاروارد در کتاب «جماعت تنها» آنرا به‌بهترین وجه ترسیم کرده است.

«کنون درهمه جا ونزد همه‌کس این نگرانی‌عمیق وجوددارد‌که شخصیت وحیثیت انسانی در فراخنای چرخ عظیم اجتماعات بجای آنکه هدف باشد وسیله ویا شاید بازیچه قرارگرفته وهرچند دمکراسی فرد راآزاد کرده ولی بایک سلسله قیود اورا چنان گرفتار ساخته

که گاهی مردم ازخود میپرسند مگر بدوران بردگی برگشته‌ایم . «ژان کو» میگوید اجتماعات امروزی‌دربرابر دوخطر بزرگ وگیج‌کننده قرار گرفته‌اند. یکی آنکه دستی میکوشد بشر را در تاریکی و غرابت نگاه دارد ودستی دیگر میخواهد فرد را دراجتماع ذوب کند.

این نگرانی ودل‌مشغولی سبب شده برخی از اندیشمندان دست بکار ترتیب سمینار و سمپوزیوم‌و اجلاساتی بزنند وآینده دمکراسی را به مخاطره و اقتراح بگذارند. درسال ۱۹۷۳ عده‌ای‌از استادان‌اروپا، امریکا وژاپن جلسه‌ای درشهر «کیوتو» ژاپن‌بسرپرستی ومدیریت برژینسکی (مشاور فعلی رئیس جمهوری امریکا در امور امنیت ملی) تشکیل و بحران دمکراسی را مورد تجزیه وتحلیل قرار دادند. در اکتبر امسال نیز بابتکار «فرانس کولتور» مردان سیاست و اقتصاد ومذهب با نمایندگان ایدئولوژیهای متعارض درآتن ـ گاهواره دمکراسی باستان ـ سمپوزیومی درست کردند و درباره خطراتی که دمکراسی‌ها را تهدید میکنند به بحث پرداخته وبه جهانیان هشدار دادند که اگر زود بفکر تقویت و ترمیم مبانی دمکراسی نیفتند اجتماعات بشری با آینده نامعلوم ویاس‌آور روبرو میشوند.

دمکراسی برای کیست؟

دراین بررسی کوتاه جای آن نیست جنبه‌های تاریخی یا کنجکاویهای فلسفی دمکراسی آنچنان که مورد نظر فلاسفه قدیم وجدید از افلاطون و ارسطو گرفته تا روسو، منتسکیو، ولتر، لاك، هابس، هگل، میل، کانت، مارکس، جفرسون، توکوویل، راسل ، سارتر و دیگران است ـ بحث شوند. دمکراسی اصطلاحی است که مفهوم آن همواره محل اختلاف و غالبا مورد سوء تفسیر و تعبیر بوده است ولی همه

اتفاق نظر دارند که دمکراسی، آن شکل از حکومت است‌که مردم آزادانه وبه تساوی اراده خودرا برای اداره اجتماع ابراز میدارند وآن اراده درقالب نظـر اکثریت باجراء گذاشته میشود. براساس این تعریف چون کشف میل واراده عمومی در جوامع بزرگ مشکل مینماید تنها جوامع کوچك میتوانند از مـزایای آن برخوردار شوند واز همین‌رو برخـی از نویسندگان سیاسی امکان دمکراسی رادر شهرهای بزرگ منتفی دانسته‌اند. «ولتر» در دیکسیونر فلسفی خودنوشته است که دمکراسی فقط برای یك کشور کوچك‌مناسب است. البته این عقیده باتوجه به پیشرفتهای‌تکنولوژی وگسترش شبکه‌های انتقال اخبار و اطلاعات بوسیلـه ماهواره‌های مصنوعی و ارتباطات سریع کمتر میتواند قابل استناد واعتبار باشد.

نکته‌مهم‌دیگر: دمکراسی باید خرده‌خرده، قدم‌به‌قدم رشدوپرورش‌یابد وازمراحل تمرین،تکرار، تجربه‌ودیگر صافی‌ها بگذرد و مشکلات وموانع راپشت سربنهد. مبانی دمکراسی باید کم‌کم مثل خون وارد شرائین اجتماع بشوند واما هرروز تاریخ شروع آن به‌معاذیر مهیا نبودن شرایط بتاخیر افتد درحق مردم بیشترظلم وستم شده وزندان جهل و ظلمت طولانی‌تر گشتـه است. بدیهی است هرگاه از دموکراسی سخن‌میگوئیم دربنیاد امر، نظر برآن نظامی داریم که‌با هرج ومرج و ویرانگری و کشمکش های عافیت‌سوز هرگز روی آشتی ندارد. اضافه‌میکنم که خلاف این‌معنا یعنی قلب مفهوم واقعی‌دمکراسی برای‌همهٔ جوامع و (خاصه)جوامع عقب‌مانده زیانبارتر و مرگ‌آورتر از هررژیم سیاسی دیگر است. در فاصله همین نیم‌قرن اخیر بسیاری از کشورها از چنگ استعمار خودرارهاساخته ودمکراسی رادر سرزمین خودبه‌تجربه گذاشته و اغلب سربلندو

غرورآمیز ازعهده کاربرآمده‌اند . کشور هندباجمعیت عظیم ومشکلات عدید وموزائیك اختلاف زبان، مذهب، آئین ونژاد خیلی خوب از کوره آزمایش دمکراسی بیرون آمد. این تصور کوتاه‌بینانه را باید دور انداخت که مردم فقیر وعقب‌افتاده همیشه از تشخیص و تمیز نفع وضرر خود عاجز وناتوانند. ازاین فکر بوی نخوت و ریا وغرض بلند است و هدفی جز سودجوئی وبهره کشی بیشتر از مردم تحت استعمارندارد. دراین مورد بجاست از نوشته «فانون» نویسنده روشن‌بین افریقائی درکتاب «دوزخیان زمین» کمك بگیریم چه‌او نویسنده‌ای رنج‌دیده و شکسته استخوان است ولذا بهای مومیائی آزادی راخوب میداند . «فانون» میگوید:

«بیداری همه‌جانبه ملت امری نیست که دریك‌آن حاصل شود. درگیری وشرکت عقلی مردم درساختن بنای ملی راهی است باریك وطولانی ودراین‌راه شرکت مردم دراجتماعات امری است مقدس ... تجربه نشان میدهد که‌درکشور-های توسعه نیافته مهم این نیست که عده‌ای سیصدنفری بفهمند و تصمیم بگیرند. مهم آنست که همه مردم حتی به قیمت صرف زمانی دوپاسه برابربفهمند وتصمیم بگیرند. در حقیقت زمانی که صرف تبیین و تشریح مسائل میشود. زمانی که میپندارند از دست رفته، سرانجام‌در مرحله عمل جبران میگردد.

مردم باید بدانند کجا میروند وچرا میروند. مرد سیاست نباید فراموش کند تا هنگامی که آگاهی ملت در مرحله ابتدائی است وهنوز روشن و شفاف نشده آینده مسدود است.»

شك نیست که برای تحقق مصادیق آزادی افراد باید به مرحله تشخیص سود وزیان و تمیز صحیح از سقیم برسند وکسانی که در اولین خم وپیچ نیازهای اولیه‌اند طبعا فرصت ویارای پرداختن به معنویات را

ندارند اما باید هشیار بود وپذیرفت که بهر حال تمیز ناقص وحتی اشتباه بر اسارت و انقیاد شرف برتری دارند. باید بیدار بود که مراحل مختلف رشداقتصادی- اجتماعی و سیاسی پاپپای هم انجام میگیرند و درست مانند رشد کودکان است که‌جسم و روح وفکرشان به موازات یکدیگر پرورش مییابند وانتزاع رشد فکری‌در کودکان نتیجه‌ای جز عرضه «کودکان عقب مانده» دربر ندارد که جایشان بیمارستان مخصوص است و به مراقبت پزشکان متخصص عقب‌افتادگی نیاز دارند. دمکراسی آزادی فکر وروح افراد را دراجتماع پرورش میدهد و بارور میسازد واگرآنرا ازمردم دریغ دارندآنان را درمرحله عقب‌افتادگی نگه داشته‌اند وآنوقت مثل کودکان عقب‌افتاده نیاز به پرستاری و قیمومیت و سرپرستی دارند ودر چنین مواقعی قیمومیت آنهابه کسانی غیراز همان مقامات استعماری قبلی واگذارنمی- شود. درواقع استعمارگران خیلی خوب درس و کارشان را میدانند، صحنه‌هائی وحشت‌بار و هراس‌انگیز و صعب‌العبور برای ملل عقب افتاده درست میکنند تا بقول «ژان‌پل سارتر» بشر را از صورت بشریت خارج سازند وبعدا آن‌وضع رادستاویز قراردهند، دراستعمار خود بیشتر بکوشند.

نکته دیگر انتخاب نمونه والگوی دمکراسی است برخی نسخه دمکراسی غربی و برخی دیگر نسخه‌شرقی آنرا برای جوامع روبه‌رشد وجدیدالاستقلال تجویز کرده‌اند. گروهی هم این جوامع را از دنباله‌روی وپیروی کورکورانه از این یاآن سیستم سخت برحذرداشته‌اند. اما حقیقت آنست که دگرگونیهای سرسام‌آور امروزی همراه باتکنولوژی گیج‌کننده یکرشته مسائل‌جدیدبرای اجتماعات مطرح‌ساخته‌که اصولاجائی برای‌نمونه‌برداری و تقلید از شیوه‌های کهن دمکراسی باقی نگذاشته

است وانگهی کشورهای در حال توسعه مجبورند آنچنان برنامه‌های عمرانی خود را با شتاب و عجله پیاده کرده وبرای برخورد با تغییرات آمادگی داشته باشند که جز توجه به اولویت‌ها و زیرکی در اغتنام فرصت‌ها چاره‌ای ندارند . از همه اینها گذشته، ضعف و ناتوانی ونارسائی دمکراسیهای موجود خود بخود به تقلیدکننده و دنباله‌رو هشدار میدهد که چشم بسته و بی مطالعه برای خود الگوی ناموفقی را برنگزینند . دمکراسی‌های غربی و درصدر آنها دمکراسی انگلیسی و دمکراسی های شرقی و سرآمد آنها جمهوری سوسیالیستی شوروی ، جملگی دستخوش بحران و التهاب و بیماری و اضطرابند و هر یك از آنها زیر چشمی دیگری را میپایدکه کی ازپا درمی‌آید وچه وقت زانوی تسلیم بزمین میزند ودر همین گذرگاه فکری استکه این پرسش اساسی به ذهن اندیشمندان‌خطور میکندکه پس چه بایدکرد وبکدام قبله‌باید نمازگذاشت‌و بچه کسی اقتداء نمود؟

بیماری مزمن دمکراسی‌های غربی‌که تا مغزاستخوان جوامع آن ریشه دوانده است، بیماری ناشی از نفوذ مادیات وسیستم سرمایه‌داری است که همه‌چیزدرآنجا باپول سنجیده وبرآورد میشود وپول دائره‌دار همه‌کار حتی مشکل‌گشای معنویات است. نفع مادی به آسانی هر حرامی را حلال و هر جلالی را حرام میسازد . کفه ترازوی آراء رابنفع یك کاندیدا یا به‌ضرر کاندیدای دیگر بالا وپائین میبرد. جنایت اگر انگیزه‌مادی داشته باشد مباح وخیانت اگر برای پول باشدمجاز است. در دمکراسی غربی مطبوعات در حیطه نفوذ و اقتدار تراست‌های بزرگ درآمده و سندیکاهای کارگری با براه انداختن اعتصاب وشورش و بلوا حرفهای معقول یا نامعقول خودرابراحتی بکرسی مینشانند. شرکت‌های

چند ملیتی دست‌به انحصارات اقتصادی در خارج از مرزهای یك کشور میزنند و باآنکه از آزادی کار وتجارت سخن میگویند ولی‌عملا جای انتخاب کمی برای مردم میگذارند ونابرابریهای اقتصادی ایجاد مینمایند و در این جوامع با اندك غفلتی فقیر فقیرتر وغنی غنی‌ترمیگردد وآمارهائی هم‌که باکمك کامپیوترهای عظیم‌الجثه در معرض قضاوت مردم میگذارند غالبا باحقایق‌اوضاع‌وفق نمیدهد. اکنون اگر این گلزار پرزرق وبرق و رنگارنگ دمکراسی را با سبزه‌های نفوذ تروریسم، آدم‌ربائی و مافیا بیارایندکه دیگر نورعلی‌نور میشود. این گروههای وحشت برخلاف گروههای فشار محدودیتی برای کار خود قائل نیستند و شعاع عملشان ارض و سماء و تاثیر توطئه‌هایشان بی چون وچراست و به‌آسانی هر مانع ورادعی راکه مخالف تشخیص دهند درهر کجا که باشد باکمك زر وزور ازپیش پا برمیدارند وچنان‌ترتیب کار را میدهند که نه ازتاك نشان ماند نه از تاك نشان.

اما جمهوریهای دمکراتیك خلق که داعیه آن‌دارند کمال مطلوب دمکراسی رابه جوامع بشری ارزانی داشته‌اند ابتکار و استقلال وآزادی فردی را قربانی‌یك زندگی جمعی، یکنواخت‌و سربازخانه‌ای کرده‌اند و سنگ اول بنای حکومت رابرپایه دیکتاتوری گذاشته و صفت پرولتاریائی راهم برای تطهیر و تعمید آن یدك کشیده‌اند غافل از آنکه دیکتاتوری بهر شکل و قواره وبهرعذر وبهانه اعم ازطبقاتی وغیر طبقاتی، پرولتاریائی یاغیر پرولتاریائی قابل تطهیر نیست. هر سیستمی‌که نطفه آزادی را درجنین خفه سازد بانص صریح‌دمکراسی مغایرت دارد ودر حکم نجسی است‌که باهیچ‌شستشوئی طاهر نمیشود. معلوم نیست چگونه میتوان ایجاد اردوگاههای کار اجباری و بیمارستان های روانی‌برای روشنفکران را با خیمه وبارگاههائی که در کنار حریم

آزادی برپا میسازند توجیه کرد؟ رژیم‌هائی که پس از تصاحب وسائل تولید در لباس سوسیالیسم تا امروز موفق نشده‌اند غیراز حداقل شرایط زندگی به‌هیچ‌یك از وعده‌های بهشتی خود جامه عمل بپوشانند چگونه ممکن است پرچمدار دمکراسی باشند؟

معلوم نیست چطور رژیم‌های کمونیستی بخود اجازه میدهند با وجود فضای اختناق از بهشت نه چندان دور آزادی در روی‌زمین سخن بگویند و به موازات آن‌فردپرستی و دیکتاتورستائی را هم پر وبال دهند وبهر مناسبت « نه کرسی آسمان را زیر پای قزل ارسلان» بگذارند؟

بحران اعتماد و سستی اعتقاد به دموکراسی:

پس از آگاهی از تزلزل وناتوانی دموکراسی‌هاباید ریشه‌های آنرا جستجو کرد وفهمید چرا هرروزاعتقاد واطمینان مردم به‌حکومتها کمتر میشود وعامه بطرف‌بی تفاوتی و بی‌اعتنائی گرایش بیشتر پیدا میکنند . علل این بحران چیست ودر کجاست؟

اول ـ حکومتهای دموکراسی در همه‌جا از عمل به وعده‌ها وآرمانهای دیرین دموکراسی که رهائی فرد از قید اسارتها وکمك به‌رشد قوای خلاقه وگسترش‌هرچه بیشتر مشارکت افراد درتعیین سرنوشت وخط‌مشی آینده‌شان است، ناتوان و عاجز مانده‌اند. برعکس با توسعه جوامع ازنقش افراد وتوجه به موجودیت آنان روزبروز کاسته میشود و آن چیزی را هم که بنام «افکار عمومی» نام نهاده‌اند جز قالبی میان‌تهی وظاهری‌گمراه کننده‌نیست وبجای‌انعکاس خواست‌های مردم‌به‌انحراف واقعیات اختصاص داده شده واجمالا در خیمه شب‌بازی دموکراسی تاکنون «افکار عمومی» به‌منزله یك جادوی

فریبنده، خدماتی بس جانانه به‌شعبده‌بازان سیاسی کرده وبندرت ترجمان احوال وعقاید شهروندان بوده است. همین جادوست که گاهی بصورت کبوتر صلح‌از آستین شعبده‌باز سیاسی بیرون می‌آید و زمانی هم بصورت غول شاخ‌ودم‌دار تنوره‌کشان از شیشه‌جادوگر قدرت ظاهر میشود. این روزها هم‌که افسون تبلیغات خود درتکمیل صحنه‌های خیمه‌شب‌بازی نقش مهمی برعهده گرفته است وموسسات نظرخواهی و سنجش آراء هم‌در گوشه وکنار جهان خیلی خوب جزر و مد افکار عمومی را به مقتضای میل گردانندگان صحنه‌ها منتشر میسازند وبه کسانیکه همیشه در تردید ودودلی بسر میبرند کمك! میدهند تابه کی رای دهند واز چه کسی پیروی نمایند واز قضاهم همیشه موفق‌میشوند!

دوم ــ معمولا رشد ونمو احزاب سیاسی رانماینده رشد ونمو دموکراسی میخوانند. احزاب‌را مامورصیانت حقوق افراد دربرابر تجاوزات احتمالی قوه مجریه، دفاع ازمنافع عالیه اجتماع دربرابر مطامع دسته‌ها و گروههای ناصالح وبالاخره ارشاد زمامداران و فرمانروایان در برابر لغزشها و خطاها میشمارند اما متاسفانه در دموکراسی‌های امروز منافع شخصی‌رهبران احزاب وحفظ کرسیهای نمایندگی و ارضای شهوت مقام‌طلبی و منصب‌خواهی گردانندگان احزاب در همه‌جا دموکراسی راضعیف کرده‌وآنرا به‌تنگنا وبیراهه‌انداخته وارزش و اعتبارش را ازبین برده است. به موازات‌این سودجوئی ونفع‌پرستی‌ها در موقع شرکت مردم در انتخابات وپس ازآن با ایجاد جناحهای پارلمانی‌مزاحم، صدمات دیگری به‌پیکر دموکراسی وارد میشود که‌بنوبه خود زیان‌بخش‌اند زیرا هریك ازاحزاب وایادی‌آنها‌نقش یك اسب ازکالسکه چنداسبه‌ای را بازی میکنند که کالسکه رابه جهت خود میکشند و منافع مملکت‌رافدای

منافع خاص حزب خود میسازند ودر نتیجه شیرازه همه چیز ازهم میپاشد. وروسای حکومتها بناچار همه توان ونیروی خودرا صرف خنثی کردن موانع پارلمانی و یا تحریکات احزاب مخالف مینمایند وخلاصه مسئله گرفتن رای اعتماد هر مسئله حیاتی دیگر را درکشورتحت‌الشعاع قرار میدهد.

نقد دیگری که به دموکراسیها وارد میشود موضوع غصب قدرت ازطرف افراد ناشایست و بی‌صلاحیت‌است که‌با تردستی و لطایف‌الحیل و با وسائل نامشروع به اریکه قدرت تکیه میزنند وچه‌بسا با ترفندهای دیگر ارباب سیاست و کیاست وصاحبان درایت وفضیلت‌را کنار میزنند وبه محض آنکه گوی سبقت را ربودند وبه خرمرادسوارشدند،دست به‌سوءاستفاده‌ازقدرت‌میزنندو ترك‌تازی میپردازند. عده‌ای ـ زمامداران ناصالح راکه بسوء استفاده ازقدرت میپردازند با «استبداداکثریتی» که‌خودرا درپناه نقاب فریبنده «اکثریت» قرار داده‌اندو بهر کارناصوابی دست میزنند مشابه میدانند ومیگویند درهر دومورد امر به‌دارندگان قدرت مشتبه میشود و بدون آنکه خود بخواهند زندانی افکار وعقاید خویش میشوند ودیگر خودرا مقید و ملزم بـه رعایت اصول دموکراسی وجوابگوئی دربرابر مردم نمی‌بینند. درچنین مواقعی اقلیت هم‌که باید کارهای اکثریت راکنترل و ترمز کند نوعا بعلت بند وبست‌های پارلمانی وبازیهای عوام‌فریبانه وترس از انزوا ویا حملات همان اکثریت مستبد سکوت اختیار میکند ودر تحلیل نهائی‌مکانیسم حکومت پارلمانی و دموکراسی ازکار می‌افتد وحس‌اعتماد واطمینان عمومی ازبین میرود.

سوم ـ از وظائف اصلی وعمده حکومت‌دموکراسی تامین حداقل شرایط زندگی مردم، ضمانت آزادیها ، صیانت نظم در داخل ودفاع ازامنیت در خارج است.

متاسفانه ازابتدای این‌قرن اغلب‌حکومتها درانجام‌وظایف خود درمانده وناتوان شده‌اند و همانطور که گفته‌شد بحرانهای اقتصادی واجتماعی زندگی عادی‌رادستخوش تهدید وتزلزل ساخته، توقعات را بالا برده، دیدها را تغییر داده، دیدگاههای افراطی و انقلابی بوجود آورده، بی‌بند و باری و مواد مخدر و الکل را رایج ساخته ، کوتاه سخن آنکه جامعه‌ای مصرف کننده با پیامدهای ناهنجار وزشت وخشونت‌آمیز بنام جامعه دموکرات به ابناء بشر ارزانی داشته‌اند وچون از مظاهر و اصول معنوی بازدارنده هم اثری باقی نمانده، بحکم (سنگ بسته وسگ رهاگشته)، مردم بی‌پناه و مفلوك بدست سرنوشت نامعلوم سپرده شده‌اند و باز بعلت همین شرب‌الیهود و زندگی «وانفسا» سوءظن مردم نسبت به حکومتها دو چندان گردیده وازشوق ورغبت آنـان برای کارهای عمومی کاسته شده است، بطوریکه دیگر اکراه دارند امور خودرا بحکومتها تفویض کنند و یابه زمامداران اختیارات فوق‌العاده واگذارنمایند.

چهارم ــ دربسیاری از این دموکراسیها رسانه‌های گروهی که با زندگی روزمره همه‌کس در همه‌جا پیوند خورده ونفوذ وتاثیر غیرقابل انکار یافته‌اند، از انجام وظایف اصلی خود دورمانده وبجای پرورش روحیات، تعالی افکار، تزکیه انفاس، وارشاد خـلایق بصورت بندگان ذلیل دردست «فرهنگ بازرگانی» درآمده‌اند و تلاش آنها غالبا مصروف نفع مادی وسود آنی شده و میل به‌آرمانهای عالی دموکراسی و تهییج شور وشوق و ایجاد علاقه برای فعالیتهای اجتماعی وسیاسی‌درعامه مردم کمتر مورد توجه‌شان قرار گرفته است. از آنجاکه رسانه‌ها درعین حال حکم شمشیر دولبه را دارند خیلی زود نظر سیاست‌بازان حرفـه‌ای را بسوی خود جلب میکنند تا عددآنها برحسب موقع و مورد راستهارا دروغ

ودروغها را راست جلوه دهند.
عجبا دربازی تبلیغات مردم خیلی زود از ترس رسوائی همرنگ جماعت میشوند و به‌کارهائی تن میدهند که‌برای آنها پشیزی ارزش قائل نیستندودانسته وآگاه بدنبال افکار وامیالی میروندکه موسسات تبلیغاتی درفکر و روحشان القاء نموده‌اند. این بدترین آسیبی است که به دموکراسی وارد میشود واز این ممر حریم قدس آزادی با ترفندهای زیرکانه تبلیغاتی براحتی‌مورد تجاوز قرار میگیرد.

اعاده اعتبار و اطمینان به دموکراسی

دموکراسی باهمه نارسائی وناتوانی‌هایش هنوز هم مانند بارقهٔ امیدی در ظلمت خودکامی وستمگری‌ها سوسو میزند ودل انسانهای آزادمنش و وارسته را گرم وروشن نگاه میدارد. با آنکه پیدا کردن‌جانشین ارزشمندی برای دموکراسی وجهه همت برخی از متفکران قرار گرفته ولی تاکنون جانشین‌شایسته‌ای برای آن پیدا نشده و به همین سبب هنوز دموکراسی پناهگاه قابل اعتماد افکار بلند وآرزوهای دراز بشری است وبر همه فرض است که برای تحکیم مبانی و تقویت مفاهیم آن بکوشند واز تخطی به آرمانهای‌مقدس آن پیش‌گیری نمایند.
نگرانی و تشویش خاطری که نسبت به آینده دموکراسی وجود داردبیشتر در نحوهٔ اجرای‌اندیشه‌های دموکراسی و تحقق فکر آزادی وتعمیم مشارکت افراد در محدوده شهرهای تجارتی وقطبهای صنعتی است که ناهماهنگیهای زننده‌ای را موجب شده است اما این ناهماهنگی‌ها عوارض فرعی تمدن امروزی‌اندو نباید بحساب سیستم دموکراسی گذاشته شوند . بحرانهای موسمی، ناهنجاریهای اقلیمی، ناتوانیهای

فرهنگی، پریشانیهای اقتصادی و ناآرامیهای‌سیاسی هر کدام دلائل خاص داردکه چه بسا با اصول عالی دموکراسی هم بیگانه است ولذا نفی وانکار دموکراسی به بهانه این یاآن دور از احتیاط وصواب است.

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد تطبیق تعالیم دموکراسی با دینامیسم جامعه مترقی است و برای تامین این نظریك چیز باید از ابتدا مسلم وغیر قابل معامله وچانه زدن فرض شود وآن اصل «شخصیت و حیثیت انسانی است» پیش از این اشاره رفت که در وانفسای جهان‌امروز، وجود وهستی انسان موردتهدید وتخفیف واقع شده است وبجای آنکه دائره‌دار تحولات و دگرگونیها باشد بازیچه دست آنها گردیده وآنقدر خوار و زبون گشته که بمرتبه پیچ ومهره دستگاههای اجتماع تنزل یافته است وقربانی پیروزی سیاسی این یا آن«ایسم» قرارگرفته وکوتاه سخن آنکه پرورش‌وجود وغنای نفس و حرمت انسان در تطورات اجتماعی و اقتصادی به‌بوته غفلت و فراموشی سپرده شده است.

دموکراسی وقتی تحقق مییابد که صیانت نفس فردی واحترام به شخصیت انسانی در سرلوحه برنامه جامعه وحکومت و حزب بعنوان اولین و آخرین هدف گنجانده شود. موقعی‌که ازتساوی وآزادی سخن میرود باید هوشیار بودکه این تساوی در برابر قانون‌وحقوق است وآن آزادی در رهائی از بردگی وقیود ولذا باید بدرستی بموقع اجراء درآید. باید گوش به زنگ بود که روحیه ابتکار، خلق، ابداع، اصالت فکر واستقلال رای مورد احترام وتکریم باشد وبه همه‌کس فرصت داده شود تانظر خودرانفیاً یا اثباتاً در مسائل ابراز نمایند و در روند تصمیم‌گیری حضور یابند. آینده دموکراسی روزی روشن و تابناك میشود که محیط برخورد اندیشه‌ها و افکار آزاد باشد و هرکس‌بی‌مهابا

بر ناروائیها ونادرستی‌ها انگشت بگذارد و لغزش و خطاها را خاطر نشان سازد. رهبران و زمامداران انتظار تائید وتصدیق کورکورانه و همه جانبه از مردم نداشته باشند واز نکته‌گیری ونقد وایراد برافروخته وناراحت نشوند بل آنهارا استقبال کنند و به سخنهای درست و راهنمائیهای منطقی ترتیب اثر و اهمیت دهند تاراه راستگاری و فلاح جامعه بدرستی پیدا شود:

سعدی دو چیز میشکند قـدر مرد را
تصدیق بی وقوف وسکوت وقوف‌دار

اختیار و اقتداری که در دموکراسی به زمامدار واگذار میشود برای آن نیست که‌در زیر لفافه‌هـای دموکراتیك و یا پوششهای مزورانه سوسیالیستی بـه تصاحب وسائل تولید و یا به سوء استفاده از قوای خلق وآنگاه آلت معطله‌کردن آنان مصروف شود. نظام اقتصادی بهرشکل و شمایل باید پابپای سیرکردن شکم مردم به پرورش روحی وفکری آنان نیز عمیقا توجه کند و بهیچوجه امکانات بروز استعداد، نبوغ وکارآئی را ازافراد دریغ ندارند وافراد هم متقابلا همکاری بی مضایقه خودرا برای پیشبرد هدفهای جامعه ارائه‌دهند. از گفتار زیبای اریش فروم استفاده میکنیم آنجا کـه میگوید: «دموکراسی‌میتواند برهرنوع‌دستگاه قدرت‌گرا پیروز شود بشرط آنکه بجای عقب‌نشینی حمله آغاز کند و برآن شود تا بر هدفی که جنگـآوران‌راه‌آزادی درطول‌چندقرن‌گذشته پیش‌گرفتند‌جامه‌عمل بپوشاند.» شکست نیروهای نیست‌گرا و اصحاب انکار تنها در صورتی میسر است که دموکراسی، روح مردمان را از بزرگترین ایمانها یعنی ایمان به زندگی و براستـی سرشار کند وبه‌آنها بیاموزد که باید به‌آزادی اعتقاد داشته باشند.

وقتی سخن از احترام به شخصیت انسان‌وحضور

مردم در دموکراسی بمیان می‌آید بلافاصله این سئوال هم مطرح میشود در نقاطی که هنوز زیربنای‌اقتصادی و فرهنگی محکم ومتینی وجود ندارد وموازین اجتماعی کاملا تکوین نیافته چگونه میتوان دموکراسی را به معنای سیاسی پیاده کرد؟ بنظر می‌آید که‌این‌سخت‌گیری و اشکالتراشی عاری از شائبه غرض نباشد وباید آنرا ازذهن خارج‌ساخت واحیانابرچسبی هم‌ازنوع «سفسطه استعمار» به‌آن الصاق نمود. درست است که فقر و فلاکت وبی‌سوادی مبانی روشنفکرانه را در دموکراسی ضایع میسازد ولی روی دیگر سکه راباید نگاه کرد تا روزی‌که مردم از چشمه فیاض آزادی و برابری‌سیراب نشوند مشکل میتوانند از گرداب مذلت و فلاکت‌جان بدربرند. به بهانه اینکه آزادی یك امتیاز لوکس است نباید آنرا ازمردم مستمند دریغ داشت چه آنهاباحربه آزادی بهتر وآسانتر به‌جنگ ستم وزور میروند. مسئله نان ومسئله آزادی دوچیز ازهم جدا هستند وباارتباط دادن آنها بیکدیگر نباید چشم‌بسته به تله استعمارافتاد واز آن رودست خورد.

توجه به خطر بزرگ دیگری نیز که در کمین دموکراسی نشسته واجب است این خطر از جانب اکثریتی ناشی میشود که به دلائل گوناگون‌یاساکتندو یابعلت بی فرهنگی مرعوب و مجذوب و در هردوحالت اعم از اینکه بافرهنگ یابی‌فرهنگ باشند بنام «عوام‌الناس» خوانده میشوند که قسمتی از آنان‌خاموش وقسمتی دیگر تحت تاثیر دیگران قرار میگیرند وهردو دسته توازن واقعی دموکراسی را برهم میریزند. همهٔ هنر مربیان بزرگ دموکراسی در این است که بنحو احسن از این اکثریت بزرگ بنفع اشاعه اصول دموکراسی و تامین عدالت واقعی و اعتلای حقوق انسانی استفاده کنند و نگذارند «عوام‌الناس» ملعبه

دست سودجویان و فرصت طلبان واقع گردند و با نیرنگهای ماهرانه از آراء وقدرت آنان و یا سکوت و خاموشی دائمی‌شان در راه‌مقاصد نادرست سوءاستفاده شود واحیانا جاده رابرای استقرار رژیمهای‌دیکتاتوری هموار سازند . اغلب دموکراسی‌های غربی در مظان‌این اتهامند که مانند جمهوری‌های سوسیالیستی خلق به اراده لایزال ملت و زحمتکشان و کارگران تکیه میکنند وحال آنکه در واقع متکائی جز خاموشی مردم‌وبی‌اعتنائی عوام‌الناس ندارند و با وسائل غیر دموکراتیك بدون هیچ دغدغه‌ای از مجالس قانون‌گذاری رای اعتماد می‌گیرند. این نقصی است‌که باید به‌هر ترتیب و طریق جبران‌شود تا اصالت دموکراسی محفوظ بماند.

مشکل دیگر دموکراسی زمان حاضر بالا رفتن سطح توقعات و انتظارات مردم و بموازات‌آن افزایش جمعیت، کمبود امکانات مادی و دیگر محدودیت‌هائیست که براستی حکومت کردن را دشوار میسازد . با یك حساب ساده جمعیت دنیا درآخر این‌قرن از حدود سه بلیون نفر فعلی به‌شش بلیون نفر بالغ میشود و با حساب دیگری مواد انرژی‌زا و غذائی بنحووحشتناکی کمبود پیدا میکند وبعلاوه تنگناهای دیگری از آلودگی وقحط‌وغلاء هم مزید برعلت میشوند، اینك در برابر اینهمه عوامل منفی وترسناك هر روز نغمه‌های تازه‌ای‌از عدم رضایت یا زیاده‌طلبی از سندیکاها واتحادیه‌ها و دسته‌ها وافراد مختلف بلند میشود و بهانه‌ای بدست مطبوعات و دیگر گروههای فشار برای مستاصل‌کردن حکومتها میدهند، باب سئوال و استیضاح و دیگر تحریکات را باز مینمایند ، موجبات ضعف و بی اعتباری حکومتها را فراهم میسازند و بسا آنکه هرج ومرج وبلواها راهم دامن میزنند. این نوع مبارزه‌جوئی وکارشکنی وزیاده‌طلبی‌ها باید بدورافکنده شود زیرا

به آرمانهای دموکراسی لطمه میزند واحیانا جاده‌رابرای حکومتهای ناصالح میکوبد. هلموت اشمیت صدراعظم آلمان میگوید: «دموکراسی بدون نظم یعنی هرج ومرج ونظم‌بدون دموکراسی یعنی دیکتاتوری.»

در شرائط و اوضاع فعلی جهان آنچه توصیه می‌شود نوسازی بنیادی دموکراسی با سازمانهای تازه است که مشارکت افراد را در روند تصمیم‌گیری‌تشویق و هم‌تسهیل‌کنند وامکانات‌گفتگوی‌سالم‌دور ازخشونت، تحمل شنیدن حرف دیگران بدون تعصب، توانائی برخورد با مسائل جدید درعین شهامت را فراهم‌سازند. درنظام جدید باید راه‌بر عوام‌فریبان و فرصت طلبان وپشت‌هم‌اندازان مسدود شود تاحق نمایندگی مردم و اختیار تصمیم‌گیری آنان مورد غصب و تجاوز قرار نگیرد. وقت‌آن رسیده است که آرزو شودگروههای اجتماعی و سیاسی، احزاب و متفکران هم‌آهنگ با سازمانهای حاکم و بدوراز هر جنجال وصحنه‌سازی و دغل‌کاری بمنظور یك خانه‌تکانی واقعی در منزلگاه‌تمدن بشری‌که بگفته «سارتر» اکنون چون‌کشتی بگل‌نشسته است جنبشی را آغازکنند و اعتلای شخصیت وحیثیت انسان و تعمیم عدالت اجتماعی وآزادی را باخمیرمایه‌ای ازعشق وایمان نصب‌العین قرار دهند. «مهاتما گاندی» در خصوص لزوم عشق وایمان و همبستگی‌میان‌انسانها گفته است: «اعتماد نکنید! امنیتی که برای خودتدارك میبینید اگر نطفه‌ای از عشق و همبستگی درآن‌نباشد، تباه است این‌نوع امنیت نه‌تنها بقیمت عقب‌ماندگی بی رحمانه میلیونها انسان تمام میشود بلکه خودشماراهم از ریشه‌تباه میکند.»

و سخن آخر هم اینست‌که:

قالب این خشت بر آتش فکن
خشت نو از قالبی دیگر بزن

عنایت‌اله رضا

نشانی از یك:
برخورد نادرست فلسفی نسبت به‌مقوله

«آنچه هست»

«و آنچه باید باشد»

طی صد سال اخیر کمتر کسی از دانشمندان‌جهان به اندازه کارل مارکس در محافل فیلسوفان، اقتصاد- دانان و سیاستمداران جهان مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. گروهی از او پیامبر و موجودی فوق انسان ساختند و گروهی دیگر باکین و نفرین براو نگریستند. این دوگونه اندیشی پس از شکل گرفتن دگرگونیهای کمونیستی و اعتراضهای اجتماعی شدت و وسعت یافت. برخی دانشمندان و سیاستمداران نیز پس از جنگ دوم جهانی به تجدید نظر و بررسی مجدد آثار و اندیشه‌های مارکس پرداختند. انقلاب‌علمی- تکنولوژی معاصر نیز به این تجدید نظر سرعتی زایدالوصف بخشید. میان اهل دانش، بحث و بررسی مارکسیسم دوباره از سرگرفته شد.

همه اینها به جای خود. ولی نکته‌ای را نیز نباید از دیده دور داشت و آن اینکه اندیشه اهل دانش نمی‌تواند تنها در محدوده مغز متفکر بسته و محدود بماند. اندیشه‌ها از محدوده‌ها بیرون می‌جهند وخواص

و عوام هریك به مقتضای درك، فهم، دریافت، سود و خواسته‌های خویش آنها را به‌گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کنند.

یکی از گروههـــای معبر و مفسر روزگار ما از مارکس دو شخصیت و دو چهره جداگانه ساخته است و مارکس سیاستمدار را در برابر مارکس فیلسوف‌قرار داده‌اند. از دیدگاه این گروه، مارکس به عنوان متفکری که منکر وجود خدا است و «انسان را خالق خداونـــد خویش» می‌شمارد و دین را مورد انکار ونفی قرار می‌دهد، مطرح نیست. اینان مارکس را به مثابه فیلسوف مادی نادیده انگاشته و تنها به‌مارکس سیاستمدارچشم دوخته‌اند. غافل از اینکه مارکس سیاستمدار، هیچگاه از مارکس فیلسوف جدا نبوده است. آیا اندیشه‌های سیاسی مارکس را می‌توان از جهان‌بینی مادی وی جدا دانست؟ آیا اندیشه‌های سیاسی خود سبب نشد که مارکس به جهان‌بینی مادی و نوعی فویر باخ‌گرایی‌راه یابد؟ آیا مارکس و انگلس پس از خواندن کتاب مشهور فویرباخ زیر عنوان «سرشت و ماهیت مسیحیت»شیفته و دلداده او و مکتب مادی نشدند؟

با اینهمه فویر باخ و مارکس را نمی‌توان مشابه و همگون دانست. زیرا جز از فلسفه فویرباخ عوامل دیگری، از جمله اندیشه‌های داروین و دیگران نیز در شکل گرفتن اندیشه‌های مارکس موثر بوده‌اند.

لودویك فویر باخ، معلم و سلف مارکس چـون اندیشه سیاسی دیگری داشت، مکتب فکری او نیـز همانند مکتب فکری مارکس نشد.

برخی به خطا این دو دانشمند را مشابه یکدیگر می‌شمارند و گمان دارند که مارکس و فویرباخ هردو

پیرو مکتب اصالت انسان بوده‌اند. در این گمان، بخشی از حقیقت وجود دارد، ولی شامل تمام واقعیت وحقیقت نیست.

مفهوم انسان از دیدگاه این‌دو فیلسوف بردو گونه و دو روال بوده است. در اندیشه فویرباخ،انسان به مفهوم عام و شامل مطرح بود. ولی مارکس «انسان» خــود را در جزیی از بشریت خلاصه کرد و آن را «پرولتر» نامید.

در واقع «اصالت انسان» از دیدگاه مارکس «اصالت پرولتاریا» بوده است. زیرا چنانکه میدانیم مارکس جامعه را نه تنها به‌طبقات متفاوت، بلکه به طبقات متخاصم بخش کرد و همه چیز، از جمله علم، هنر و غیره را درخدمت این‌طبقات قرار داد. ازدیدگاه مارکس نابودی یك‌طبقه‌شرط بقای طبقه دیگر است. یکی باید بمیرد تا آن دیگر زنده بماند. بنابراین‌مفهوم «انسان» از دیدگاه مارکس با مفهوم «انسان» از دیدگاه فویرباخ سخت جدا است. مارکس می‌کوشد یك طبقه اجتماعی را به انهدام دیگر طبقات وادارد. ولی فویرباخ همه انسانها را به محبت و برادری فرامی‌خواند.

مارکس این اندیشه فویر باخ را بعدها به دیده تحقیر نگریست و آن را نوعی «مسیحیت جدید» در برابر «مسیحیت کهن» نامید.

در یکی از نوشته‌های مدعیان حمایت از دین جمله‌ای وجود دارد که نمودار بسیار روشنی ازدوگانه اندیشی نویسنده یا نویسندگان مقال نسبت به کارل مارکس است. اینان مارکس‌فیلسوف رامورد انتقادقرار می‌دهند ولی‌ازمارکس سیاستمدار به ستایش می‌پردازند و درباره او چنین می‌نویسند:

«مارکس فیلسوف همه ارزشهای جوهری‌انسان

را در زیرپای عرابه جبر کور دیالکتیك مادی خرد و نابود می‌کند. ولی **مارکس سیاستمدار** و مارکس رهبر، با شورانگیزترین ستایش از این ارزشها، انسانها را برای کسب قدرت و پیروزی بسیج و آماده می‌سازد.

از نوشته این مذهبی مومن بخوبی پیدا است‌که در دیده او مارکس سیاستمدار، جز از مارکس‌فیلسوف است. او مارکس فیلسوف را نفی ومارکس سیاستمدار را ستایش می‌کند.

آنجا که مارکس به انتقاد از نظامهای اجتماعی موجود در زمان خویش پرداخته و راه انهدام این نظامها را به پیروان نموده، بزرگ و ستایش‌انگیز است. ولی آنجا که فلسفه مادی خود را ارائه کرده، مقبول طبع نیست.

بی‌اختیار پرسشهائی پدید می‌آید: چگونه می‌توان این دو مارکس را از یکدیگر جدا دانست؟ آیا بخشی از اندیشه متفکر در بخشی دیگر از اندیشه وتفکر اوموثر نتواند بود؟ آیا بخشهایی از تفکر مارکس پدیدآورنده و یا حاصل بخشهای دیگری از اندیشه‌های اونبوده‌اند؟

منشاء این دوگونه اندیشی را باید حاصل برخورد نادرست فلسفی برخی از آدمیان نسبت به مقوله «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» دانست.

اینان در عالم پندار، چیزی بنام «آنچه باید باشد» تصور می‌کنند و پس آنگاه می‌کوشند تا هوش ودرایت خویش را برای عملی کردن پندارها به کار گیرند و چون گوشه‌ای از پندارهای خود را نزد گروهی مقلد نادان پذیرفته می‌یابند، گمان می‌برند که تخیلاتشان قابل تحقق و بدیگر سخن «شدنی» است.

پس در این راه می‌کوشند و هنگامی که به موانعی سخت دچار آیند و خویشتن را ناکام و محروم بینند،

به‌شکوه و ناله دست می‌یازند و گناه نادانی خود را به گردن محیط، اجتماع و خلاصه همه‌کس و همه‌چیز جز خویشتن می‌افکنند.

خطا در شناخت نادرست وفورمول‌بندی نادرستتر است که جهان واقع را به دوبخش «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» تقسیم می‌کنند.

در مورد نخست خلافی چندان میان احزاب و فرقه‌ها نیست. زیرا «آنچه هست» موجود و قابل ادراك و شناختن است. همه دشواریها و خلافها در موردمقوله دوم است. اینجا است که سرکشتگی و گمراهی پدید می‌آید. گروهی راه مارکس را در پیش می‌گیرند، گروهی دیگر با غرب به پیکار برمی‌خیزند و گروه سوم می‌کوشند تا میانه این دو، آشتی و تفاهم برقرار کنند.

سبب این سرگشتگی و گمراهی آن است که پیروان این گروهها، جهانی پنداری در مغز خود تصور می‌کنند و می‌کوشند تا جهان ساخته و پرداخته ذهن خود را «آنچه باید باشد» وانمایند. غافل از آنکه منشاء این «جهان» را باید نه‌در جهان واقع و خارج، بلکه در ذهن و تصور خویش جستجو کنند.

اندیشه «آنچه باید باشد» حاصل ذهن و پندار ما است. جهان هرگز چنانکه ما می‌پنداریم نمی‌تواند باشد. ممکن است بخشی از پنداشته‌های خویش را در جهان خارج بیابیم. ولی این، هیچگاه بدان معنا نیست که تصورات و ذهنیات ما می‌توانند انعکاس دقیق‌وکاملی از عالم واقع و جهان خارج باشند.

ریشه خطا در «آنچه باید باشد» است. هیچگاه انسان نمی‌تواند «آنچه را که باید باشد» از پیش‌تصویر و بیان کند. تصور «استعداد ماورایی»، «تصعید وجود لایتناهی» و «گوهر قدسی» برای موجودات خاکی خود

حاصل گونه‌ای انسان‌پرستی است، نه خداپرستی.

آیا تاکنون متفکران بزرگ جهان توانسته‌اند جهانی بدانگونه که «باید باشد» بسازند؟

آیا جهان واقع با جهان ذهنی انسان همواره در حال تعارض نبوده است؟

به گمان نگارنده سطور باید بجای مجموعه دو مقوله و بدیگر سخن دو فورمول **«آنچه که هست»** و **«آنچه که باید باشد»** مجموعه دیگری را به کار گرفت که چنین است: **«آنچه که هست و آنچه که می‌شود»**.

آنان که به فورمول اول تعلق خاطری دارند، چه مادی باشند و چه غیرمادی، شاید به ظاهر خداپرست جلوه کنند، ولی در حقیقت و باطن پیروان سرسخت مکتب اصالت انسان‌اند و انسان، از جمله «خود = انسان» را تا سرحد خدایی بالا می‌برند.

اما کسانی که به فورمول دوم توجه داشته‌اند، مقام انسان را بیش از اندازه خویش والا نمی‌گیرند وگمان و پندار خود را واقعیت آتی و شدنی محتوم نمی‌پندارند.

منشاء خطای بزرگ مارکس در این بود که به تاریخ سیر تفکر آدمی چنانکه باید توجه نکرد و در نتیجه خود را تاپایگاه خداوندی ارتقاء داد.

سخن مارکس درباره فویرباخ معرف همین خطای او است. وی در یکی از یازده تز معروف خویش، درباره فویرباخ چنین نوشت:

«دانشمندان و فلاسفه جهان تاکنون به شرح‌عالم پرداخته‌اند، ولی نکته عمده در دگرگونه کردن عالم است».

آیا پیش از مارکس نیز کسانی بوده‌اند که به گونه این فیلسوف بیاندیشند؟

آری. اینگونه کسان بسیار بوده‌اند. چه بسا

فیلسوفان که در روزگار خویش مردم را به اجـــرای اندیشه‌ها و پندارهای خود فرا خواندند. مگر افلاطون، و بسیاری دیگر از زمره این متفکران نبودند؟

چه‌بسا آدمیان ناآگاه که قربانی اینگونه اندیشه‌ها و پندارها شدند. ولی جهان به خلاف اندیشه ایـن دسته از فیلسوفان «آنچه‌که که باید باشد» نشد بلکـه «چنان شد که می‌بایست».

مارکس که نخواست و یا نتوانست به راز این واقعیت جهان ما پی برد، خود و درپی خویش طبقه مورد نظر را دارای چنان قوه قاهره‌ای پنداشت که گویا قادر است جهان را دگرگونه کند و جهانی پدید آورد که «باید باشد».

مارکس درگذشت. طبقه دلخواه او نیز که درنیمه دوم سده نوزدهم راه اعتلا در پیش گرفته بودند، در نیمه سده بیستم به‌سبب انقلاب علمی ـ تکنولوژی معاصر طریق زوال وفنا پیمود.

بدین روال، جهان، چنانکه مارکس می‌پنداشت و یا می‌خواست، نشد و این متفکر آلمانی نیز همانند اسلاف خود و دیگر فیلسوفان جهان، به گروه شارحان عالم واقع پیوست و خود همان شد که می‌بایست، نه بدانگونه که می‌خواست.

بی‌سبب نیست که می‌بینیم تصویر مارکس از زمان و جهان محدود اروپای مرکزی‌و غربی سده نوزدهم، تصویری است کم وبیش مقرون به واقعیت. اما تصویر مارکس از آینده جهان، همانند پندارها و اندیشه‌های بسیاری از فیلسوفان و متفکران نتوانست بخش قابل ملاحظه‌ای از واقعیت را در برگیرد. زیرا «آنچه باید باشد» بدانگونه که مارکس می‌پنداشت نشد. زیرا این تز و این فورمول خود از ریشه خطا و درحکم خـدا

پنداشتن انسان است.

در خاتمه مقال دست توسل به سوی متفکران فروتن و بی‌ادعای میهن خویش دراز می‌کنیم و سخن را با این بیت پایان می‌بخشیم.

آن چیز که هست، آن چنان می‌باید
آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست.

م. بخشا

فضای آزاد اندیشه

خواست همیشگی فرهنگ و خاصه عرفان ایران زمین

تاکید بر «اصالت اندیشه» (بیدرنگ بیفزائیم مفهوم این اصالت سوای آن‌معنائی است که ازدیرباز «مساله‌ی» اساسی فلسفه وحکمت بوده است) و آنگاه اصرار بر ضرورت پاسداری از «حرمت اندیشه» اساسی‌ترین و برجسته‌ترین عنصر اعتقادی و ایمانی در فرهنگ و خاصه عرفان ایران‌زمین بوده است.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

درآثار عرفانی عصر اسلامی، بویژه تا زمان‌حافظ که دورهٔ تجلی و اوج‌گیری عرفانِ «مثبت» ایرانی‌است (آنچه مورد اشاره و استناد ما دراین نوشته است) غالبا در جامه‌ی روایت و قصه وتمثیل وحتی دراشکال گونه‌گون شعر ونظم«غزل و مثنوی و رباعی و ...» با نوعی مقابله‌ی پایدار وقاطع در برابر هرگونه «تعصب وقشریت وجمود اندیشه، مخصوصا در برداشت‌ها و داوریهای اجتماعی مواجه میشویم که در تحلیل‌آخرین، همان معنای اصرار بر حفظ «حرمت وآزادی اندیشه» است.

ای گرفتار تعصب مانده‌ای
روز وشب دربغض ودر حب‌مانده‌ای
گرتو لاف از عقل و زلب میزنی
پس چرا لاف از تعصب میزنی (۱)

واما در جریان آگاهی به عمق معنای این «حرمت و اصالت» در اکثر اثرهای عارفانه با تاکید وشاید بتوان گفت با «حکم» دیگری روبرو میشویم که همانا وجوب صیانت از «آزادی اندیشه» ویا «اندیشه‌ی‌آزاد» است که این مفهوم را بنوبه خود ودریك پژوهش عام‌و گسترده ودر طی تاریخ کهنسال فرهنگ این مرز وبوم: درسلك عناصر جا افتاده وپذیرفته شده وقوام گرفته‌ی حیات معنوی ایرانی می‌یابیم.

بدیهی است این نوشته‌ای مختصر را چندان گنجائی نیست «که در این باب» پژوهش دامنه‌دار و همه‌جانبه‌ای راشامل شود واما بهرحال یادآوری این نکته‌هم خالی‌از سودنیست که‌اگر بادقت وتوجهی ژرف وعالمانه به ردگیری این عنصر «فرهنگی - اجتماعی» به‌نشینیم، درفرجام چه‌بسا به‌علل رویدادها و جریانهای مهمی راه جوئیم که ازآنجمله است برخی پیامدهای واقعه‌ی فتح بابل بدست کوروش و مثلا اعلامیه‌ی وی مبنی‌برآزادی بندیان نبونید واحترام به آئین‌های مذهبی و عبادی ایشان که بحق آنرا نخستین اعلامیه‌ی حقوق‌بشر عنوان داده‌اند...

روشن است: صدور چنین سندی که در فضای ستم‌بار قریب باتفاق جوامع آنروزگار یك استثناء ویك رویداد شگفتی‌زا بوده است... از جهاتی به‌ویژگیهای خلقی و برکات خصلت و خوی شخص کوروش بازمی‌گردد واز روح انسان دوست ورحمت آفرین وی‌روایت میکند ولی روانیست که تمامی «علت» راتنها در وجود

۱- مقدمات منطق‌الطیر عطار

اوجستجو کنیم واز آثار فضای معنوی واخلاقی‌جامعه‌ای که کوروش نیز به‌آن تعلق داشت ودر آن پرورده شده بود، درظهور این‌گونه پدیده‌های درخشان انسانی ، غافل بمانیم. خاصه‌که بگواه تاریخ ـ درفرهنگ ایرانی ازآغاز تکوین: عشق ـ مهر ـ روابط عدالت‌آمیزانسانها در شمار تعالیم موکد اخلاق و بویژه مذهبی جلوه کرده است و اگر ملاحظه میکنیم مناسبات اقتصادی و جریان‌های سیاسی و نظامی ـ طی دوره‌های گونه‌گون ، به جایگزین شدن نظام‌های ستم‌بار وجابرانه مدد داده است، این‌را نباید بحساب فضای اخلاقی و معنوی جامعه نوشت ولذا آنچه در این باب مطرح میشود، طبعا مربوط به ساخت‌های اخلاقی وشیوه‌های پذیرفته شده درمتن و بافت جامعه ایرانی است که همواره ازگرایشی‌شدید به «آزادی وحرمت اندیشه» ورعایت حق وعدالت حکایت میکند. دراین‌مورد سوای دیانت اسلام‌که سراسر بر تعلیم عدالت‌ومحبت وتفکر آزاد، استوار است، در مذاهب وادیان باستانی ایران نیز، اعتبار حیثیت وحق انسانها در روابط با یکدیگر و در بهره‌مندی از نعمات مادی‌و معنوی زندگی عمیقا تاکید شده است، پژوهش در مبانی فکری‌مذاهب «مهر» و «مانی» ودیانت زرتشتی شواهد بسیاری در اثبات این‌نظر بدست میدهد، واز آن پس این‌قول نیز صحیح مینمایدکه پذیرش سریع اسلام ازسوی‌ایرانیان یکی‌هم بدین دلیل بوده است که آنان درتعالیم اسلامی همان آرزوها وخواستهای خودرا ازباب «تاکید بر عدالت» و «تساوی حق» و «فضای آزاد پرورش فکر»، باز می‌یافتند، حالیکه نظامات حکومتی وطبقاتی آنزمان رابشدت‌درجهت مخالف‌این«طلبها وآرزوها» میدیدند و بهرحال‌این‌نشان میدهدکه اصولا«معنویت‌ایرانی»حتی‌در تاریکترین ادوار اجتماعی ازدرون بر «عدالت وآزادی وعشق بهمنوع» مایل بوده است. (ناگفته نماند که

مفهوم آزادی را نباید تمام وکمال بامعنای امروزی آن یکی شمرد، چراکه این موهبت بزرگ انسانی‌هرزمان بنابر شرائط زیستی و اقتصادی و اجتماعی جوامع با مفاهیم ویژه ودرحد ومرزخاصی‌تعریف‌وتشخیص میشود واین مستلزم بحثی مفصل وجداگانه است).

یکی از اساسی‌ترین جریانهای فکری و فرهنگی ایرانی «عرفان» اوست که قرنها برفضای اخلاق وتفکر وی حکومت داشته است که توجه اصلی ما در این نوشته عمدتا برمتن وپیرامون آن میگردد. نخست می‌دانیم که عرفا از دیدگاه خود براین اصل مسلم تاکید داشته‌اند که «عشق» تنها «وسیله»‌ی عروج سالك و «راه‌توشه»‌ی او در بازگشت به «اصل» و «وصل‌به‌حق» ودرعین حال نقطه‌ی «مقصد و مقصود» وی در این رجعت کبری است.

ذره‌ای عشق از همه آفاق به
ذره‌ای درد از همه عشاق به
عشق مغز کائنات آمدم مدام
لیك نبود عشق بی دردی تمام

همین معنا درکلام حافظ چنین شکل‌گرفته است:

طفیل هستی عشقند آدمی وپری
عنایتی بنما تا سعادتی ببری

ودرسخن مولانا جلال‌الدین بدینسان:

هرکه را جامه زعشقی چاك شد
او زحرص و عیب کلی پاك شد
شادباش‌ای‌عشق خوش سودای‌ما
ای طبیب جمله علتهای ما
ای دوای نخوت و ناموس ما
ای تو افلاطون وجالینوس ما
جسم خاك ازعشق بر افلاك شد
کوه در رقص آمد وچالاك شد

عشق جان طور آمد عاشقا
طور مست وخر موسی‌صعقا

اشاره باین نکته که «عشق» «وسیله» و در عین حال «هدف» سالك در عروج روحانی و یابازگشت او به‌سوی «اصل»(۱)و رهاشدن از عالم جانکاه وپردرد «مهجوری» ، است ـ **تنها از باب شناخت همان اعتقاد وایمان خلل‌ناپذیر عرفانی به «اصالت اندیشه» وپذیرش بی‌چون وچرای «حرمت اندیشه» ودر فرجام تاکید بر «فضای آزاداندیشی» و «تفکر آزاد» لازم‌است** چراکه از دیدگاه عرفان چون سالك راستین «عشق» راهم «وسیله» وهم «مقصود» می‌بیند الزاما خود را از «تعصب» و «جمود» و «انعطاف ناپذیری» که بطور طبیعی‌درصاحبان «مکاتب» و «عقاید» مختلف‌روای میکند کنار میکشد و جنگ «هفتاد و دوملت» را دوراز حقیقت و توسلی به افسانه ونوعی باطل‌جوئی میشمارد.

جنگ هفتاد و دوملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

از آنجاکه این نوشته تنها «یادداشتی» است از چگونگی ابراز نظرهای عارفانه ونه پژوهشی گسترده‌در عمق برداشتها وکیفیت پیدائی وطلوع و تکامل آنها، به جهت دریافت آن رابطه‌ای که پیشترمیان «عشق» از دیدگاه عرفان و تاکید عارفان بر ضرورت فضای «آزاد اندیشه» وامکان اظهار هرچه آزادترسلیقه‌هاواندیشه‌ها، تشخیص میدهیم، بپاره‌ای از قصه‌هاوقطعات نویسندگان و شاعران عرصه‌ی عرفان، روی میکنیم تااز این‌رهگذر به توجیه مطالب پیش‌گفته خود، راه جوئیم.

---

(۱) بشنو ازنی‌چون حکایت‌میکند — از جدائیها شکایت میکند
از نیستان تا مرا ببریده‌اند — از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
. . . .
هرکسی‌کو دورماندازاصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش

قطعا بسیاری ازخوانندگان بارها وبارها درنوشته‌ها ودر نخستین سالهای تحصیل باقصه‌ی ژرف وشیرین مولانا «موسی و شبان» روبروشده‌اند. والبته‌آن زمانها شیوه‌ی نقل این داستان چنان بودکه خواننده هرگز به ژرفای «نظر»ی که درآن نهفته است راه نمی‌یافت (شاید هم‌عوالم سنی شاگـردان در سالهای نخست آموزش کتاب‌نویس را از پرداختن به عمق قصه مانع میشد) — بهر تقدیر دراین داستان یکی از ژرفترین مفاهیم‌فرهنگ عرفانی جای گرفته واین همان مفهومی است که اندکی پیش، ازآن‌باعنوان یك‌اصل اجتناب‌ناپذیردربرداشتهای عرفانی و اساسا درمقام یکی ازپایه‌های ایمانی‌و عقیدتی عرفا یادکردیم: «اصالت اندیشه» ـ «حرمت اندیشه»که طبعا به پذیرش «ضرورت اندیشه آزاد» و یـا «آزادی اندیشه» میانجامد قصه از برخورد موسای پیامبر بـا شبانی، یاد میکندکه‌با زبان ساده وبی‌آرایه و بر بنیاد «باورها» و «اشکال محسوس حیات خود» با خـدای خویش بگفتگو نشسته است.

ای خدای من فـدایت جان مـن
جمله فرزنـدان و خانمان مـن
تو کجائی تا سرت شانـه کنم
چـارقت را دوزم و بخیـه زنم
ور تـرابیمارئی آیـد به پیش
من تراغمخوارباشم همچوخویش
و ...

پیدا است‌که شبان ساده‌دل وساده‌اندیش‌درمحدوده فکر خود پروردگار را وجودی با همه‌ی نیازهای چون‌نیاز خویش می‌انگارد اورا چنان میخواند که‌گوئی دوستی را خوانده است. شبان بری ازهرگونه پیچ وتاب «منطق‌و فلسفه وحکمت» که‌صفا وراستی چون خون‌در رگهایش جریان دارد، خدا راازجان می‌پرستدو دوست دارد وبیش

از هر حکیم وفیلسوف و فقیهی باو ایمان یافته است ولی در همان حال بسائقه‌ی روح ساده و بی ریای‌خویش هرگز اورا از قلمرو عوارض وآفاتی که گهگاه‌برهستی او جاری میشوند، دورنمی‌بیند و در آن حال و صفا با آفریننده‌ی خویش بگفتگو است که ناگهان خروش سهمگین کلیم‌الله را در گوش خود میشنود: که ای شبان !

. . . . . های خیره سر شدی
خود مسلمان ناشده کافر شدی
این‌چه‌ژاژاست، این‌چه‌کفراست‌وفشار؟
پنبه‌ای اندر دهان خود فشار !
گند کفر تو جهان را گنده کرد
کفر تو دیبای دین را ژنده کرد
چارق و پا، تا به لایق مرتر است
آفتابی را چنین هاکی رواست؟

والقصه سخن عتاب‌آلود وخشمناك موسی بتهدید و ارعاب شبان بی‌نوا میکشد که:

گر نه‌بندی زین سخن تو حلق را
آتشی آید بسوزد خلق را

سخنان‌موسی هرزمان خشم‌آلوده‌تر و سوزنده‌تر چون‌حریقی دهشتناك بر هستی شبان‌میگیرد . بهر تقدیر اورا غمین وسرخورده و مشوش، بیخود از خود سخت برجای میخکوب میکند، موسی میگوید و شبان میلرزد، تهدید میکند وشبان آه میکشدو جامه می‌درد.

گفت ای موسی دهانم دوختی
وز پشیمانی تو جانم سوختی

دیگر مگو ... دیگر من بی‌نوا وپرمعصیت‌رامیازار... غلط کردم، رفتم که دهان از هرکلامی بدوزم. بدینحال از موسی جدا میشود وراهی بیابانی بی‌پایان...دمی‌بعد وحی رعدآسای خداوندی در ضمیر موسی غوغا میکندکه

ای پیامبر من! توراچه حق بودکه بنده‌ای را ازمن دور کنی؟ توراچه جرات وجسارت‌که اورا چنان‌ازخویشتن بستانی حالیکه خود میدانی:

تو برای وصل کردن آمدی
نی برای فصل کردن آمدی

مولانا ازاین پس در قالب وصف وحی خداوندی به افادهٔ مرام می‌نشیند: اینك نوبت موسی است تا در شگفتی وبیم غرقه شودوچون شبان درد پشیمانی را بچشد ... خداوند موسی را به حقیقتی ازمعنای اعتقاد وایمان و نیز به‌واقعیت «حرمت اندیشه» و «آزادی اندیشه» بعنوان بزرگترین موهبت عالم انسانی‌راه‌می‌دهد ... باو می‌آموزد که‌اگرتو عبادت‌وبالاتر ازآن‌ارتباط بندگان من ومرا در قالب‌ها وباورها ومعیارهای فکر خویش تصور کرده‌ای بدان که‌راه خطا پیموده‌ای چراکه نیل به آستان من وعشق بمن رایك گذرگاه خاص و انعطاف‌ناپذیر نیست چراکه:

در حق او مدح و در حق تو ذم
در حق او شهد و در حق تو سم
در حق او نور و در حق تو نار
در حق او ورد و در حق تو خار
در حق او نیك و در حق تو بد
در حق او خوب و در حق تو رد
ما بری از پاك و ناپاکی همه
از گرانجانی و چالاکی همه
هندیان را اصطلاح هند مدح
سندیانرا اصطلاح سند مدح
چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز
سوز خواهم سوز با آن سوزساز

آنگاه خداوند به عظمت واثر «عشق» می‌پردازد .. و آنرا رهنمون اکبر خلایق به راه وصل و بازگشت به «اصل» تعلیم میدهد:

آتشی از عشق در خود برفروز
سر بسر فکـر وعبارت را بسوز
موسیا آداب دانـان دیگرنـد
سوخته جان و روانـان دیگرند
عاشقانرا هرزمان‌سوزیدنی است
بر ده ویـران خراج وعشر نیست
گر خطا گویـد ورا خاطـی مگو
گرشود پرخون شهید،آنرامشوی
خون‌شهیدانرا ازآب‌اولیتر است
این خطاازصدصواب اولیتراست

وموسی وحشت‌زده، چون در تابش این الهامات گدازنده میسوزد،سر از پا ناشناخته بجستجوی شبان غمین و «پشیمان» به بیابان میزند وسرانجام اورامی‌یابد. می‌یابد تافقط کلامی برگوش آن صافی صادق بخواند وبخویشش واگذارد، این کلام را:

که ای شبان:
هیچ آدابـی و تـرتیبی مجو
هرچه میخواهد دل‌تنگت بگو..

انکار نباید کردکه براین‌قصه تعالیم ومفاهیم‌عرفانی بلند دیگری نیز مترتب است ولی ازهر جانب کـه بعمق‌آن می‌پردازیم ، باردیگر همان حکم قدیم‌راملاقات میکنیم‌که بارها مولانا ونیز عطار ودیگر هم‌رایان‌ایشان بازگفته‌اند.

عطار چنین:
گر تو لاف ازعقل وزلب میزنـی
پس چرا لاف از تعصب میزنی

و مولانا اینگونه:
این جهان همچون درخت است ای غلام
مـا بـرو ، چون میـوه‌های نیم خـام
سخت گیـرد خـام ها مـر شاخ را
زانکـه زیبائی است، در خـور کاخ را

چونکه پخت وگشت شیرین لب گزان
سست گیرد شاخها را بعد از آن
سخت‌گیری و تعصب خامی است
تا جنینی کار خون‌آشامی است

که بهر تقدیر راهشان به پذیرش «فضای آزاد اندیشه» یعنی فضای مقبولی میانجامدکه در آن‌آدمیزاد را در ابراز سلیقه وتفکر، آزاد میگذارد ... و از قبول «پیش ساخته‌های غریبه» بری می‌دارد.

در داستان معروف وپرجذبه وتکان‌دهنده پیرچنگی نیز مولانا بشیوه‌ای دیگر براین حکم مهر تایید می‌گذارد ... خاصه درآن مضمون که خلیفه بنا بر فرمان خداوند راهی قبرستان یثرب میشود تا بنده‌ی «خاص ومحترمی» را از نیازمندی وبی‌نانی برهاند ... وخلیفه بیدرنگ روی بقبرستان می‌آورد.

گرد گورستان دوان شد او بسی
غیر آن پیر او ندید آنجا کسی
گفت این نبود ، دگر باره دوید
مانده گشت وغیرآن پیر او ندید
گفت حق فرمود ما را بنده‌ایست
صافی و شایسته و فرخنده ایست
پیر چنگی کی بود خاص خدا
حبذا ای سر پنهان ، حبذا
بار دیگر گرد گورستان بگشت
همچو آن شیر شکاری گرد دشت

خلیفه با معیارهای خود نخست باور نمیکند آن‌بنده «محترم وخاصی» که خداوند به‌یاریش فرمان داده‌است، پیر چنگی «معصیت‌بار» باشدولی هرچه میگردد، جزاو نمیجوید وسرانجام این اندیشه بر خاطرش میگذردکه شاید هم او باشد.

گفت در ظلمت دل روشن بسی است
و سرانجام با آن وصف شیرینی که مولانامی‌آورد،

ببالیـــن پیر چنگی روی میکند که سربرگوری نهاده و بخواب فرورفته است ـ والقصه حاجتش برمی‌آورد...
ثمری که مولانا از این قصه میگیرد، البته که مضامینی گوناگون دربر دارد واما ازآن میان یکی‌هم تاکیدچندباره برهمان ضرورت پرهیز از «جمود و خشکی تفکر» و حذر از معیارهائی است که چـه‌بسا در داوریهای خود می‌پسندیم و بکـار میگیریم ولـی در عرصه واقعیات، نامیزانی و دست‌کم، عدم دقت آنها آشکار میشود، چنانکه خلیفه درپی فـرمان خداوند و در جستجوی بنده‌ای «فرخنده» و «محترم» و «خاص» بدان نشانها که از الهام گرفته است سخت گیج و پریشان میشود، چرا که با مقیاس او «پیرچنگــنوازو نواگر» ـ پیر پربار از معصیت نمی‌تواند موصوف آن‌چنان صفاتـــی بشود. پس به خودمیگوید آه! که در تیرگیها هم‌چه‌بسا روشندلان جای گرفته‌اند

چون یقین گشتش که غیر پیر نیست
گفت در ظلمت دل روشن بسی است

مولانا از رهگذر همین «انعطاف‌پذیری» و پرهیزاز مقیاس‌های خشك و جامد است که بیك سلسله‌نظرهای گرانمایه دست می‌یابدکه تا امروزه روز نیز بر اعتبار آنها کمترین خدشه‌ای وارد نیست. برای نمونه‌می‌توان ازپذیرش اصل نسبیت درقلمرو داوریها یاد کردکه‌از پایگاههای فکری این اندیشه‌مند گرانقدر خراسانـــی است.

در دیگر داستانهای مثنوی که ازآن‌ها هم نتایج گونه‌گون و پرارجی درعرصه اندیشه‌های عرفانی‌دریافت میشود، مفهوم صریح نسبیت بـروشنی شرح شده است.

قصه میگوید که جوانی بر زنی خوبرو عاشق‌می‌شود ولی بسببی ازاو دورمیماند واین گمگشتگی‌سالها

بدرازا میکشد ولی جوان دلشده دمی آرام نمیگیرد، با توانی چون کوه سخت و پابرجا بهر دیار و شهر به جستجوی محبوب سر میکشد تا پس از ۸ سال هنگام غروب، آنگاه که شحنه مردمان را به ماندن در خانه‌ها دعوت میکند، بشهری قدم میگذارد، از دور عسسی‌را می‌بیند که جار میکشد وبازماندگان ازخانه را بقصدکیفر جلب میکند. ناگزیر از بیم گرفتاری و زندان، از دیوار باغی بدرون می‌جهد و شگفتا که همان‌جا با معشوق گمگشته خویش روبرو میشود.

چون درآمد خوش در آن باغ آن جوان
خود فرو شد پا بگنجش ناگهان
مر عسس را ساخته یزدان سبب
تا ز بیم او دود در باغ شب
بیند او معشوقه را شب با چراغ
طالب انگشتری در جوی باغ

قصه دراز است وهمانطور که گذشت، مولانامرحله بمرحله بر سبیل عقاید خود ازآن دریافتی میکند و میگذرد و اما در همین قسمت به نخستین استنتاج خود دست میزند که همان «اثبات اصل نسبیت» خاصه در داوریها واحکام زندگی و بدیگر سخن همان تاکید بر انعطاف‌پذیری اندیشه وقبول این معنا است‌که:

هرکسی از ظن خود شد یار من
وز درون من نجست اسرار من

میگوید اگر شحنه برای هر کس دیگر زیانبار بود برای جوان‌عاشق، راهجو وراهگشا شد وبنا براین باید بجان پذیرفت که «بد مطلق نباشد در جهان»

پس « بد مطلق » نباشد در جهان
بد به نسبت باشد این را هم بدان
در زمانه هیچ زهر و قند نیست
کاین یکی را پا دگر را بند نیست

مر یکی را پا، دگر را پای‌بند
مر یکی را زهر و دیگر را چوقند
زهر مار آن مار را باشد حیات
نسبتش با آدمی آمد ممات
خلق آبی را بود دریا چو باغ
خلق خاکی را بود آن درد و داغ
هم‌چنین بر می‌شمر ای مرد کار
نسبت این از یکی تا صد هزار

درآثار دیگر عارفان بزرگ ، این معنا را بصور و در جامه‌های لفظی گونه‌گون می‌توان جست که پیدا است رجوع بیکایك آنها دراین مختصر مقدور نیست‌و اما همانطور که پیشتر اشارت رفت اصولا در فرهنگ ایرانی میل به «فضای باز و آزاد اندیشه» وحذر از جمود و تعصبات اندیشه سوز وسرانجام تاکید بر ضرورت «راه‌دادن‌به‌پرواز مرغ اندیشه» و تحمل‌سلایق مقابل، در مقام یك‌اصل پذیرفته شده جای گرفته است که دراین میان توجه «عرفان خاص ایرانی» که‌بی‌گفتگو از تجلیات اصیل فرهنگ و تمدن ایرانی است به چنین برداشتها و معتقدات، چشم‌گیرتر و صریحتر است: سخن ابوسعید ابی‌الخیر عارف بزرگ قرن پنجم بخاطر میگذرد که گفت:

«خدایت آزاد آفرید پس آزاد باش»

اما درجهت علت‌یابی دراین‌خصلت فرهنگی‌وشناخت علل گونه‌گونی که بویژه از قرون اولیه اسلامی ببعد (حتی تا روزگار ما) به‌تجلی و اوج عرفان‌یاری‌بخشیدند (واز جمله در موضع حراست از میراث‌ها و شخصیت فرهنگی ایرانی‌و مقابله با آراء وارداتی) یکی هم‌می‌توان براین علت، اشاره داشت که دراین مشرب تاکید بر «حرمت اندیشه» و «فضای باز اندیشه»از جلوه و استحکام خاصی بهره‌مند است.

واگر امروز جامعه‌ی ما در جو رستاخیزی خودبر «فضای آزاد وباز اندیشه» و محیطی که به تقابل سلیقه‌ها واندیشه‌ها راه میدهد، همچون نیاز غیرقابل چشم‌پوشی مینگرد سوای حاجت‌های امروزین خود ، به یکی‌از دیرپاترین و ژرف‌ترین میراث‌های فرهنگی‌خویش نیز توجه کرده است.

جامعه انقلابی و رستاخیزی امروز ایران، پیشرفت خودرا با تاکید برهمین ارثیه‌ی والا در برخورداندیشه‌ها وفضای آزادی می‌بیند که درآن آحاد جامعه بتوانند بهره‌مند از «امنیت فکری» و «نه‌ویرانگری در لفافه‌دفاع از آزاداندیشی» ـ ابراز نظرکنند و سلایق خود را به‌عرصه‌ی آزمون آورند... آری اگر گفته میشود که «رستاخیز» مرحله‌ای طبیعی از استمرار تاریخ ایران است، یکی هم از دیدگاه همین موهبتی است که بنام «فضای آزاد اندیشه» عرضه کرده است که این یک، بسهم خود از استمرار فرهنگ این سرزمین روایت میکند.

پرویز پارسا

ازدیاد نگران‌کننده تقاضای نفت، تخلیه‌پذیری منابع نفتی و:

تقاضای نفت در کادر انرژی

مسائل نفتی در قلمرو مسائل جهانی همچنان در مکان «ویژه» و «پراهمیت» خود، موضوع تفسیرها و اظهارنظرها و پژوهش‌های کارشناسان است. آنچه خوانندگان ما در زیر ملاحظه خواهند کرد، تحقیقی است در عرصه برخی از این مسائل همراه با اظهارنظرهائی مبتنی برارقام و اسناد قابل توجه... که «اندیشه‌های رستاخیز» بسیاق مرسوم خود بدرج آن مبادرت کرده است، با این امید که دیگر کارشناسان امور اقتصادی نفت از دیدگاههای خویش دربارهٔ آن بابراز عقیده بپردازند که بدیهی است «مجله» با نهایت آمادگی از آنها اقبال وبنشر تمامی آنها اقدام خواهد کرد. خاصه که‌تاکید براصل «گفت‌وشنود» رستاخیزی که بی‌گفتگو می‌تواند تمامی مسائل ملی و مملکتی را در برگیرد ـ از جمله اصولی است که «اندیشه‌های رستاخیز» همواره برآن اصرار و توجه داشته است.

«اندیشه‌های رستاخیز»

تقاضای نفت در کادر انرژی

انواع مهم انرژی را بطورکلی میتوان بدو دسته تقسیم نمود:

۱- انرژیهای اولیه ۲- انرژیهای ثانویه

انرژیهای اولیه که مستقیما مورد استفاده قرار گرفته‌اند عبارتند از:

الف - نیروهای‌طبیعی مانند جریان‌آب‌رودخانه‌ها، وزش باد، جزر و مد دریا وامواج آن.

ب - انرژیهای نباتی مانند انرژیهای بدست‌آمده ازچوب وذغال‌چوب، بوته،هیمه، فضولات نباتی وغیره.

پ - انرژی حاصله از سوختهای فسیلی مانند ذغال سنگ، مواد نفتی وگاز.

ت - انرژای هسته‌ای، تابش خورشید و ژئوترمال.

ث - انرژی‌اختلاف درجه‌حرات سطح‌وقعر دریا.

از تبدیل انرژیهای اولیه، میتوان انرژی‌دیگری بدست آورد که آنهارا انرژیهای ثانویه نامیدیم و مهمترین آنها برق است‌که بعلت سهولت‌نقل وانتقال ومصرف در انواع نیازها، اهمیت روزافزونی یافته است.

برخی از صاحب‌نظران معتقدند انرژی جانشین شونده نفت، انرژی اتمی نیست چون انرژی مزبور فقط میتواند سوخت و حرارت ایجاد نماید و لذا جانشین شونده نفت نیست. مایعات نفتی حاصله از ذغال سنگ میتواند تاحدی و نه کاملا جایگزین نفت شود. هزینه استخراج انرژی از ذغال سنگ درسال ۱۹۷۳ بین ۷ تا ١٤ دلار برآورد شده است. *

۱- ذغال سنگ:

در بین سوختهای فسیلی، ذغال سنگ از ده‌قرن پیش درایران مورد استفاده قرار داشت لیکن بعلت ابتدائی بودن روش استخراج و قرار گرفتن ذغال

* دکتر رضا فلاح، سمپوزیوم تولید، دانشگاه آذرآبادگان، تبریز، مهرماه ۲۵۳۵.

سنگ در طبقات عمقی مصرف آن منحصر بمناطق مجاور معادن ذغال سنگ بوده است.* در جنگهای ایران و روس نیز ذغال سنگ برای ساختن مهمات جنگی مورد استفاده قرار گرفت و ایجاد ضرابخانه و راه‌آهن حضرت عبدالعظیم در شهر ری و کارخانه‌قند کهریزك برمصرف ذغال‌سنگ کشورافزود بطوری‌که‌در شروع جنگ دوم جهانی مصرف ذغال سنگ در کشور قریب ۲۰۰ هزار تن در سال برآورد شده است.

کاربرد ذغال سنگ در جریان تولید آهن وپولاد در صنایع ذوب آهن بعد جدیدی برمصرف ذغال‌سنگ کشور (علاوه بر مصارف سنتی و مصرف بصورت كك برای کارخانه‌های قند وشکر) افزود و بررسی‌های زمین‌شناسی جدیدی را ایجاب کرد. نتایج‌مقدماتی بررسیهای مزبور تاکنون بمقدار ٦ میلیارد تن‌برآورد شده و براثر اکتشافات اخیر تا حدود ۵۵۰ میلیون‌تن از ذخائر مزبور بصورت ذخائر قطعی و ثابت شده درآمده‌است ازحدود ٦۰ درصد مقادیر مزبور میتوان ذغال‌كك بدست آورد و بقیه بعنوان سوخت قابل مصرف است . منابع مکشوفه و ارزش ذغال سنگ آنها از لحاظ قابلیت تبدیل به ذغال كك و قسمت حرارتی آنها در منطقه ایران مرکزی و البرز بطورکلی باین شرح است:

«كك‌شو» ۹ر۳۷۵۳ میلیون تن ـ حرارتی۲ر۲۲۹۵ میلیون تن و جمعا ۱ر٦۰٤۹ میلیون تن.

---

* انرژی یك‌تن نفت بطور متوسط معادل یازده انرژی دوازده‌ونیم تن ذغال سنگ است. این امردلیل عمده‌ای برجانشینی نفت بجای ذغال سنگ بوده است.

۲- نیروی آبی:

با آنکه از انرژی آبی برای گردش آسیاهای‌آبی و آبدنگ تصفیه برنج از سالهاقبل درایران استفاده میشده و ریشه تاریخی و قدمت آنرا نمیتوان بدرستی مشخص نمود، استفاده از نیروی آب بصورت جدید واز لحاظ تولید نیروی برق برای اولین بار در اوائل سلطنت شاهنشاه با ژنراتوری بقدرت ۵۰۰ کیلووات که بر روی رودخانه شوشتر نصب گردید معمول‌شد. سپس از طریق سد امیرکبیر و سدهای دیگری که ساخته شد بر تعداد نیروگاههای کشور افزوده‌شد. نام سدهائی که درایران دارای نیروگاه هستند و مشخصات و مجموع ظرفیت نیروگاههای آنها باین شرح‌است:

* نام سدها: امیرکبیر (کرج) - محمد رضا شاه پهلوی - شهبانو فرح (سفیدرود) - فرحناز پهلوی (جاجرود) - شاهپور اول (مهاباد) - شاه عباس‌کبیر (زاینده‌رود) - ارس (رودخانه‌ارس) - رضاشاه کبیر (کارون) . دراین سدها ۲۷ مولد بکارند و قدرت‌آنها به‌کیلووات بالغ بر ۱۸۲۰۲۹۶۰ کیلووات میشود . و اما نیروگاههای آبی در دست ساخت عبارتند از سد جیرفت بر رودخانه هلیل‌رود و سد لار بر رودخانه‌لار

* ارقام مربوط به سدها و مجموع قدرت تولید برق آنها را نباید باکل قدرت نصب شده تولید صنعت برق‌کشور اشتباه نمود. این ارقام فقط نیروی برقی است‌که از طریق سدها و بصورت هیدروالکتریك بدست می‌آید. مجموع قدرت نصب شده تولید صنعت برق‌کشور تاپایان سال ۲۵۳۴ به چهارمیلیون وهشتصد وپنجاه‌هزار کیلووات رسید. درشبکه بهم‌پیوسته برق کشور تاپایان سال مذکور از ۳۵۰۰ کیلومتر مدار ۲۳۰ کیلوولتی، ۲۷۴۰ کیلومتر مدار ۱۳۲ کیلوولتی و ۴۶۸۵ کیلومتر مدار ۶۶ و ۶۳ کیلوولتی برای انتقال برق ازیك نقطه بنقطه دیگر استفاده میشود.

این هردودرسال ۲۵۳۹ موردبهره برداری‌قرار خواهند گرفت. تعداد مولد های آنها (۷) و قدرت آنها به کیلووات جمعا ۱۷۰۰۰۰ر۱۷۰ کیلووات خواهد بود.

۳ـ نفت:

سابقه استفاده از نفت خام بعنوان سوخت در ایران بدوران ایران باستان برمیگردد. در دوران اخیر نیز استفاده از نفت برای روشنائی‌و انرژی با انعقاد قرارداد دارسی شروع شد. اولین چاه نفت ایران در سال ۲٤٦۷ در مسجد سلیمان واقع در خوزستان بنفت رسید و صدور آن نیز بفاصله چند سال بعد آغازشد. درحالیکه بدوا نفت بیشتر بصورت خام مصرف‌میشد، تاسیس پالایشگاهها بویژه آبادان و کرمانشاه بر مصرف مشتقات نفتی بصورت گاز مایع، بنزین جت، بنزین موتور، نفت جت، نفت‌سفید، گازوئیل، مازوت، قیر، روغن موتور و سایر فرآورده‌ها افزودکه میزان مصرف آنها در حال حاضر و در سالهای گذشته در یکی از جداول زیر ارائه شده است. منابع مکشوفه نفت ایران را صاحب‌نظران مطلع حدود ٦٥ تا ۷۰ میلیارد بشکه بطور قطعی وثابت شده و تا یکصد میلیارد بشکه بصورت احتمالی براورد کرده‌اند در صورتی که قدر مطلق ذخائر قطعی وشناخته‌شده‌بمیزان فوق مورد قبول قرار گیرد برحسب مقدارتولیدروزانه ذخائر مزبور بین حدود سی تا ۵ر۳۸ سال دوام‌خواهد داشت برجسب آنکه میزان تولید روزانه بترتیب‌درحد ٦ تا ۵ میلیون بشکه باشد. *

۴ـ گاز:

لایه‌های نفتی از نظر زمین‌شناسی اکثر همراه با مقداری گاز است که بعلت وزن مخصوص کمتر بر

---

* از این لحاظ و برای محاسبات لازم بضمیمه شماره ۱ مراجعه شود.

روی منابع نفت‌قراردارد‌لذااستخراج نفت طبیعتا با بیرون آمدن مقداری گاز همـراه بوده است . گاز متصاعد شده از چاههای نفت باین ترتیب به عنوان عنصری ناخواسته یا در هوای آزاد معدوم میشد و یا بدلائل ایمنی و احتراز از آتش سوزی بصورت منظم وکنترل شده سوزانده میشد . بعنوان مثال از۲٤٦۷ (۱۲۸۷ شمسی) که اولین چاه نفت در مسجدسلیمان مورد بهره‌برداری قرارگرفته حدود ۵۲۰۰ میلیاردفوت مکعب ازگاز طبیعی ایران سوزانده شده یا بهدر رفته است. این مقدار انرژی بـرابـر ۲۸ سال محصول پالایشگاه تهران است. منابع گاز ایران را بطـور مقدماتی در حدود ۵۹۵ تریلیون فوت مکعب برآورد کرده‌اند که ازاین مقدار:

۳۵ تریلیون فوت مکعب،گاز توام با تولیدنفت.

۲۰۵ تریلیون فوت مکعب، گاز حبس شده در میدانهای نفتی.

۱۵۵ تریلیون فوت مکعب، منابع گاز دیگر کـه وجودشان ثابت شده .

۲۰۰ تریلیون فوت مکعب، تخمین موقت منابع‌گاز کنگان است. *

درحالیکه ایران را بعد از شوروی، مهمترین‌کشور دارنده گاز ودر مقام دوم قلمـداد میکردند، برخـی صاحب‌نظران معتقدند که با پیدایش منابع‌گازسرخس و وجود منابع دیگرگاز که هنوز ذخائر قطعی آنهـا برآورد نشده ایران اولین کشور دارنده گاز طبیعی

---

* رجوع شود به صفحه ۱۸ بررسی دکتـر بهمن آبادیان تحت عنوان «تجزیه وتحلیلی از آینده اقتصادی ایران» تهران ـ دیماه۲۵۳۳

است.* بعلت پائین بودن قیمت صادراتی گاز، ایران تعجیلی درصدورگاز بخارج ننموده وبجز قراردادهائی که در زمینه شاه‌لوله های اول و دوم وقراردادهائی نظیر آنچه باشرکت ژاپنی سیتو بامضاء رسید، ایران در حال حاضر تمایلی به صدورگازی که میداندقیمتش درآتیه روبفزونی خواهد رفت ندارد.

در نظر است مصرف گاز طبیعی در ایران‌بصورت انرژی از ۳ میلیارد متر مکعب درسال ۲۵۳۱ به حدود ۹ میلیارد متر مکعب در سال۲۵۳۶ وبه ۱۸ میلیاردمتر مکعب‌درسال ۲۵٤۱ بالغ‌گردد وقسمتی‌ازآن جانشین فرآورده‌های میان تقطیر (نفت سفید، نفت‌گاز وغیره) گردد. برنامه عمرانی پنجم توزیع مصارف گاز طبیعی درسال ۲۵۳٦ را بشرح زیر درنظرگرفته است:

شرح	مصرف گازطبیعی به‌میلیون‌مترمکعب
خانگی وتجاری	۵۸۰
روستاها	۵۰
برق	۳۰٦۰
سایر صنایع	۲۸۰۰
سوخت کمپرسورها	**۲٤۰**
جمع	٦۷۳۰
میدانهای نفتی	٦۳۰
پالایشگاه آبادان	۹۵۰
صنایع پتروشیمی	**٤۹۰**
جمع مصارف انرژی	۸۸۰۰

* رجوع شود به گزارش دکتر رضافلاح به سمپوزیوم تولید در دانشگاه آذرآبادگان مهرماه ۲۵۳۵، تبریز.

مصارف غیرانرژی	٦٥٠٠
جمع کل مصارف	۱۵۳۰۰

لیکن وزارت نیرو برآوردهای دیگری بشرح زیر داده است:

- مصرف گازطبیعی در سال ۲۵۳۳ جمعا ۱۹٤۷ر۸ میلیون متر مکعب
- مصرف گاز طبیعی درسال ۲۵۳٦ جمعا ٤۷۱۱ میلیون متر مکعب.

در سالهای برنامه ششم:

- مصرف‌گازطبیعی درسال ۲۵۳۷ جمعا ۷۲۰٤ر۹ میلیون متر مکعب
- مصرف‌گازطبیعی درسال ۲۵۳۸ جمعا ۱۰۵۹٤ر۹ میلیون متر مکعب
- مصرف‌گازطبیعی درسال ۲۵۳۹ جمعا ۱۵۰۰۳ میلیون متر مکعب
- مصرف‌گازطبیعی درسال ۲۵٤۰ جمعا ۱۷۱۸۱ر٦ میلیون متر مکعب
- مصرف‌گازطبیعی درسال ۲۵٤۱ جمعا ۲۳۳۸۳ر۷ میلیون متر مکعب

۵ـ انرژی اتمی:

افزایش قیمت نفت در نیمه اول دهه ۷۹ـ۱۹۷۰ و بیشتر شناخته شدن اهمیت نفت که قابل تبدیل بهزاران نوع مشتق نفتی است از یکطرف و تخلیه پذیری منابع نفتی ازطرف دیگر ایران را متوجه‌استفاده بیشتر از انرژی اتمی وصرفه‌جوئی در مصرف نفت و کنارگذاشتن مصرف آن بصورت سوخت نمود . قانون تاسیس سازمان انرژی اتمی ایران در بیستم تیر ماه ۲۵۳۳ بتصویب مجلسین رسید ورسالت این سازمان

برای پیشبرد برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی کشور مشخص گشت، باین ترتیب با خرید دو مولد هریك با ظرفیت حدود ۱۳۰۰ مگاوات (قدرت خالص تولیدنیروی الکتریکی ۱۱۹۶ مگاوات در هر مورد) که در بوشهردر دست ساختمان است گامهای اولیه در این‌راه‌برداشته شده و قرار است نصب اولین واحد این‌دو نیروگاه‌در اواخر سال ۲۵۳۹ شاهنشاهی پایان یابد و واردبهره‌برداری شود وپس ازآن نیز مولدهای دیگری بتدریج وارد بهره‌برداری شوند. در حال حاضر ایران باآلمان، فرانسه وآمریکا از لحاظ خرید نیروگاههای جدید مشغول مذاکره است. ظرفیت تولید انرژی اتمی‌ایران بستگی بموفقیتی خواهد داشت که ایران در اینگونه مذاکرات خواهد داشت لیکن مسائل فنی و تکنولژیك نیز بر سر راه صنعت انرژی اتمی در جهان بطورکلی قرار دارد. چون در روش تولید برق از نیروی‌هسته‌ای بجای منابع سوخت کلاسیك مانند ذغال سنگ یا نفت یاگاز برای حرارت دادن به آب در دیگهای بخار در حقیقت سوخت لازم از اورانیوم وگداخته کردن آن بدست می‌آید و ذخائر اورانیوم شناخته شده جهان پاسخگوی نیازهای جهان تاسال ۲۰۰۰ میلادی‌تشخیص داده شده‌نه‌تنها پس ازاین‌تاریخ احتمال کمبوداورانیوم وجود دارد بلکه چون تکنولژی اتمی‌بسیار سرمایه‌طلب است وفقط در یك مقیاس بزرگ نتیجه مطلوب و اقتصادی بدست میدهد پیشرفت بدوی آن بکندی‌انجام گرفته است. بعلاوه پس‌مانده سوخت اورانیوم بصورت پلوتونیوم نیزکه برای ساختن بمب اتمی میتواندمورد استفاده قرار گیرد ترسها وشبهه‌های دیگری ایجاد میکند که اولا خاصیت رادیو اکتیو دارد و ثانیانگهداری آن وجلوگیری از سرقت‌های احتمالیش یکی‌از مشکلات عظیم صنایع اتمی است. بعلاوه صنایع اتمی باحالتی

انحصاری در کنترل دولتها است واز این لحاظ‌ازمنابع نیروهای کلاسیك مشخص است. طبیعی است که براه‌اندازی نیروی اتمی نیز مستلزم سرمایه زیادی است که دولتها بدلیل ملاحظات سیاسی ترجیح‌میدهند آنها را راسا تامین نمایند. بدیهی است کشورهای دارای انرژی اتمی ازاین مشکلات آگاهند و بهمین دلیل نه‌تنها برای پیدایش منابع جدید اورانیوم دست باکتشاف زده‌اند بلکه از تکنولژی رآکتورهای زاینده Fast Breeder Reactors وفنی‌کردن اورانیوم نیز استفاده میشود. (ضمیمه شماره ۲ کل مصرف انرژی ایالات‌متحده امریکا، کانادا،ژاپن وبازار مشترك اروپا را به تفکیك منابع مختلف انرژی نشان میدهد) بهر تقدیر ، هدف سازمان انرژی اتمی ایران اینست که تا سال ۲۵۵۳ شاهنشاهی حدود ۲۳ هزار مگاوات قدرت برق اتمی ایجادکند که حدود ۵۰ درصد مصرف برق ایران در سال مزبور خواهد بود و باین ترتیب زیربنای نیروی برق ایران انرژی اتمی خواهد بود اگر قدرت هر نیروگاه اتمی راحدود یکهزار مگاوات فرض کنیم، برای تولید این مقدار نیرو باید حدود ۲۳ نیروگاه اتمی ایجاد کردکه بدون شك برنامه فشرده وسنگینی است. تحقق این برنامه صرفنظر از ضرورت تربیت نیروی انسانی در مقیاس عظیم،مستلزم آنست که در سالهای نخستین هر ۹ ماه یك نیروگاه جدید بکار افتد ودر سالهای بعد نیروگاهها باسرعت بیشتری مستقر شوند. علاوه بر دو نیروگاه بوشهرکه مجموعا ۲٤۰۰ مگاوات قدرت نیروی‌برق خواهندداشت، قرار است بزودی ساختمان دو نیروگاه دیگر با قدرت ۱۸۰۰ مگاوات (هریك ۹۰۰ مگاوات) در کناره‌رودکارون در خوزستان آغاز شود باین ترتیب وقتی این دو نیروگاه نیز بکار افتند با دو نیروگاه اول مجموعا

۴۲۰۰ مگاوات برق تولید خواهند کرد که تقریبا بـا مجموع قدرت کنونی تولید شبکه برق‌ایران قابل‌مقایسه است. برای آنکه درمقام مقایسه، اهمیت هدفهـای ایران در زمینه استفاده صلح‌جویانه از نیروی برق‌اتمی روشن‌گردد، در جدول زیرظرفیت تولید انرژی‌هسته‌ای کشورهای پیشرفته در سال ۱۹۷۵ برآورد شده است:

بریتانیا	۵۵۹۷ مگاوات‌از ۲۹ راکتور
اتحاد جماهیر شوروی	۴۰۶۲ مگاوات‌از ۱۷ راکتور
ژاپن	۳۷۰۹ مگاوات‌از ۸ راکتور
فرانسه	۲۸۶۱ مگاوات‌از ۱۰ راکتور
کانادا	۲۵۱۳ مگاوات‌از ۷ راکتور
آلمان‌غربی	۲۲۳۴ مگاوات‌از ۶ راکتور
ایالات‌متحده‌آمریکا	۳۷۹۹۵مگاوات‌از ۵۶ راکتور

کمیسیون انرژی اتمی امریکا هم در سال ۱۹۷۴ حداکثر و حداقل ظرفیت تولید انرژی هسته‌ای دنیارا تا سال ۲۰۰۰ میلادی طبق جدول شماره یك برآورد کرده است:

باین ترتیب میتوان ملاحظه نمود که بیشتر کشور- های صنعتی دنیا نه‌تنها به انرژی اتمی‌روآورده‌اند بلکه اکثر آنها صنایع انرژی اتمی گسترده‌ای را هم برنامه‌ریزی کرده‌اند. باین ترتیب تصمیم کشور ما از لحاظ روآوردن به انرژی اتمی هماهنگ باجهت‌حرکت کشورهای پیشرفته در مسیر انرژی است.

۶- منابع دیگر انرژی:

استفاده از نیروی خورشید برای گرم‌کردن واحد- های مسکونی و بصورت منبع انرژی مراحل جنینی خود را میگذراند. در دانشگاه های پهلوی وآریامهر

تولید انرژی هسته‌ای (۱۰۰۰ مگاوات)
پیش‌بینی حداکثر و حداقل ظرفیت

	۱۹۸۰		۱۹۸۵		۱۹۹۰		۲۰۰۰	
	حداکثر	حداقل	حداکثر	حداقل	حداکثر	حداقل	حداکثر	حداقل
ایالات متحده آمریکا	۸۵	۱۱۲	۲۳۱	۲۷۵	٤۱۰	٥۷٥	۸٥۰	۱٤۰۰
سایر کشورهای جهان	۱۱۳	۱۵۷	۲۹۰	٤۲۰	٦٤۰	۹۰۰	۱٦۰۰	۲٥٥۰
کل	۱۹۸	۲٦۹	٥۲۱	٦۹٥	۱۰٥۰	۱٤۷٥	۲٤٥۰	۲۹٥۰

مقدمات تحقیق و پژوهش در زمینه کاربرد انرژی خورشیدی فراهم شده لیکن آهنگ پیشرفت ونتایج آنرا نمیتوان بسادگی پیش‌بینی نمود. * استفاده از انرژی حرارتی زمین Geothermal وتفاوت درجه سطح وقعر زمین نیز هنوز محدود است وآنطور که باید و شاید مورد استفاده وتحقیق قرار نگرفته‌است اگرچه مناطق البرز و آذربایجان ازاین نظر درمطالعات مقدماتی مستعد تشخیص داده شده‌اند استفاده‌اقتصادی از سایر منابع سوختهای فسیلی مانندTar,Oil shal Sandsنیز مستلزم سرمایه‌گذاری زیاد و پژوهشهای وسیعی است‌که باید دراین زمینه‌صورت گیرد. ازتبدیل فضولات دامی و انسانی و همچنین مواد آلی موجود در فضولات شهری نیز انرژی دیگری بنام بیوگاز قابل استحصال است که کاربرد آن بعنوان کود قبل از پرورده شدن قابلیت جذب محدود دارد ودر حال‌حاضر کارآئی درحد مطلوب ندارد. در سیستم‌های موجود تبدیل انرژی به برق راندمان دستگاهها حداکثر حدود ٤٠ درصد است و ٦٠ درصد بقیه انرژی بصورت حرارت در مرحله تبدیل ازبین میرود. منابع دیگر

* مرکز پژوهشهای خواص و کاربرد مواد ونیرو وابسته‌بدانشگاه صنعتی آریامهر.

فعالیتهای تحقیقاتی زیر را در دست اجرا دارد:

گرمایش و سرمایش واحدهای مسکونی با کاربرد انرژی خورشیدی، تهیه بخار آب مورد نیاز برای صنایع و تولید برق از طریق بهره‌برداری از انرژی حرارتی خورشید، گسترش سلولهای خورشیدی و سیستمهای ذخیره انرژی و تولید هیدروژن وبهره‌برداری از آن بعنوان یك ماده انرژی‌زا و سیستم مجموعه انرژی برای تامین انرژی مورد نیاز روستاها. در دانشگاه پهلوی شیراز نیز طرح ساخت یك نیروگاه خورشیدی بظرفیت یك مگاوات و طرح ساخت نیروگاه خورشیدی دیگری بظرفیت ده مگاوات در دست اجرا است.

انرژی از قبیل باد، جزر ومد دریا وامواج، انرژی هیدروژن و غیره نیز درحال حاضر مراحل‌آزمایشگاهی وجنینی خودرا میگذرانند و تابهره‌برداری تجاری از آنها باید مدتی نسبتا طولانی صبر کنیم.

انواع مختلف منابع انرژی که در قسمت فوق‌از دیدکلی کشور مورد بحث قرار گرفت، گویای قابلیت جانشینی برخی منابع جای منابع کلاسیك و سنتی است. مثلا بجای آنکه برای گرم‌کردن آب از نفت یا گاز یا ذغال سنگ استفاده شود استفاده از سوخت اورانیوم میسر است. همچنین تجربه گذشته نشان‌داده است‌که پیدایش نفت و سهولت و ارزانی نسبی استفاده از آن، بجانشینی آن‌بجای ذغال سنگ‌بعنوان یك منبع سوخت و ایجاد حرارت کمك نمود. تخلیه پذیری وتمام شدن منابع نفتی‌که امروز در حدی‌بسیار جدی در برابر ماقرار نگرفته از ضروریات زندگی‌آتیه ما خواهد بود. برای آنکه امکانات کشور از جهت بهره‌برداری مطلوب و صحیح از منابع مختلف انرژی هماهنگ گردد در تاریخ اول اسفند ماه ۲۵۳۳ شاهنشاهی وزارت نیرو جانشین وزارت آب و برق سابق گردید.

بررسی و پژوهش در زمینه انواع انرژی و تنظیم برنامه‌های مختلف دراز مدت وکوتاه مدت و تعیین سیاست انرژی کشور و هماهنگ نمودن برنامه‌های موسساتی که بگونه‌ای با مسئله انرژی سروکار دارند ونظارت بر نحوه استفاده ازانواع انرژی وموادانرژی‌زا و همچنین برآورد میزان قابل تولید انرژی سالانه و نیازهای کشور در بخش‌های مختلف‌جزء وظایف‌وزارت نیرو بحساب آمد.

هماهنگی منابع مختلف انرژی کشور وتشخیص قابلیت جانشینی برخی بجای برخی دیگر با هزینه‌های

مختلف و با درنظر گرفتن سرمایه‌گذاریها و منابع‌مالی متفاوت نیاز بتفکر علمی وتعمق بیشتر را در زمینه مسائل انرژی و ضرورت تاکید بمراتب زیادتر بر این مسئله را بیش‌از پیش آشکار میکند.

نرخ استفاده از نفت ومشتقات نفتی در گذشته‌و پیش‌بینی تقاضای آن در آینده، نویسنده را از لحاظ آتیه کمی نگران میکند زیرا احساس میکندکه مسئله انرژی گوآنکه کوششهای قابـل تقدیس مختلف و پراکنده‌ای را در جهات مختلف بدنبال دارد فاقد آن هماهنگی و تعیین مسیری است که باید در کادر یك طرح جامع انرژی با توجه به: ۱ـ منابع مختلف‌انرژی، ۲ـ قابلیت جانشینی برخی از آنها بجای یکدیگر، ۳ـ هزینه‌های مختلف استفاده از هر واحد انرژی که‌بامنابع متفاوت بدست آید، ٤ـ نیازهای مختلف سرمایه‌گذاری ومنابع مالی هرنوع طرح انرژی‌زا، ٥ـ نرخ‌بهره، ٦ـ ارزشهای متفاوت تنزیل شـده زمان حاضر بـازده طرحهای مختلف سرمایه‌گذاری، ۷ـ طول مدت‌استفاده از هریك از منابع انرژی‌زا، ۸ـ امکانـات پیشـرفت تکنولژیك جدید در منابع انرژی‌زا و عواملی نظیرآن حداقل ازلحاظ اقتصادی و اجتماعی صورت گیرد. از این‌رو پس از پیش‌بینی تقاضای نفت و مشتقات نفتی که مارا از افزایش مصرف آنها برغم گسترش منابع دیگر انرژی نگران میکند، مدلی برای تجزیه وتحلیل دراین زمینه که‌کار چندان ساده‌ای نخواهدبودپیشنهاد میگردد.

پیش‌بینی تقاضای نفت و مشتقات نفتی

در قسمت زیر تقاضای نفت و مواد نفتی بصورت برآورد وتخمین کلی در برنامه‌های ششم و هفتم‌یعنی بترتیب در سالهای ۲۵٤۱ ـ ۲۵۳۷ و ۲۵٤٦ ـ ۲۵٤۲

ارائه میشود:

نخست باید دانست روند تولید و صادرات نفت ایران طی سالهای ۲۵۳۵ ـ ۲۵۱۸ و آنگاه مصـرف داخلی فرآورده‌های نفتی ایران بصورت نفت کوره ، نفت‌سفید، بنزین‌موتور، نفت‌گاز، گاز مایع و سایر فرآورده‌های نفتی وسرانجام درصدنسبی سهم هر یك از فرآورده‌های نفتی در سالهای ۲۵۲۵ و ۲۵۳۰ و ۲۵۳۵ و رشد متوسط مرکب آنها بـرای دو دوره ۲۵۳۰ ـ ۲۵۲۵ و ۲۵۳۵ ـ ۲۵۳۰ از یکطرف ودوره ۳۵ ـ ۲۵۲۵ ازطرف دیگر چیست؟

براساس ترازنامه‌های بانك مرکزی و انتشارات سازمان‌برنامه، تولید و صادرات نفت ایران از سال ۲۵۱۸ تاپایان سال ۲۵۳۵ چنین است (ارقام تولیـد روند شده‌اند)

در سال ۲۵۱۸ تولید ٤٤۲۰۰ میلیون تن وصادرات ۳۲۲۰۰ میلیون تن ودرصد صادرات به تولید (۷ر۶۹)

درسال۲۵۳۵ تولید ۲۹۸۰۰۰۰میلیون‌تن وصادرات ۲٦۲۳۰۰ میلیون‌تن و درصد صادرات به‌تولید (۸۸)

تولید ومصرف نفت در ایران ازسال ۲۵۲٦ تـا پایان سال ۲۵۳۵ چنین است:

در سال ۲۵۲٦ تولید ۱۲۹۸۱۹
درسال ۲۵۲٦ مصرف داخلی ٦٦۲۷
در سال ۲۵۲٦ مصرف نفت کوره ۱۹۲۹
در سال ۲۵۲٦ مصرف نفت سفید ۱۵۵۹
درسال ۲۵۲٦ مصرف بنزین موتور ۷۳٦
درسال ۲۵۲٦ مصرف نفت گاز ۱۸۸٤
درسال ۲۵۲٦ مصرف گازمایع ٦۰
درسال ۲۵۲٦ مصرف سایرفرآورده‌ها ٤۵۹
این ارقام درسال ۲۵۳۵ چنین بوده
تولید ۲۹۸۰۰۰

مصرف داخلی ۲۶۱۵۰
مصرف نفت کوره ۶۳۶۹
مصرف نفت سفید ۵۳۲۲
مصرف بنزین موتور ۳۸۹۹
مصرف نفت‌گاز ۷۴۲۲
مصرف گاز مایع ۷۶۲
مصرف سایر فرآورده‌ها ۲۳۷۶
ارقام به هزار تن

جدول‌صفحه بعد، بخوبی نشان میدهدکه مصرف فرآورده‌های نفتی درده‌گذشته‌تقریبا ٤ برابرشده است. بعلاوه الگوی مصرف وسهم نسبی هریك ازفرآورده‌های نفتی درکل مصرف نیز دارای تغییراتی بوده است. مثلا سهم نفت سفید درکل مصرف فرآورده‌های نفتی دردهه گذشته تقریبا ثابت مانده درحالیکه برسهم نسبی‌مصرف بنزین ونفت‌گاز افزوده شده است. رشد متوسط‌مصرف بنزین بالاترین نرخهای رشد یعنی ۲ر۱۷ درصد در دوره ۳۵ ـ ۲۵۲۵ بوده است.

بمنظور برآورد کلی مصرف نفت وفرآورده‌های آن دردهه آینده از دو روش استفاده شده‌است:

اول ـ براساس رابطه میان تولید ناخالص ملی و مصرف نفت و فرآورده‌های نفتی:

در زمینه ارتباط مصرف انرژی و رشد اقتصادی انتشارات زیادی وجود دارد استنباطی که ازاین قبیل انتشارات میشود اینست که عموما رابطه نزدیکی‌رامیان مصرف انرژی ورشد اقتصادی قبول دارند . بعنوان مثال پرفسور ماکادیشی* مصرف سرانه انرژی ودرآمد

*- Makdsahi, the Commuity of Oil Exporing Countries (London· Allen and Unwin, 1972), pp· 120-21·

سهم نسبی و رشد متوسط مرکب فرآورده های نفتی در ایران در سالهای منتخب

(به هزار متر مکعب)

شرح	۲۵۲۵		۲۵۳۰		رشدمتوسط مرکب در سالهای ۳۰-۲۵۲۵	۲۵۳۵		رشدمتوسط مرکب در سالهای ۳۵-۲۵۳۰	رشد متوسط مرکب در سالهای ۳۵-۲۵۲۵
	مصرف	سهم در کل	مصرف	سهم در کل		مصرف	سهم در کل		
بنزین موتور	۸۰۰	۱۲/۰	۱۵۸۲	۱۳/۷	۱۴/۶	۳۸۹۹	۱۴/۹	۱۹/۸	۱۷/۲
نفت سفید	۱۵۳۰	۲۲/۹	۲۵۱۴	۲۱/۷	۱۰/۴	۵۳۲۲	۲۰/۳	۱۶/۲	۱۳/۳
نفت گاز	۱۸۸۱	۱۸/۲	۳۳۶۴	۲۹/۰	۱۲/۳	۷۴۲۲	۲۸/۴	۱۷/۱	۱۴/۷
نفت کوره	۱۹۷۹	۲۹/۶	۳۳۱۹	۲۸/۷	۱۰/۹	۶۴۶۹	۲۴/۴	۱۳/۹	۱۲/۴
سایر فرآورده های نفت	۴۸۲	۷/۲	۸۰۳	۶/۹	۱۰/۷	۳۱۳۸	۱۲/۰	۳۱/۳	۲۰/۶
جمع کل	۶۶۷۲	۱۰۰	* ۱۱۵۸۲	۱۰۰	۱۱/۷	۲۶۱۵۰	۱۰۰	۱۷/۷	۱۴/۶

* بدون گاز مایع که بمیزان ۲۶۳هزار تن متر یک درسال مزبور بوده‌است.

سرانه را برای ایالات متحده آمریکا، ژاپن، آمریکای‌لاتین واروپا ازلحاظ همبستگی آماری مورد بررسی قرار داده وبرای دوره ٦٦ ـ ۱۹٦۰ رابطه خطی ساده‌ای را میان این‌دوامر باضرائب ۱٤ر۰ = a و۵ر۲ = b- و r2 = ٩٩٦ر۰ پیدا کردکه درآن × برای تولید ملی سرانه و y مصرف سرانه انرژی است. موسسه پژوهشهای استانفورد نیز در مورد برخی از کشورها مانند ژاپن، برزیل، ترکیه، پرتقال، ایران، ویونان‌وآمریکا (ایالات متحده) ازلحاظ رابطه بین نرخ رشد تولید ناخالص ملی ونرخ رشد تقاضای انرژی تحقیق کرده و باین نتیجـه رسیدکه میان رشد تقاضای انرژی و رشد تولید ملی بطور قطع رابطه همبستگی مثبتی وجود دارد. *

بمنظور برآوردکلی مصرف نفت وفرآورده‌های آن در دهه آینده از راه هم‌بستگی آماری ثابت شده میان‌آن وتولید ناخالص‌ملی، نرخ رشدتولید ناخالص‌ملی (بدون نفت) بقیمتهای ثابت سال ۲۵۱۸ و مصرف فرآورده‌های نفتی‌محاسبه شد. رونددهسال گذشته ۲۵۲۵ ـ ۲۵۳۵ دراین زمینه بشرح زیر است:

مصرف فرآورده‌های نفتی:

رشد متوسط مرکب از ۲۵۲۵ تا ۲۵۳۰ ـ ۷ر۱۱ درصد

رشد متوسط مرکب از ۲۵۳۰ تا ۲۵۳۵ ـ ۷ر۱۷ درصد

رشد متوسط مرکب از ۲۵۲۵ تا ۲۵۳۵ ـ ٦ر١٤ درصد

درآمد ناخالص ملی (بدون نفت) به قیمت‌های ثابت سال ۲۰۱۸ :

رشد متوسط مرکب از ۲۰۲۵ تا ۲۰۳۰ ـ ۸ر۸ درصد

رشد متوسط مرکب از ۲۰۳۰ تا ۲۰۳۵ ـ ٦ر۱۵ درصد

رشد متوسط مرکب از ۲۰۲۵ تا ۲۰۳۵ ـ ۲ر۱۲ درصد

از جدول فوق آشکار است که رشد مصرف نفت و فرآورده‌های نفتی هم در دوره‌های ۳۰ ـ ۲۰۲۵ و ۳۵ـ ۲۰۳۰ وهم برای دوره ۳۵ ـ ۲۰۲۵ بیش‌از رشد تولید ناخالص ملی غیرنفتی بوده است. این نوع الگوی‌مصرف تعجب‌آور نیست و تجربه کشورهائی که در راه‌صنعتی شدن پیشرفته‌اند موید رشد سریعتر مصرف‌انرژی نفتی نسبت به‌تولید ناخالص ملی بوده است. بعنوان مثال درایالات متحده آمریکا در ٤۰ سال ۱۹۲۰ ـ ۱۸۸۰ که آمریکا سخت مشغول صنعتی‌شدن بودنرخ‌رشد سالانه مصرف انرژی نفتی ٥ تا ٦ درصد درسال بوده است‌که ازنرخ رشد سالانه تولید ملی بمیزان ٤ر۳ درصد درسال در دوره مذکور بمراتب فراتر رفته است‌لیکن در دوره ۱۹٦۰ ـ ۱۹۲۰ که آمریکا گامهای اولیه صنعتی شدن را پشت‌سر گذاشت از آهنگ رشد مصرف انرژی‌نفتی نیزکاسته شد چنانکه نرخ رشد سالانه مصرف‌انرژی نفتی آن‌کشور در این دوره به ۱ر۲ درصد درسال‌کاهش یافت‌که از ۲ر۳ درصد رشد سالانه متوسط‌تولید ملی

آن بمراتب کمتر بود. *

بررسیهائی که در زمینه مصرف انرژی کشورهای درحال‌توسعه انجام گرفته نشان میدهد ،که در بیشتر این کشورها نرخ رشد مصرف انرژی حدود ۵۰ درصد بیشتر از نرخ‌رشد تولید آنها بوده است درحالیکه در کشورهای صنعتی نرخ رشد مصرف انرژی مساوی یا کمتر از نرخ رشدتولید ملی بوده است. بر مبنای چنین مطالعاتی شاید بتوان چنین استنتاج نمود که آهنگ رشد مصرف انرژی درمراحل اولیه صنعتی شدن‌شدیدتر از رشد مصرف پس از صنعتی شدن باشد.

چنین روند کاهش نرخ رشد تولید ملی درمقایسه بانرخ رشد مصرف انرژی نفتی درایران نیز تحقق‌یافته است. بعنوان مثال در دوره ۳۰ ـ ۲۵۲۵ نسبت رشد تولید ملی به رشد مصرف انرژی نفتی ۱ به ۳۲ر۱بوده که‌در دوره ۳۵ ـ ۲۵۳۰ به ۱به ۱۳ر۱کاهش یافته‌است.

برای آنکه اثر رشد تولید ناخالص ملی بر رشد مصرف انرژی نفتی برآورد شود ازشیوه رگرسیون و هم‌بستگی آماری بین این‌دو متغیر استفاده شد. دوره مورد بررسی ۳۵ ـ ۲۵۲۵ بود ونتیجه بصورت معادله زیر بدست آمد:

$$y = -۰٫۳۲۱۷ + ۰٫۹۳x$$

که درآن y = رشد مصرف انرژی نفتی و x

Joel Darmstadter in «Journal of Energy and Development»
International Research Center for Energy and Development, University of Colorado, Boulder, Colorado.

= رشد تولید ناخالص ملی بدون نفت بود. *ضریب همبستگی آماری بین نرخهای رشد مزبور ٦ر۰ وارزش T ضریب رگرسیون ۱۲ر۲ بود. نتیجه همبستگی در سطح اعتماد ۹۵ درصد مهم بود. بدیهی است این ضرایب رابایدفقط درسطح کلی تعبیر نمود زیرا پیش‌بینی نرخ رشد مصرف انرژی نفتی بر مبنای نرخ رشد تولید ملی متکی براین فرض قابل تردید است که الگوی مصرف نفت دربخش‌های مختلف تولید ملی متناسب با سهمی است که هربخش در رشد تولیدملی دارد. درصورتیکه ضریب همبستگی براساس همبستگی خودپارامترهای‌مورد بحث و نه نرخ‌رشد یا مشتق‌اول آنها محاسبه شود بیش‌از ۹۰ر۰ خواهد بود.

بدون شك، برآورد دقیق مصرف انرژی نفتی و پیش‌بینی آن مستلزم اطلاعات بیشتری درمورد مصارف نهائی نفت End-Uses of Oil و مشتقات آن منابع دیگرانرژی (انرژی‌اتمی، انرژای‌هیدروالکتریك، انرژی حاصله‌ازخورشید،انرژی حاصله‌ازشنهای نفتی‌وغیره)، الگوی صنعتی شدن کشور، فرآیند ماشینی شدن کشاورزی، سیاستهای حمل و نقل وبسیاری متغیرهای دیگر خواهد بود. بهرتقدیر برای برآورد روند کلی مصرف انرژی نفت معادله فوق میتواند درحدی کلی کفایت کند. معادله فوق درموردنرخهای رشد مفروض برای تولیدناخالص ملی در دهه آینده بکار برده شد. قبل ازذکر نتایج این عملکرد لازمست نرخهای رشد مفروض برای تولید ناخالص داخلی بدون نفت برای دو برنامه آینده یعنی سالهای ٤۱ ـ ۲٥۳۷ و ٤٦ ـ ۲٥٤۲

* بمنظور احتراز از Autocorrelation از لحاظ آماری چنین تشخیص‌داده‌شدکه بهتراست تولیدناخالص ملی بدون‌نفت درنظر گرفته شود.

داده شود:

	دوره ۴۱-۲۵۳۷	دوره ۴۶-۲۵۴۲
	رشد متوسط مرکب سالانه	
گروه کشاورزی	۲٫۶	۳٫۲
گروه خدمات	۱۱٫۴	۷٫۳
گروه صنایع ومعادن	۱۶٫۶	۱۰٫۷
تولید ناخالص داخلی بدون نفت	۱۲٫۲	۸٫۵

با کاربرد معادله مذکوره نرخهای رشد مورد انتظار در مصرف نفت وحجم آن بشرح زیر برآورد شده است:

	۴۱-۲۵۳۷	۴۶-۲۵۴۲
۱)رشد مصرف فرآورده‌های نفتی (درصد سالانه)	۱۱٫۰	۷٫۶

	درسال ۲۵۴۱	درسال ۲۵۴۶
۲) پیش‌بینی مصرف فرآورده‌های نفتی (به هزار مترمکعب)	۴۸۹۱۰	۷۰۵۵۰

جدول صفحه بعد نشان‌میدهد که نرخ رشدمصرف سرانه نفت وفرآورده‌های نفتی بمیزان ۱۱٫۶ درصد در سال در دهه ۳۵ ـ ۲۵۲۵ بالاتر وبیشتر از نرخ‌رشد درآمدسرانه بقیمتهای ثابت بمیزان ۹٫۶ درصد درسال

سال	مصرف فرآورده‌های نفتی (هزار متر مکعب)	جمعیت (میلیون نفر)	مصرف سرانه (متر مکعب)	مصرف سرانه (کیلوگرم)	رشد متوسط مرکب سالانه در دوره:
۲۰۲۵	۶۶۷۲	۲۵ر۷۸۹	۰ر۲۵۹	۲۱۶	—
۲۰۳۰	۱۱۵۸۲	۳۰ر۰۲۰	۰ر۳۸۵	۳۲۲	۲۰۲۵_۳۰ ۳ر۸درصد
۲۰۳۵	۲۶۱۵۰	۳۳ر۵۹۲	۰ر۷۷۸	۶۵۰	۲۰۳۰_۳۵ ۱ر۱۵درصد
					۲۰۲۵_۳۵ ۶ر۱۱درصد

در دوره مذکور بوده است. لذا نسبت نرخ رشد درآمد سرانه به‌نرخ رشد مصرف سرانه نفت وفرآورده‌های نفتی درحدود ۱ به ۱ر۲۱ بوده است.

نرخ رشد پیش‌بینی شده ما برای جمعیت ودرآمد سرانه برای دهه آینده بشرح زیراست:

جمعیت (با فرض رشد سالانه ۲ر۲۶ درصد در سال ۲۵۴۱ ـ ۳۸ر۴۱ میلیون نفر در سال ۲۵۴۶ ـ ۴۲ر۹۵ میلیون نفر

رشد تولید ناخالص سرانه به قیمت ثابت سالهای ۴۱ـ۲۵۳۶ ـ ۶ر۵ درصد در سال و سالهای ۴۶ـ۲۵۴۲ ۴ر۶ درصد در سال

بافرض اینکه نسبت نرخ رشد درآمدسرانه‌به‌نرخ رشد مصرف سرانه نفت وفرآورده‌های نفتی درحد ۱ به ۱ر۲۱ برای دهسال آینده نیز ادامه یابد، نرخ رشد مصرف نفت و فرآورده‌های نفتی وحجم مصرف برآورد شده‌آن بشرح زیر پیش‌بینی میگردد:

ارقام فوق مبین آنست که در دهسال آینده‌مصرف داخلی نفت و فرآورده‌های نفتی از ۲۶ر۱۵۰ میلیون متر مکعب در سال ۲۵۳۵ به ۷۰ر۵۵۰ میلیون متر مکعب‌در سال ۲۵۴۶ افزایش خواهد یافت. بدیهی است نرخ رشد مصرف نفت وفرآورده‌های نفتی برای دوره ۴۱ـ ۲۵۳۷ معادل ۱۱ درصد درسال وبرای دوره ۴۶ـ۲۵۴۲ معادل ۷ر۶ درصد درسال وبرای کل دوره ۲۵۴۶ ـ ۲۵۳۷ معادل ۹ر۵ درصد درسال (حدود میانگین دودوره فوق) درنظر گرفته شده است مفهوم چنین برآوردی این خواهد بودکه نرخ رشد مصرف نفت وفرآورده‌های‌نفتی در دهه آینده بمیزان متوسط ۹ر۵ درصد درسال کمتر ازنرخ رشد مشابه دهه گذشته یعنی ۱۴ر۶ درصد در سال خواهد بود لیکن باید بخاطر آوردکه نرخهای رشد

پائین‌تر بمیزان ۹٫۵ درصد درسال بر مبنائی بمراتب بزرگتر از لحاظ قدر مطلق ارقام مصرف پایه وکمی پائین‌تر از نرخ‌رشد تولید ناخالص ملی خواهد بود.

بنابراین در ۲۵۴۱ ، ایران ممکنست مصرف‌کننده ۴۰ میلیون تن نفت وفرآورده‌های نفتی و درسال ۲۵۴۶ یا پایان برنامه عمرانی هفتم مصرف‌کننده ۶۰میلیون‌تن نفت وفرآورده‌های نفتی ویا حدود یك‌پنجم میزان تولید فعلی خود باشد .

دوم ـ روش دیگر برآورد:

برای آنکه برآورد فوق مورد آزمون منطقی قرار گیرد، تصمیم‌گرفته شدمصرف داخلی نفت‌وفرآورده‌های نفتی از راه‌دیگری نیز محاسبه گردد تابتوان نتایج دو شیوه برآورد رابا یکدیگر مقایسه‌نمود. لذا از روش مصرف سرانه نفت وفرآورده‌های نفتی استفاده شد . رشد مصرف سرانه نفت وفرآورده‌های آن درایران در سالهای منتخب دهه گذشته بشرح زیر بوده است:

	۲۵۳۷ـ۴۱	۲۵۴۲ـ۴۶
رشدمصرف‌سرانه‌فرآورده‌های نفتی	۸٫۰	۵٫۵
مصرف‌سرانه‌فرآورده‌های	۲۵۴۱	۲۵۴۶
نفتی :		
به مترمکعب	۱٫۲۳۵	۱٫۶۱۴
به کیلوگرم	۱۰۳۰	۱۳۵۰ *

* مصرف سرانه ایالات متحده امریکا در ۱۹۷۶ حدود ۱۵۰۰ کیلوگرم و هندوستان در همان سال حدود ۴۲ کیلوگرم بوده است.

کل مصرف فرآورده‌های نفتی ۴۷۴۵۰ ۶۹۳۰۰
(بهزار مترمکعب)

با دقت درنتایج دوشیوه برآورد فوق میتوان دریافت که هردو روش نتایج تقریبا نزدیك بیکدیگری بـرای سالهای ۲۰۴۱ و ۲۰۴۶ بدست میدهند. بنابر ایـن میتوان گفت مصرف نفت وفرآورده‌های نفتی در سال ۲۰۴۱ بین ۴۵ تا ۵۰ میلیون متر کعب (حدود ۳۸ تا ۴۰میلیون تن) ودرسال ۲۰۴۶ میان ۶۹ تا ۷۰ میلیون متر مکعب (حدود ۵۸ تا ۶۰ میلیون تن) خواهدبود.

بدیهی است برآوردهای فوق درحد نشان دادن روندهای کلی مصرف بوده و بازمان کافی میتوان‌عوامل مهم دیگری را مانند جانشین‌های مواد نفتی ازنظرانرژی (مانند انرژی خورشیدی، انرژی برق، انرژی اتمی، انرژی حاصله از ذغال سنگ شنهای نفتی و غیره)، الگوی صنعتی شدن کشور وآهنگ آن، نرخ رشدکلی اقتصادی سکتورهـا وبخش‌هـای فعالیت اقتصادی ، سیاستهای مربوط باستفاده از اتومبیل و سایر وسائط نقلیه متکی به انرژی نفتی، امیدهای صادراتی مـواد پتروشیمی، هزینه‌های هریك ودرجه شهرنشینی‌جمعیت کشور وغیره وارد مدل تجزیه وتحلیل نمود وآثار هریك را با سناریوهای مختلف بر مصرف مواد نفتی سنجید بویژه‌که‌نفت در دنیای امروز بصورت یك ماده نجیب وقابل تبدیل‌بهزاران نوع‌فرآورده‌های نفتی‌است ومعادل حرارتی آنرا با توجه به‌تخلیه‌پذیری منابع آن در دراز مدت باید درمنابع دیگرانرژی بویژه انرژی خورشیدی جستجو نمود.

در مجموع نیازهای کلی انرژی یك کشور قابـل

تشخیص است. اگر کل نیاز انرژی کشور را به Et وامکانهای مختلف ارضاء آنرااز منابع مختلف انرژی‌زا بصورت:

E_a = انرژی اتمی
E_s = انرژی‌خورشیدی
E_h = انرژی هیدروالکتریك
E_c = انرژی حاصله از ذغال‌سنگ
E_{ts} = انرژی حاصله ازشنهای نفتی
E_{tc} = انرژی حاصله از سایر مواد ومنابع‌انرژی‌زا

بنامیم، میتوانیم معادله زیر رادرنظر مجسم کنیم:

$$Et = Ea + Es + Eh + Ec + Ets + Etc$$

واگر درنظر بگیریم که هزینه انرژی استخراجی بصورت یك واحد انرژی مشترك (مثلا

(Cost per barrel of Oil Cqu.)

از هریك ازمنابع انرژی‌زای مزبور متفاوتست* و با اختصاص دادن‌حرف C بعامل هزینه در حقیقت‌تابعی بصورت زیر بدست می‌آید:

$$C\,Et = C(Ea) + C(Es) + C(Eh) + C(Fc) + C(Ets) + C(Etc)$$

که‌درآن حرف C برای هزینه وعلامات دیگر به‌شرح فوق باید تعبیر شوند. نکته مهم اینست‌که چگونه کشوری مانند ایران‌که می‌تواند دارای منابع دیگر انرژی با

* دراین زمینه مراجعه شود به صفحه ۱۷ گزارش دکتر رضا فلاح و دکتر فریدون فشارکی به انستیتو اسپن، مورخ۱۲-۱۵ ژوئن ۱۹۷۷ در هتل گاجره تحت عنوان:
«The New World Economic Order: The Energy Dimension»

هزینه‌های خاص خود در معنای کلی آن (اعم‌ازبرآوردهای تحقیقی، اکتشافی واستخراج انرژی ازهر منبع خود) باشد، سیاست نفتی خودرا برنامه‌ریزی میکند وآیاچنین سیاستی ازطرف شرکت ملی نفت ایران در قالب:

۱ـ هماهنگی سیاستهای مختلف بهره‌برداری ایران از منابع مختلف انرژی بشرح فوق

۲ـ درنظر گرفتن تخلیه‌پذیری منابع نفتی.

۳ـ نرخ‌رشد مطلوب‌درمیزان استفاده ازهریك از مواد انرژی‌زا.

٤ـ قابلیت جانشینی منابع انرژی‌زای مذکوربجای یکدیگر ومحاسبه‌نرخ‌بهینه Optimum این جانشینی برای مدتی طولانی پیش‌بینی شده‌است یا خیر؟

واگر ارزش زمان حاضر منابع مذکور در فاصله ده ساله دیگر از یکطرف

Discounted present Values

ونرخهای بهره متفاوت (حداقل معادل نرخ بهره Eurodollar وحداکثر برابر ۱۲ درصد) بکار برده شود ماتریسی بدست می‌آیدکه پارامترهای آن باید بدقت وبراساس فروض قابل قبول و منطقی برای محاسبه به کامپیوتر داده شوند. نتایجی که ازاین لحاظ بصورت Option وراه عمل‌های مختلف بدست می‌آیدبایدسپس درقالب موازین غیراقتصادی‌از قبیل سیاسی، نظامی، اوپك، سیاست جهانی وغیره سنجیده شود ومنافع و مضار هریك رادر برابر آنها قرارداد، و بدیهی‌است‌که اتخاذ تصمیم آخرین بافرماندهی کشور خواهد بود.

ضمیمه شماره ۱

طول عمر مخازن نفتی ایران

منابع مکشوفه نفت ایران راصاحب‌نظران حدود

۶۵ تا ۷۰ میلیارد بشکه برآورد کرده‌اند. باتوجه به بازدهی مجدد شاید مخازن نفتی ایران بحدود یکصد میلیارد بشکه نیز بالغ گردد (متجاوز از ۱۳ هزارمیلیون تن). باقبول ارقام فوق، طول عمر مخازن نفتی ایران بستگی بنرخ روزانه تولید (وصادرات) خواهد داشت. اگر تولید روزانه راباسه‌فرض مختلف ۵، ۵ر۵ و ۶ میلیون بشکه در روز بگیریم وسال را ازنظر نفتی معادل ۳۶۵ روزفرض کنیم، تولید سالانه‌ای بترتیب معادل:

۱۸۲۵ میلیون بشکه درسال

۵ر۲۰۰۷ میلیون بشکه درسال

۲۱۹۰ میلیون بشکه درسال

خواهیم داشت وبا درنظر گرفتن کل ذخائر فوق طول عمر ذخائر نفتی مکشوفه ایران بشرح زیرخواهد بود:

باحداقل ۶۵ میلیارد بشکه

۶ر۳۵ سال با ۵ میلیون بشکه در روز

۳۷ر۳۲ سال با ۵ر۵ میلیون بشکه در روز

۶۸ر۲۹ سال با ۶ میلیون بشکه در روز

باحداقل ۷۰ میلیارد بشکه

۳۵ر۳۸ سال با ۵ میلیون بشکه در روز

۸۶ر۳۴ سال با ۵ر۵ میلیون بشکه در روز

۹۶۶ر۳۱ سال با ۶ میلیون بشکه در روز

ودر صورتیکه باتزریق مجدد که مکانیسم پرهزینه‌ایست ذخائر مکشوفه به یکصد میلیارد بشکه برسد، طول‌عمر آن باتولیدهای‌بالا بترتیب ۸ر۵۴ سال ، ۸ر۴۹ سال و ۷ر۴۵ سال خواهد بود وبهرتقدیر با حداکثرخوشبینی درمدتی‌قریب‌به‌نیم‌قرن باتمام‌خواهد رسید. پس از آن

چه؟ تکلیف نسلهای بعدی وآتیه این کشور چه؟ *

فراشد «غنی کردن اورانیوم» که در راکتورهای آب سبك بکار میرود، قسمت قابل شکستن اورانیوم ۲۳۵ (u235) را از ۷ر۰ درصد به‌حدود ۳ درصد افزایش میدهد وبدین ترتیب کارآئی استفاده ازاورانیوم را بالا میبرد. این تکنولوژی که فوق‌العاده پیچیده وسرمایه‌طلب است متاسفانه هنوز درانحصار چند کشور معدود است ودر شرایط کنونی قسمت اعظم توان بین‌المللی برای غنی کردن اورانیوم در دست ایالات متحده آمریکاست. جدول زیر نشان میدهد که نیاز بین‌المللی به اورانیوم غنی شده سریعا روبه افزایش است.

پیش‌بینی نیاز جهان بگنجایش فنی کردن اورانیوم (ارقام به هزار تن)

۱۹۷۵	سالانه	جمع کل
۱۹۷۵	۱۲	۱۲
۱۹۸۰	۲۰	۱۱۵
۱۹۸۵	٦۷	۳۷۱
۱۹۹۰	۱۱٦	۸۵۱
۱۹۹۵	۱٦۸	۱۵۹۳
۲۰۰۰	۱۸٤	۲٤۸۳

چون ذخائر اورانیوم موجود پس از سال ۲۰۰۰ پاسخگوی نیازهای سریعا در حال رشد به اورانیوم نخواهد بود استفاده از پلوتونیوم در نیروگاههای آب

* دکتر رضا فلاح، «صنعت نفت ایران درنیم‌قرن گذشته»، متن سخنرانی در سمپوزیوم تولید در دانشگاه آذرآبادگان در مهرماه ۲۵۳۵ و گفت وشنودهای پس ازآن، صفحه۳ گفت وشنودها (زیر چاپ در دانشگاه آذرآبادگان، تبریز).

سبك وبويژه‌در راكتورهای زاينده الزام‌آور ميشود . از اينجهت پيش‌بينی ميشود قيمت اورانيوم در جهان رو به افزايش رود و گسترش سرمايه‌گذاری درشناسائی ذخيره اورانيوم درايران هرچه زودتر انجام شود صرفه‌جوئيهای بيشتری را برای آينده ايران بهمراه خواهدداشت. همراه‌با افزايش‌قيمت‌اورانيوم، استخراج منابع مارژينال و گران‌قيمت‌تر آن نيز بطور نسبی ميسر واقتصادی ميشود لازم بتذكر است كه هزينه توليد انرژی حساسيت زيادی نسبت به‌قيمت‌اورانيوم نداردواگر قيمت‌آن پنج برابر قيمت متوسط كنونی نيز افزايش‌يابد برهزينه توليد برق‌اتمی بيش‌از ۵۰ درصد اثر نخواهد گذاشت. *

* ماخذ: منبع مذكور در زير جدول قبل.

ضمیمه شماره ۲
کل مصرف انرژی بتفکیک صنایع
(واحد بمعادل یک میلیون تن نفـت)

	۱۹۷۲		۱۹۸۰		۱۹۸۵	
ایالات متحد						
ذغال سنگ	۱۷۰۹	۳۱۳	۲۲۰۳	۴۷۲	۲۳۰۰	۶۸۵
نفت	۴۷۰۵	۸۲۵	۴۰۰۴	۸۵۹	۳۵۰۳	۸۷۰
گاز طبیعی	۳۳۰۸	۵۸۷	۴۰۰۸	۶۵۵	۲۷۰۲	۶۷۴
انرژی هسته‌ای	۰۰۸	۱۴	۶۰۶	۱۲۲	۱۴۰۴	۲۵۶
کانادا						
ذغال سنگ	۱۳۰۲	۱۸	۱۰۰۵	۱۹	۹۰۷	۲۰
نفت	۶۱۰۸	۸۴	۵۵۰۸	۱۰۱	۴۸۰۸	۱۰۰
گاز طبیعی	۲۳۰۵	۳۲	۲۶۰۵	۴۸	۲۹۰۳	۶۰
انرژی هسته‌ای	۱۰۵	۲	۷۰۲	۱۳	۱۲۰۲	۲۵
ژاپـن						
ذغال سنگ	۱۸۰۵	۵۷	۱۲۰۹	۳۷۰	۱۲۰۴	۹۲
نفت	۷۹۰۵	۲۴۵	۷۰۰۹	۲۸۵	۶۵۰۵	۴۵۵
گاز طبیعی	۱۰۳	۴	۶۰۳	۲۴	۶۰۶	۴۷
انرژی هسته‌ای	۰۷	۲	۹۰۹	۵۴	۱۴۰۵	۱۰۱
بازارمشترکاروپا						
ذغال سنگ	۲۴۰۳	۲۲۰	۱۹۰۸	۲۵۰	۱۶۰۰	۲۵۴
نفت	۶۲۰۲	۵۸۸	۴۹۰۷	۶۲۷	۶۷۰۸	۷۶۰
گاز طبیعی	۱۲۰۰	۱۱۳	۲۳۰۷	۲۹۹	۲۳۰۶	۲۷۵
انرژی هسته‌ای	۱۰۵	۱۹	۶۰۸	۸۶	۱۲۰۶	۲۱۰

مأخذ : سخنرانی دکتر اکبر اعتماد رئیس سازمان انرژی اتمی کشور تحت عنوان تکنولژی هسته‌ای وکاربردآن در ایـران در سمپوزیوم‌تولید دانشگاه آذرآبادگان مهرماه ۲۵۳۵ ، تبریز

کاظم ودیعی

دگرگونی روستاها در مرحله دوم انقلاب

چه کرده‌ایم؟

تنگناهای کنونی توسعه اقتصاد روستائی

قلمروهای روستائی ما که حتی قرون متمادی ازیک توسعه اقتصادی محروم بوده‌اند، به برکت سیرتکاملی صنعتی شدن ایران و انجام اصلاحات ارضی فضای فکری و روحی تازه‌ای برمحیط روستاها سایه‌انداخته که در پناه آن روستائی امروز از قدرت خرید بیشتر و استقلال رای و رفاه بالاتری برخوردار است.

معهذا همه نشانه‌های یـــك دوره انتقال کندن از اقتصاد سنتی خود مصرفی و پیوستن به یك اقتصاد شکوفان در زندگی روستاها بچشم می‌خورد. مشکلاتی که روستاها در عبور از این دوره دارند متعدد و متنوع و از ریشه‌های گونه‌گون است که غلبه بر آنها بشرط تجدید نظر در نگرش‌های برنامه‌ریزی ممکن و میسر و در نتیجه هدف کاهش اختلاف سطح درآمد و زندگی جامعه روستائی و شهری ممکن می‌شود. اهم این‌مسائل بشرح زیرند:

۱ـ عدد روستاهای ایران و نقاط زیر پنجهزارنفر و جمعیت روستانشین طی یازده سال اخیر افزوده شده

و نباید برمسئله ادغام روستاها پافشاری کرد.

۲ـ ادغام خدمات روستائی جز در محدوده منظومه‌های طبیعی روستائی ایران ممکن نیست، بنابراین در انجام طرح حوزه‌های عمرانی که در برنامه پنجم موفق نبوده است باید از بابت انتخاب محل تجدیدنظر کرد.

۳ـ ده گرچه در کانون توجهات سیاسی دولت است، معهذا مورد عنایت برنامه‌ریزان نیست وبجاست که به برنامه‌ریزی از سطح ده توجه شود.

٤ـ عمران منطقه‌ای ایجاب می‌کند که منظومه روستاهای هوموژن و همگن قاعده کار قرار گیرند.

٥ـ جای ده در مجموعه تقسیمات کشوری ما معین است و تکلیف مدیریت ده روشن نیست.

٦ـ عوامل سنتی چون قنوات و چشمه‌سارها به سبب رو کردن به شیوه‌های فنی‌تر استفاده از چاه عمیق و نیمه‌عمیق از اهمیت افتاده‌اند. بطوریکه یك چهارم قنوات، یك دهم چاههای دستی، یك‌سیزدهم چشمه‌ها و یك هیجدهم نهرها بایرند. در عین حال شیوه‌های فنی‌تر از دسترسی به خدمات لازم‌محروم‌اند، بطوریکه یك هشتم چاههای عمیق و یك هشتم چاههای نیمه‌عمیق نیز بایر ند. بنابراین در برانداختن شیوه‌های سنتی آبیاری شتاب نباید کرد.

۷ـ دو سوم روستاهای ما از دسترسی به یك شبکه راه واقعا و اقتصادا تجاری محرومند. درحالی که تقریبا همه روستاها بدنبال اضافه تولیدند، این اضافه تولید امکان بازاریابی ندارد.

۸ـ توسعه شبکه راههای جیپ روبه‌افزایش نفوذ اداری در روستاها منتهی شده امریکه از لحاظ سیاسی اهمیت بسیار دارد.

۹ـ به سبب مهیا نبودن شرایط رشد اقتصادی روستائی به تناسب پیشرفتهای سریع مملکت روستاها

دچار مهاجرفرستی کاذب شده‌اند. مادام که شهرها قدرت جذب و ارائه کار دارند ظاهرا مشکلی بوجود نمی‌آید، اما این مهاجرفرستی کاذب مشکلات عدیده‌ای را بعدا ایجاد خواهد کرد.

۱۰- ادخال صنعت و مکانیزاسیون کشاورزی با توجه به آمار تراکتور و تنگرو کمباین و نسبت از کار افتاده‌ها و قابلیت استفاده مابقی بسیار کند است.

۱۱- بین آموزش جامعه روستائی و نوع معیشت واقتصاد جامعه روستائی تفاهمی نیست، در نتیجه نسل جوان باسوادتر اما بی‌ارتباط با ساختمان اقتصادی ده و مستعد مهاجرت کاذب است.

۱۲- افزایش قلمروهای روستائی بصورت ده و مزرعه تابع و مکان مستقل و مانند آن نشانه‌غلبه‌عنصر ایرانی برفلات ایران و شکوفائی اقتصاد ایران رانشانه است، این پدیده بدون تردید از هرلحاظ درجغرافیای اقتصادی و سیاسی ایران اثر گذارده مسائل محیط را در قالب عمران منطقه‌ای فورا مطرح و برنامه‌ریزی تازه‌ای را ضرور می‌سازد.

فضای فرهنگی روستائیان در دوره انتقال

اصلاحات ارضی در ایران به اهداف سیاسی خود سریعا دست یافت و اهداف اجتماعی خود را بعلت گستردگی دامنه آنها که از رفاه اجتماعی شروع و به دموکراسی ختم می‌شود لمس کرد و از اهداف اقتصادی خود بسبب رشد سریع اقتصاد ایران در دهه اخیر درگذشت.

براین حکم ملاحظات چندی وارد است. نخست آنکه بدنبال انقلاب در فضای سیاسی و دگرگونی در

هرم قدرت(۱) در جامعه روستائی فضای فکری وذهنی و روحی روستائیان منقلب شد. دوم آنکه رشد سریع اقتصادی بعلل مختلف صرفا ریشه در افزایش تولیدات روستائی نداشت‌واین بمعنی آنستکه‌روستائی سطح زندگی ودرآمد خود را بالا برد بی‌آنکه بهمان نسبت کار کشت خود را توسعه بخشیده باشد تاآنجا که بسبب شهرزدگی‌ها و نفوذ اقتصاد کاذب زمین، زمین غیر زراعی در روستا ارزشی بیش‌اززمین زراعی پیدا کرد. سومین نکته آنکه اهداف اجتماعی اصلاحات ارضی چنان بلند پی‌ریزی شدند که باتوجه به ضعف برنامه‌ریزی‌ها در مقیاس ده حصول به‌آنها ممکن نگردید زیرا رفاه اجتماعی در جامعه ده وقتی تحقق می‌یابد که رشد اقتصادای متناسبی در جهت مبانی اقتصاد روستائی صورت گرفته باشد. از آنجا که رشد حاصل شده در بسیاری از موارد ربطی به تولید روستائی ندارد این رشد تزریقی و القائی اقتصادی نبوده و نیز نمی‌توانست جوابگوی اهداف بلند رفاه اجتماعی روستائیان باشد. علت اصلی شهرزدگی روستاهای ما ناشی از همین رشد اقتصاد غیرروستائی در قلمرو روستاها است . بدین‌معنی که دولت از بدو اجرای اصلاحات ارضی برای پرکردن خلاء ناشی از غیبت مالك و جبران ناداری‌های روستائیان و آفات و خشکسالی‌ها و زلزله‌ها و مانند آن کمك مالی کوتاه مدت ودراز مدت بصورت وام و گاهی بصورت وام‌بلاعوض جنسی و نقدی به روستاها کرد بعبارت دیگر

۱- رجوع‌کنید به مقدمه برروستاشناسی ایران - کاظم ودیعی - چاپ دوم - دهخدا - تهران فروردین ۱۳۵۲ همچنین به برداشت دیگری از همین مقوله در رساله دکترای آقای مهدی طالب: تغییرات اجتماعی - اقتصادی یك ده ایرانی از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ دانشگاه تولوز - موسسه علوم اجتماعی.

دولت ده را از لحاظ اقتصادی ظاهرا روی پای خود ایستاند اما در باطن ده وابسته شهر و دولت شد.

اینك بازگردیم به توضیحی درباب هر یك از این سه مقوله:

۱ـ تحول فکری و روحی روستائیان: (۱)

خفگی روانی و دماغی روستائی را چه چیز جز اصلاحات ارضی میتوانست برهم زند ـ بازگرداندن زمین به آنکسی که زمین را می‌کاشت شخصیت انسانی روستائی را بوی بازگرداند و قوای دماغی وی باقبول تمام مراحل کاشت و داشت و اندیشیدن به مسئله بازده و بازاریابی از طریق تامین تولید ویرا آماده قبول مسئولیتهای تازه کرد.

اینك روستائی مایك انسان مسئول است. انسانی است که رسالت خود را حس‌میکند. میداند که باید قبول مسئولیت کند چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ اجتماعی، همچنین او میداند که بنیادهای تازه روستائی را از طریق اشتراك مساعی با همکاران خود باید اداره کرده و بثمر رساند. وی در همه چیز یك‌ده سهیم است وهم اوست‌که مبانی یك دموکراسی اجتماعی را در بطن تعاونی‌های روستائی خود میپرورد، و حق دارد در همه چیز جامعه خود دخالت کند. به نوسازی ده و به‌کردن زمین و بذر و تامین اعتبارات لازم و مکانیزاسیون زراعی بیاندیشد و برای یك ترقی و توسعه واقعی فکر کند و سرمایه نهد ولوآنکه این ترقی و توسعه مختصر و ناچیز و بهرحال واقعی باشد. این سهام ناچیز که وی امروز با آن‌تعاونی

۱ـ رجوع کنید به ده گفتار: نوشته دکتر کاظم ودیعی ـ مقاله رستاخیز روستائی ایران (گفتار هشتم) ـ تهران ۲۵۳۵ ـ ناشر گروه بررسی مسائل ایران.

کم بنیه خود را میسازد مبنای یك سیستم اعتباری واقعی آینده او وفرزند او خواهدبود. این انجمن‌های ساده و کم تشریفاتی را که امروز به‌مدد راهنمائی و ارشاد دولت برپا میکند پایه اداره امور ده بدست خود وی در آینده نزدیك خواهد بود و این بذروکود و تراکتوری را که امروز بکمك مروجان هنوز هم ناشیانه بکار میبرد و گاهی برایش این ناشیگری گران تمام میشود اساس یك زراعت مکانیزه و یك اقتصاد سالم روستائی آینده خواهد بود.

روستائی امروز علیرغم اجحاف صنعت علیه صنعت نمی‌جنگد، بلکه فرآورده‌های صنعتی را بکار میبرد و بقیمت گرانی هم که شده بصنعت روی میکند و از آن می‌آموزد. درست است که بعنوان مصرف کننده موجودی بی‌پناه در برابر غول صنعت مانده اماوی بزودی باندیشیدن بامر بازاریابی کالای کم‌بها و آسیب‌پذیر خود را بهمان صنعت که امروز کالاهائی پربها و کمتر فسادپذیر دارد به بهای مناسب خواهد فروخت.

چنین روستائی دیگر در لاك خود نمی‌خزد و در دنیا را بروی خود نمی‌بندد او به تسخیر بازارها و فرزندانش که همان روستازادگان دانشمندند به اشتغال مناسب و باشغال مناسب برمیخیزند و سدهای طبقاتی را شکسته راه را برای برابری ده و شهر از لحاظ درجه رفاه و سطح زندگی می‌گشایند. در همان حال که شبکه راههای فرعی به شبکه راههای شوسه و اسفالته و راه‌آهن‌ها و اتوبانها متصل میشود انوار معرفت بهمین نسبت به دورترین روستائی باقصی نقطه ایران خواهد تابید.

نشانه‌های امیدبخش دگرگونیهای جامعه ما در

پیشانی متأمل روستائی تازه بکتاب و قلم آشنا شده حك شده و نه برجبین دیوار هـای نئون زده شهرهای دروغین که حتی یك روز بی‌مدد روستاها روی پای خود ایستادن نتوانند.

رعایا زارع شدند و زارعین کتاب میخوانند وبا کشت و نوسازی آشنا میشوند و میاندیشند وقبول مسئولیت می‌کنند و مسائل و مشکلات خود را حس کرده مقابل آنها میایستند. اینست نشانه واقعی اثرات اصلاحات ارضی که از رعیتی زارعـی و از زارعی انسانی صاحب فکر و با رسالت و نه ذلیل و زبون ساخته و ایران را سربلند و جامعه‌ای‌را مرفه میدارد.

واما وقایع و تحولات پانزده ساله اخیر خیزگاه تاریخی حوادث فوق‌العاده بنیانی دهه‌های بعد خواهد بود. چه چیز بنیانی‌تر الا اینکه ما در دهه‌های بعد نسبت روستانشینان وشهرنشینان راوارون‌ببینیم. ایرانی را تجسم کنید که در آن ۷۰ درصد جمعیت شهرنشین و وابسته به صنعت و تجارت وخدمات مربوط باشند و ۳۰ درصد جمعیت و کمتر از آن معاش خود و همه ایرانیان را از روستاها برگیرند. سپس روستاهائی را تجسم کنید که در آن بیکاری پنهان و آشکار وجود ندارد روستاهائـی را تجسم کنید که در آنها تولید بحد اعلای بازده‌ممکن وسطح زندگی رفاه در آنها بسطح زندگی و رفاه شهـری حداکثر نزدیکی را یافته‌اند روستاهـائی را تجسم کنید که در آنها مسائل آب و آبیاری، کـه در آن مفاهیم و مسائلی چون بدکاشتی وکم‌کاشتی بدکاری و کم‌کاری کم‌آبی و خشم طبیعت و آنچه براثر بی‌- رویگی محصول را میخورد و بباد میدهد و همچنین مفاهیمی چون وام کوتاه مدت چندین هزار ریالـی

سلف‌خری و نظایر آن از فرهنگش برافتاده باشد. دهه گذشته خاستگاهی بود برای ساختن چنین روستاهائی که بدان نتوانیم رسید مگر با تربیت و خلق نسلی از مدیران عمیقا آموزش یافته کاردان روستاشناس و چند ارزشی.

۲ـ تحول در منابع معیشت، اقتصاد روستائی:

تولید بیشتر تنها هدف روستاهای کنونی ایران نیست. باغداری و دامپروری و زراعت و صنایع روستائی همان اقتصاد سنتی روستائی‌اند اما جهت‌گیری‌های آغاز شده اینك روی در آن دارند که هیچ ماده خامی بسادگی از دروازه ده خارج نشود و روستاهای هر منظومه با تشکیل واحدهای بزرگ هرچه بیشتر مواد تولیدی خود را بصورت تغییر و تبدیل یافته بخارج بفرستند بنابراین نشانه‌های دگرگونیهای بسیار را در انواع معیشت و منابع مربوط به آن در کنار مزارع و حومه روستاها رفته رفته باید جستجو کرد. علاوه براین واحد جغرافیائی ده قادر است در تمام شئون خود را صنعتی کند و حتی به‌صنایع استخراجی و استخراج منابع معدنی در محدوده خود بپردازد این کار هم‌الان شروع شده است و کارگاههای جدید قالی بافی و استخراج بعض منابع سنگ و ذغال‌سنگ درحومه روستاها بدست خود روستائیان و سرمایه‌گذاری در کار تاسیس بعض کارخانه ساده و حفرچاه عمیق و نظایر آن نشانه‌ای آغازی براین مدعاست.

معهذا همه منابع ده در منابع طبیعی و تولیدات زراعی و دامی و صنعتی آن نیست نیروی عظیم انسانهای ساکن روستاها بسی والاتر و گرانبهاتر از منابع و ذخایر صوری آنست و رستاخیز فکری

وروحی آنهاخالق بسیاری ازمعیشت‌های تازه‌خواهند بود که در حالت عادی هرگز تصور آن نمی‌رود.

متاسفانه در جوار این اقتصاد و بموازات تحول در ابعاد آن بسبب ضعف در برنامه‌ریزی اقتصادی در مقیاس و سطح ده نوعی اقتصاد کاذب مصرفی که آغاز آن از زمین بازی بود به ده تحمیل شد. زمین بازی در حومه ده و رباخواری در بطن جامعه رواج یافت و در پناه آن فضای فکری تازه‌ای برجامعه روستائی مستولی گردید.

عدم تعادل بین رشد جوامع صنعتی شهری و روستاهای سنتی تفاوت شدید قدرت خرید ناشی از دستمزد در ده وشهر موجب تسریع مهاجرت‌ها از ده به شهر شد. کار پرمشقت و مستحق مهارت کشت در برابر کار آسان خدمات ساختمانی و به نیمه ماشینی در شهرها تحقیر شد و فشار فقر ناشی از استعمار قرون در پناه امکاناتی که انقلاب به روستائی داده بود غیر قابل تحمل گردید.(۱) در چنین شرایطی دیگر شیوه‌ی کهن کشت و کار قدرت رقابت با شیوه‌های پیشرفته را نداشت وجز به‌مدد و تکنولوژی جدید امکان ندارد بتوان برجاذبه کار در ده افزود.(۲)

۳ـ درزمینه رفاه اجتماعی:

بدنبال تحولات سیاسی و ایجاد نهادهای تازه اجتماعی و دگرگونی درهرم قدرت حوادث بسیاری

۱ـ رجوع کنید به تنگناهای توسعه اقتصاد و روستائی‌پژوهشی دکتر کاظم ودیعی ـ اندیشه‌های رستاخیز شماره ۲.

۲ـ رجوع کنید به‌امکانات ملی و تمدن بزرگ دکتر کاظم ودیعی: ـ ده گفتار ـ گروه بررسی مسائل ایران ـ ۲۵۳۵.

اتفاق افتاد. در میان این نهادهای سیاسی واجتماعی انجمن‌های ده ـ خانه‌های انصاف ـ مجامع‌عمومی‌وهیات مدیره تعاونی‌های روستائی ـ شرکتهای سهامی زراعی ـ خانه‌های فرهنگی ـ کلاسهای مبارزه با بیسوادی ـ سپاهیان انقلاب نقش بسیار مهمی داشته و دارند. لکن از آنجا که‌این نهادها پشتوانه تجربی کافی در جامعه مانداشتند سالها طول کشید تا فرهنگساز شدند و جز در مورد سپاهیان انقلاب که آثار عملی و ملموس کارشان درخشان بود و همین آنها رازود به‌جامعه روستائی شناسانید دیگر نهادها در دهه اول انقلاب تنها بمدد دولت ونه به خاطر مشارکت وسیع‌روستائیان سرپای ایستادند.

اندازه‌گیری تحولات اجتماعی و تغییرات ذهنی و فکری و کشف فضای روانی روستائیان برای پژوهشگران دشواریهای بسیار دارد. بهمین دلیل یافتن شاخص تحولات فکری و ذهنی مربوط آسان نیست در حالیکه‌محاسبه درآمد خانوار روستائی علیرغم همه پنهانکاریهای ذاتی و علیرغم پیچیدگی منابع معیشتی روستائیان چندان دشوار نیست.(۱)

معهذا میتوان از مجموعه گزارش‌ها ومشاهدات برچند ویژگی انگشت نهاد.

۱ـ تفکر اقتصادی:

درحال حاضر تفکراقتصادی برفضای‌روستائیان

۱ـ رجوع کنید به روش تحقیق در روستاهای ایران براساس پژوهشهای انجام شده در موسسه آموزش و پژوهش‌های تعاونی ـ موسسه مطالعات اجتماعی ـ موسسه پژوهشهای دهقانی ـ مرکز مرکز تحقیقات وزارت کشاورزی ـ روش تحقیق در جغرافیا روستائی (دکتر کاظم ودیعی) ـ مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی ـ شورای عالی فرهنگ و هنر ودیگر مراکز معتبر پژوهش‌های روستائی.

ایران سایه انداخته است. این نشانه خوبی است. زیرا وقتی شخص در مقابل چرای اقتصادی قرار گیرد تلاش خودرا نظم می‌بخشد. و قبول برنامه‌میکند متاسفانه بدلیل هجوم اقتصاد کاذب زمین و زیادی پول در دست شهریان و استعمار شهراز ده (خرید ارزان کالای روستائی و فروش گران کالای شهری) این‌تفکر اقتصادی غالبا صرفا تفکری مصرفی شده است. باینمعنی که روستائیان مابه پول بیشتر اندیشند و نیازهای تازه خود را جز در پناه پول چاره گشائی نمی‌کنند. باینمعنی که‌هنوز دربرابر مشکلات حرفه‌ای به تدبیرهای اقتصادی برای مشکلات خود متوسل نمی‌شوند ازین بابت ذهن روستائیان هنوز آثاری از واماندگی و عدم خلاقیت دارد اگر ده را بصورت یك واحد اقتصادی شناخته بودیم، بعداز آنکه هرم قدرت سنتی را شکستیم هرم تازه قدرت را بازسازی می‌کردیم. اگر ما برای ده و در سطح و مقیاس ده برنامه ریزی می‌کردیم فضای فکری حاکم بر روستائیان ما آغشته به تولید و آفرینندگی می‌شد در حالیکه بسبب هجوم اقتصاد مصرفی این فضا اینك سخت مصرفی و بی‌بندوبار است. در فضای فکری تولید شکاف بین نسل‌ها هم بسیار کمتر میشد زیرا نسل جوان بتولید می‌پیوست در حالیکه اکنون بمصرف پیوسته و در کار تولید خانواده سهمی برای خود جستجو نمی‌کند و مایل است در بیرون آن تحت تاثیر تب مصرف به پول دست یابد. امروز نسل جوان ده بدور از عقده‌های رعیتی و خرافات و شارلاتانیزم جادو و جمبل و نادرویشی در لباس درویشی است. اما همین نسل سخت با والدین خود فاصله دارد و سخت با تولید

روستائی بیگانه میشود. در حالیکه می‌توانست از طریق پیوستگی به تولید سنتی رابطه خود را با نسل گذشته ووالدین‌خود محکم نگه‌دارد.

- قبل از اصلاحات ارضی روستائیان‌ایران‌استعمار و استثمار برایشان امری طبیعی وعادی بود آنها درپناه بعض باورهای بنیانی ازجمله حرمت‌حق بزرك زمین‌داران وحرمت نقش مالکیت و اعتقاد به‌جبر و سرنوشت(۱) براثر تمرکز قدرت در دست مالکان و اسارت در پنجه فقر اطاعت وقبول در ضمیرشان امری عادی بود (۲) درست است که روستائی ایران در مقابل فئودالیزم‌نوع ایرانی (دیرپا وبی انعطاف) از طریق نسق و توسل به نوعی کولکتیویزم روستائی جان‌پناهی برای خودساخته بود اما فئودالیزم دیرپای ایران که مذهب و نظام شاهنشاهی بارها فشار آنرا کاسته بود میدان برای یافتن تعادل روحی بفرد روستائی نمی‌داد.

درحالیکه پس از اصلاحات ارضی و رهائی از یوغ رعیتی روستائی ایران‌نخست اعتماد بنفس‌خود را باز- یافت و سپس درپناه‌اقدامات سریع دولت در جهت‌تامین حقوق انسانی زارع به‌خارج از دنیای بسته خود راه‌پیدا کرد. وسایل ارتباط جمعی و آموزش‌وپرورش از یکسو و افزایش مصرف ازسوی دیگر روستائی ایران را در رابطه با جهانی‌گذارد که استنشاق درآن به بیداری ذهن و دماغ وی کمك کرد. (۳) اما ادخال‌و بکار گرفتن ماشین درکار تولید شاید پیش ازهر عامل‌دیگربرای‌آن

۱- در حاشیه این مقوله بررسی آقای داود گیانی‌منش درباره سرنوشت‌گرائی در سه منطقه روستائی ایران حائز توجه است. مجله دانشکده سال سوم شماره ۹.

۲-۳- رجوع کنید به بررسی فضای فکری حاکم بر مراکز روستائیان - شورایعالی فرهنگ وهنر - قلمعلی سرامی -پائیز۲۵۳۶.

گروه‌از روستائیان ،که باآن سرو کار یافتند بیدارکننده بوده و هست. این تجربه خاص ایران نیست روستائیان سراسرجهان شیفتگی خاصی به ماشین پیدا میکنندزیرا معجزه‌ماشین‌معجزه‌کاریدی سنتی‌وقدرت بازوی‌روستائی را بکمال می‌رساند.(۱)

از ویژگیهای فضای فکری کنونی روستاهای ما حالت مقابله با همه عواملی است که در گذشته و طی قرون او رامکیده‌و استعمار کرده است. او در دید خود نسبت بهمه آنها که در گذشته درلباس‌دین با ارباب همدستی و اورا سرکیسه کرده‌اند تجدیدنظر کرده و اینك بدنبال‌جوهر واقعی‌دین است. مثلا او با همه‌عواملی که ازضعف و بیماری او درگذشته سوءاستفاده کرده‌و اورا ببهانه درمان ومداوا دوشیده‌اند در پناه اقدامات سریع و رایگان سپاهی بهداشت‌مقابله میکند. و بالاخره او نه تسلیم گردنکشان و باجگیران می‌شود نه به نادرویشان راه می‌دهد البته این احکام استثناءپذیرند لکن‌جهت کلی خط فکری روستائیان‌ما در دوره انتقال گرایش به عقل وعدالت ونفی خرافات وظلم است.

اگر ما توانسته بودیم سه‌عامل راه- انبار- مدیر- رابموقع به‌روستائیان برسانیم آنها اینك روی پای خود ایستاده بودنداما مابه‌آنها این‌سه را چنانکه لازمهٔ مرحله اول انقلاب بود ندادیم ما به‌آنها قبل‌از هر چیز شخصیت سیاسی دادیم و تحت تاثیر رونق اقتصادی شهر از آنها دعوت شدیدی برای مصرف بعمل آوردیم (۲). طبیعی است درچنین فضای مصرفی انسان روستائی‌جز

۱- این برداشت را نویسنده در پیش از ده کشور آسیائی و اروپائی (بلوك شرق وغرب) و امریکا آزموده است.

۲- درباره راه - مدیر - انبار - رجوع کنید به روستاشناسی ایران چاپ دوم - دهخدا- ۱۳۵۲ - تهران.

زائده شهر ودنبال‌روآن نیست. وقتی به‌آنها تنها صدا و تصویررساندیم این‌صدا و تصویر که‌جاذبه‌ای‌فوق‌العاده دارد آنهارا از یکسو مصرفی‌تر بارمی‌آورد واز سوی دیگر اورا که سواد کافی‌ندارد ازفهم حوادث و حتی اخبار بسبب نداشتن آموزش سیاسی عاجز می‌سازد. **وقتی روستاراهی راکه معلم‌از آنجابه‌ده‌رود ورفاهی که این‌معلم‌را درآن‌جا مقیم‌سازد فاقد باشد در پناه اقتصاد مصرفی کورصوت و صدا و تصویر خیال آفرین است** و بهمان اندازه که این صوت و تصویر از لحاظ‌سیاسی واحساس‌وحدت مهم‌است از لحاظ فرهنگی همیشه کارساز نیست. **همه‌چیز برمی‌گردد به‌راه و مدیر وانبار وبموازات آن‌آموزش.** تجربه‌نشان داده است که‌شرکت‌های سهامی زراعی یعنی نهاد پیشروی که بعد از اصلاحات ارضی عنوان شدبهمان نسبت که‌به‌راه و مدیر و انباردسترسی داشتندموفقیت‌یافتند واما هرجاآموزش با زیربنای اقتصاد ده در رابطه‌نبوده مدرسه ده تنها خدمه برای شهر پرورده است واین یعنی استعمارشهر از ده که خوشبختانه دوام ندارد.

چنین است فضای فکری حاکم برجوامع روستائی ایران امروزکه **عزت واعتماد بنفس ـ دفع خرافات، مصرف روزافزون، گرایش به‌تفکراقتصادی وتاثیرپذیری شدید از وسایل دیداری وشنوداری (صدا و تصویر) از ویژگی‌های آن است.**

اثر دورهٔ انتقال در جامعه روستائی ایران همراه است با جابجائی توده‌های عظیمی از روستائیان ازبخش اقتصاد روستائی به بخش اقتصاد صنعتی و تجارت و خدمات در قلمروهای قدیم وجدید شهری درین‌گذار و عبور تودهٔ بجامانده در روستاها ازیکسو بسیاری از عادات وآداب وخود را حفظ می‌کند اما بسیاری دیگررا داوطلبانه بنفع‌یك زندگی جدید رها می‌سازد. خطر

آسیب‌پذیری درچنین دوره‌ای بویژه از سوی جنبه‌های کاذب شهرنشینی بالاست بهمین دلیل آموزش عمومی دراین دوره نقش اساسی در تعیین سرنوشت و یافتن تعادل روانی و روحی روستائیان دارد.

روستائی ایرانی یك تحول بزرگ را ازسرگذرانده ولکن هنوز به تعادل اقتصادی واجتماعی‌تازه‌خود دست نیافته است. تلاش بزرگتری باید آغاز شود.

چه باید کرد؟

بررسی تنگناهای توسعه اقتصادی و اجتماعی بما نشان می‌دهد که از طریق روشهای زیر:

۱ـ اصلاحات ارضی
۲ـ تعاونی‌های منظوره
۳ـ شرکتهای سهامی زراعی
٤ـ شرکتهای کشت و صنعت
٥ـ ادخال کشاورزی علمی و مکانیزاسیون زراعی
٦ـ ایجاد خانه‌های انصاف و انجمن ده
۷ـ اعزام سپاهیان انقلاب
۸ـ گسترش شبکه مدارس ابتدائی و مبارزه با بیسوادی
۹ـ گسترش شبکه رادیو و تلویزیون

توانسته‌ایم روستاها و روستائیان را به مرحله انتقال **Transition** برسانیم. یعنی روستا و روستائی از بستر اقتصاد سنتی خود که درآن تعادلی متناسب با عوالم قرون وسطائی داشت کنده آنها را راهی عوالم اقتصاد تجاری و تولید صنعتی کنیم. آنها در راهند اما هنوز باین هدف نرسیده‌اند. هرچه می‌بینم عوارض‌این دوره انتقال است.

وظیفه ما آنستکه هرچه بیشتر از عمر وطول این دوره انتقال بکاهیم. هرعملی واقدامی که عبور ازاین

دوره را تسریع نکند، غیرانقلابی و ضد عمران و ضد انقلاب است.

ارزشیابی عملیات انجام شده بما حکم می‌کند که‌در تمام امور تجدید نظر کرده حرکت اولیه خود را باتوجه به تجارب کسب شده اصلاح نمائیم.

برای این منظور برای سه دسته از مسائل بایداز نو و سریعا برنامه‌ریزی کنیم:

۱ـ مسائل زیربنائی مانند: راه ـ انبار ـ مدیر

۲ـ مسائل آموزشی و فرهنگی و (محتوی‌آموزشهای مدارس روستائی ـ فرهنگ تولید و مصرف ـ استثمار شهر از ده)

۳ـ برنامه‌های تکمیلی و انجام اصلاحاتی در اجرائیات اقدامات قبلی

ـ اسناد و مالکیت

ـ مقررات شرکتهای سهامی زراعی و تعاونی‌های مختلف

ـ نوسازی روستاها

ـ عمران منطقه

چنین است سرفصل‌های تلاش‌های بزرگی که‌برای دسترسی به‌تعادل ده درجامعه روستائی ایران ضرور است.

محمدصادق فرزام‌نیا

صحنهٔ پیکار: «اندیشه» و «عمل»

آزمون دیالکتیك

اصول اساسی و مقولات

در شماره ۷ اندیشه‌های رستاخیز مفاهیمی چند و تعاریفی خاص رادر زمینه مسائل مربوط به‌دیالکتیك به بحث کشاندیم و گفتیم که مفاهیم مربوط به‌اصول اساسی و مقولات دیالکتیك و بالاخره مساله «معرفت» را در شماره‌های آینده مطرح خواهیم کرد.

بما خرده گرفتند که در مقاله‌ی قبل، اینجاوآنجا، کوشش‌هائی کرده بودیم تا باعتبار وحیثیت‌دیالکتیك لطمه وارد کنیم تا شاید چهرهٔ آنرا در حجابی ازشك و بدگمانی بپوشانیم. در حالیکه، بعکس، گرایش خود را، با استحکام، براین پایه استوار کرده بودیم که هرچه بیشتر، برتندی و قدرت و صلابت‌پرخاشگرانه دیالکتیك بیفزائیم. ما مساعی لازم را بکار بردیم تا دیالکتیك را در صحنهٔ پیکار «اندیشه» و «عمل»ازتمام قید وبندهای قرون وارهانیم و لکه‌های بدنامی وبی حرمتی را از دامن آن بستریم. بدفعات از «اندیشه» و بلافاصله، از «عمل» سخن گفتیم با این‌قصد که‌وفاداری خود رابه دیالکتیکی که غیر بومی، آزاد، دورنگر و

پیکارجوی راستین راه حقیقت است ثابت کرده‌باشیم.
ضروری‌است در آغاز مقال بگوئیم که صفحات‌ما محدود است وبنابر این براستی نمی‌توانیم مفصلا پاسخگوی همه‌ی مسائل دیالکتیك باشیم و ناگزیر به شرح کوتاه کلی‌ترین مسائل بسنده میکنیم وازتفصیل درمیگذریم.

اصول اساسی دیالکتیك

دیالکتیك اصولی و قوانینی دارد و مقولاتی که این مقولات خود جهانی ازگونه‌گونی و رنگارنگی است. مقولات دیالکتیك بایستی بدنبال اصول و قوانین اساسی آن به بحث‌آیند، وآنگاه مساله «معرفت» در یك جمعبندی نهائی مورد نقد وتجزیه و تحلیل قرار گیرد. ازاین طریق است که می‌توان دیالکتیك را در تمامی قلمروها، زمینه‌ها و ابعاد گسترده‌اش مورد پژوهش قرار داد. بنابر این، ما در این شماره ـ باختصار ـ ودر مقدمه از دیالکتیك بعنوان «متد» سخن میگوئیم. وآنگاه دو اصل اساسی یعنی قانون وحدت و مبارزهٔ اضداد و قانون نفی درنفی و سپس مقولاتی چند از دیالکتیك را باز میگوئیم باین امیدکه در این «سیر جدالی» رهروی به وادی مقصود باشیم یعنی آغازگر آشنائی با دیالکتیك در فرهنگ فلسفی «اندیشه‌های رستاخیز».

گرچه راهیست پر از بیم زما تا بردوست
راه آسان بود ار واقف منزل باشی
حافظ

گفتیم یکی از چشم‌اندازهای دیالکتیك آنست که بعنوان «متد» راه بسوی مقصود میگشاید و باتدقیق نظر براستی حل معما می کند. بدینسان ضروری است

که مفهوم «متد» را بگشائیم و آنرا مختصرا به بحث بگذاریم.

«متد» چیست؟

انسان در جریان زندگی بطور عمده برای انجام کارها ونیل به نتایج معین، **بشرط آنکه بطور نسبی بهره‌مند از خرد باشد**، «متد»ی خاص برمی‌گزینند. فی‌المثل میگوئیم «شگرد» فلان سیاستمدار چنین است، میگوئیم برای انجام هرکار بایستی از «راه»اش وارد شد.

رسم عاشق‌کشی و شیوهٔ شهرآشوبی
جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود

ویا گفته میشود یکقدم در چاه یکقدم در «راه». «متد» بمعنای شیوه، روش، راه، طریقت، اسلوب و... بواقع چه‌معنا میدهد؟ بیك تعبیر «متد» درمعنائی بازهم گسترده‌تر، یعنی دریافتن و فهم و شناخت «حرکت» کلیت‌ها وتمامیت‌های طبیعت و انسان. مساله بسیار پیچیده است، زیرا راه ورسم دریافتن وشناختن یعنی «اندیشه» تنها از راه «عمل» ودرجریان «عمل» بایستی صورت بگیرد. معنای این سخن آنست که انسان و مشارکت و مداخلهٔ او درامر انسانی هرچه رادر سر راه‌خود بیابد دیالکتیکی می‌کند، این ازیکسو، واز سوی دیگر حرکت و نظام طبیعت فی‌نفسه برمدار قوانین دیالکتیکی‌اند. **بنابراین «متد» می‌تواند وسیله‌ای باشد بمنظور دستیابی به نتایج معین در معرفت وپراکسیس یا بهتر بگوئیم در جهان «اندیشه» و «عمل»**. دیالکتیك بعنوان «متد» همان کلیدی است که بکارحل معما می‌آیدو همانگونه که برای گشودن هر قفل «کلید» مخصوصی لازم است، راهجوئی به اسرار هر شیئی و هر پدیده نیزمتد خاص خودرادارد. «متد» دیالکتیکی،

مانند خود دیالکتیك، مهر ونشان علم زمانهٔ خودرا بر چهره دارد و واجد ویژگیهائی است که برخی از آنها چنین‌اند:

«متد» در سیر جدالی خود ویرانگر همه‌ی مفاهیم متبلور و مومیائی شده است وپیکارجوئی است‌راستین برضد هرگونه ساده‌گرائی، و ساکن ساختن «اندیشه» و «عمل» ، عملی‌که همواره و دمبدم نو به نو میشود، و، «اندیشه»ای که برمنظر تجربه‌ها سر میکشد . دیالکتیك بعنوان «متد» و یا «متد» دیالکتیکی آن‌آتش سوزان و پالاینده‌ایست که اخرمن هرگونه موضع گیسوی فلسفی‌ی قبلی را میسوزاند و براستی‌ویرانگر گستاخ دکترین‌های کهنه و ارتجاعی است و در عین حال خود راهگشای دستیابی به دکترین‌های تازه‌است؛ **که همیشه می‌توانند قابل تجدید نظر باشند** . بهمین دلیل است که گفته‌ایم دیالکتیك بمثابه‌ی «متد» سخت‌گیر، سازش‌ناپذیر، تند و پرخاشگر است وچون با صمیمیت، خدمتگزار داعیهٔ خویش است نه مطلقا خاکی است و نه مطلقا آسمانی نه بر «ماده» استوار است ونه‌دنباله‌روی مابعدالطبیعه است زنده‌ایست‌بیدار

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو غلام آفتابم ، همه زآفتاب گویم

مولوی

«متد» دیالکتیکی‌مبارز سختکوش هرنوع‌جزم‌گرائی است، جزم‌گرائی که قرن‌ها کارش ویرانسازی امر پیشرفت بوده است.

هر «متد» که واجد چنین ویژگی‌هائی است لاجرم بایستی راهگشای تلاش انسان در راه معرفت بر قوانین عینی باشد. اماانسان درهر مقطع تاریخ به برخی از قوانین وقوف یافته است واین قوانین می‌-

توانند منظری از عینیت «متد» باشند و دراین رهگذر شیوه‌های تحقیق و اسلوب‌های تبدیل و تبدل پدیدارها که بر اساس قوانین عینی شناخته شده جمعبندی شده‌اند بصورت چشم‌انداز ذهنی «متد» توانند بود. از اینجا معلوم میشود که قوانین عینی فی‌نفسه وبخودی خود نمی‌توانند «متد» باشند بلکه وجهی از «متد»اندکه بکار مطالعه وتحقیق می‌آیند. «متد» هرچند که خود کلید حل معماست ولی خود نیز کشف میشود. بنابر این «متد» هم مرید است و هم‌مراد ودر عین حال که سر بر مکاشفه دارد خودنیز موضوع‌مکاشفه قرار می‌گیرد.

«متد» بازتابی است از قوانین جهان عینی‌ووابسته به فعالیت بشری که عزم آن داردتا به نتایج و دستاوردهای تازه‌ای درقلمرو «عمل» و «اندیشه» دست یابد واز آنجاکه انسان در جریان روند فعالیت‌های تئوریك و پراتیك ویا در صحنه‌ی پیکار «اندیشه» و «عمل» فاعلی است آگاه، بنابر این «متد» را بمثابه‌ی یك نظام عقلی بکار میبرد وازاین طریق بر ضریب‌توان خرد خویش میافزاید و استعداد خودرا در زمینهٔ دستکاری و وقوف به‌رمز وراز طبیعت وامر انسانی‌به آزمون می‌کشاند و بهمین دلیل است‌که :

برخورد «اندیشه» و «عمل» درنبردزندگی، براستی آزمون دیالکتیك است.

بدینسان، «متد» بمثابه‌ی شیوه‌ای معین‌ومجموعه‌ای ازروش‌ها واعمال‌اند که بر شیئی یابرپدیدار مورد مطالعه اعمال میشوند و بنا بقول هگل «متد بمثابه‌ی ابزار وآلت وبعنوان یکی از متعلقات ذهنی بشرهمیشه منسوب ومعلق به‌شیئی است» بنابر این امری است انسانی وامری است ذهنی که‌در مقابل شیئی و جهان طبیعت قرار میگیرد وبر آن اعمال میشود. «متد» بمدد

فاعل یعنی انسان وبمدد نظامی مبتنی بر طریقت مشخص او، در راه تحقق مقصد خویش است و سر آن دارد تا شیئی ومعقول را بفهمد وآنرا بازسازی کند.

ناصواب است اگر تصور کنیم که «متد» مطلقا غریب و بیگانه با شیئی و معقول است وپدیداری‌است بالمره ذهنی. چنین تصوری جانبداری از اصحاب «عقل» محض است‌که میخواهند هر امر انسانی را در پرتو مبانی «عقل‌گرائی» محض حل وفصل کنند وبمدد «عقل» ناب پرده‌های اسرار را بیکسو زنند ورازگشای هر رمز وهر معما به‌کمك «عقل» آنچنانی باشند. «متد» یك نظام معرفتی راستین است که میخواهد شارح معرفت بر قوانین عینی باشد، قوانینی که بر موازین وقواعد «عمل» فاعل عاقل ـ یعنی انسان ـ به «اندیشه» های تازه بدل میگردند وهردم دگرگون میشوند. در همین زمینه پاولو محقق بزگ و خالق تئوری بازتاب میگوید: «متد علمی قانون درونی حرکت اندیشه است وبازتابی است ذهنی از جهان عینی، که این بازتاب برآمده از جهان عینی، خود بعنوان قانون عینیت، نشانی است در خودآگاه انسان که بر مبنای خرد و براساس اعمال نظام یافته‌ی دیگر، و بعنوان ابزار و آلت، **به‌کار تبیین و تغییر جهان می‌آید**».

در «متد» معرفت، قانون عینی، خود به قواعد عمل فاعل بدل میگردد وبهمین دلیل است که هر «متد» شامل نظامی است از کاربرد قواعد و شیوه‌ها درمعرفت وپراکسیس یا در «اندیشه» و «عمل» که این جمله‌با مفهوم «نظم» قابل بحث جدلی است.

مفهوم دیالکتیکی «نظم»

گفتیم انسان برای راهبردن به مقصود (فی‌المثل

اتخاذ متدی برای اداره‌امور جامعه) «راه» ، «روش» «سیاست» یا «متدی» را بر میگزینند. انسان‌اندیشمند مبارز، که چراغ عقل رافراراه خود دارد وبه رواق تجربه‌ها سر برکشیده است میخواهــد ، از ظلمات بگذرد، باسرار طبیعت و جامعه پی برد، به صلح و مهر و عدالت دست یابد، وخود بــرخویشتن تسلط یابد و براستی به داوری و ارزیابی اعمال خــویش برخیزد یعنی سزاوار آن گرددکه آزاد زندگی کند و بواقع انسان باشد. انسان میخواهد بداندکه در سیر جدالی‌اش افعال واعمال او منطبق با قواعد واسلوب‌های «متد»ی که اتخاذ کرده است هستند یانه . انسان میخواهد بداند «متدای» که فی‌المثل بر او حاکم است، اورا به رفاه، صلح، برادری انسان‌ها، و همبستگی جهانی راهبر است‌یاخیر؟ انسان‌میخواهد بداندکیست؟ ازکجا آمده؟ چه باید بکند؟ وبه‌کجا میرود؟ و... همه‌ی اینها رابمدد نظم بانجام میرساند. میگوئیم نظام فلسفی افلاطون بر «نظم» مثل‌ها استوار است ویا نظام‌فلسفی خیام بر «نظم» دائمی‌لذت از جهان مادی بنیان یافته

گویند بهشت و حور وعین خواهد بود
آنجا می و شیر و انگبیــن خواهد بود
گر ما می ومعشوق پرستیم چــه بــاك
چون عاقبت کــار همیــن خواهــد بود

میگویند «نظم» نوین! فاشیست‌های آلمان متکی‌بر تئوری نژادی بود و ... پس براستی نظم چیست؟ نظم طبیعی، نظم سیاسی، نظم اجتماعی ونظم فکری و ... چه تواند بود؟

در قلمرو منطق صوری ــ نظم ــ در متحد ساختن فرضیات و داده‌ها وتحلیل مناسبات آنها نقش معینی دارد وقادر است‌که پیوندهای درونــی «اندیشه» را بمعنای وسیع کلمه مشخص کند و به‌آن شکل دهد.

مقالهٔ «نظم» در «متد» منطق صوری کاربرد ویژه‌ای دارد، همانگونه که درسایر «متد» های علمی خاص‌قابل اعمال است و نیز بهمانگونه که در «متد» دیالکتیکی قابل اعمال می‌باشد. قبلا گفته‌ایم که وظیفهٔ اساسی دیالکتیك تنها کشف قوانین عینی حرکت «اندیشه» و «عمل» نیست، بلکه همچنین دیالکتیك وظیفه‌منداست که قواعد و نظامات معرفت تئوریك وعمل پراتیك‌را تبیین وجمعبندی نماید واز همین‌جا نظم از حقیقت متمایز میگردد؛ زیرا، حقیقت جرقه‌ایست که‌از برخورد محتوای «اندیشه» باشیئی ـ آنگاه که‌میان‌آندو همسانی وهم هویتی و تشابه برقرار گردد ـ بوجود می‌آید درحالیکه نظم برآمده از مقایسهٔ عمل (تئوری ـ پراتیك) با تز (قاعده ـ شیوه) است.

اگر مفهوم نظم را بمعنای عمل بر مبنای «متد» (تطابق عمل با تزمتد) بگیریم، در اینصورت نمی‌توانیم آنرا از مفهوم حقیقت جداکنیم. ولی خطاست‌اگرتصور کنیم نظم با حقیقت همسان و هم هویت است. نظم ازیکسو معیار ارزیابی محتوای «اندیشه» است و از سوئی مدرج ارزیابی «عمل» انسان، درصورتیکه‌حقیقت تنها ارزیابی محتوای اندیشه است، در رابطه با هویتش با شیئی. نظم حقیقت نیست ولی ریشه در حقیقت داردومحتوی فعالیت بشری شامل‌گذار ازحقیقت به‌نظم است و مطابقت دارد باگذار از «اندیشه» به «عمل» اندیشه‌ای که بهرحال در رابطه منطقی با عمل است.

هرمساله از نقطه نظر مفهوم نظم واجد ویژگیهائی است‌که می‌توان آنرا بطور متدیك ارزیابی کرد. یکی از این ویژگیها حقیقت عینی است و دیگر آرزو، هدف‌ها و نیازهای فاعل است‌که این جمله نیز واجد ویژگیهای عینی‌اند و به شرایط زندگی انسان وسطح

فرهنگی - تمدنی اوبستگی دارند، بدیگر سخن مساله به‌جهت‌یابی‌ی چگونگی فعالیت فاعل ربط پیدا می‌کند؛ فعالیتی که براساس دست‌آوردهای عینی صورت‌گرفته است.

قواعد عمل که مشخص «متد» معرفت‌اند از لحاظ ویژگی‌های کم وبیش عام‌شان و نیز از لحاظ اینکه بایستی واجد امکانات عملی باشند، هم جزمی، صلبی واستانداردند؛ و هم می‌توانند گونه‌گون باشند. اما بهرحال بخاطر اینکه «قاعده»اند (ونه استثناء) بایستی بطور نسبی ثابت و دارای معنای مشخص باشند. ولی این جمله بمعنای آن نیست‌که دیالکتیك بمعنای «متد» را در زندان جزم به بندکشیم وآنرا گرفتار قیود فلسفه‌های ساخته از پیش کنیم. براستی «متد» در حالتی که «قاعده» عمل است اگر استاندارد و یك معنا نباشد دراینصورت دیگر نه منطق‌وجود داردونه «متد». صحیح است که «قواعد» نیز مانند هرروند دیالکتیکی تغییر می‌کنند وبدل به‌چیز دیگرای میشوند و هیچ قاعده‌ای واحد، مطلق و لایتغیر نیست اما برای اینکه ضابطه‌ای در اختیار عملکرد فاعل باشد باید این قواعد بهر صورت معین واستاندارد باشند.

بدینسان، بایستی توجه داشته باشیم که «متد» معرفت (شناخت)، دوچشم‌انداز پیوسته و وابسته‌بهم دارد که بطور ارگانیك یکدیگر را در بر میگیرند:

یکی چشم‌انداز عینی و دیگر چشم‌انداز ذهنی و در پروسهٔ «متد» گذار، از ذهن به‌عین است وبدیگرسخن «اندیشه» از «عمل»گذر می‌کندکه درفصول‌بحث‌المعرفه Ontalogia این پروسه را گذار از حقیقت به نظم میدانند.

اگر «متد» بر شالوده‌های یك نظام تئوریك حقیقی بناشده باشد، در معنا ودر ذات خود نمی‌تواند فاقد

نظم باشد ولی در همین حال فاعل می‌تواند کاربرد نامنظمی ازیك چنین متدی‌را ارائه دهد (شنیده‌ایم‌که میگویند قوانین صحیح‌اند ولی مجریان خطاکارند!) و اگر «متد» برآمده ازنظام‌معرفتی غلط باشد، دراینصورت «متد» فاقد ویژگی نظم‌عقلائی است و بهمین جهت‌است که متد مبتنی بر بی‌نظمی و یا برآمده از نظام معرفتی غلط هردو به خطا وسرگردانی منجر میشود (مثال: بعضی از متدهای حل مسائل سیاسی ـ اقتصادی و..)

بعضی از فلاسفه ویا مدعیان فلسفه و باصطلاح ارباب معرفت، نظام‌هائی بنا می‌کنند که نظری‌اند و حقیقت عینی را بدست نمیدهند وآنگاه بر شالودهٔ این نظام یك «متد» خاص میسازند. بدیهی است با چنان متدهائی نمی‌توان به معرفت راستین‌علمی یاری‌رسانید. انسان با شور وجذبه‌ی وصال به‌حق، «متد»ی رابرمی‌ـ گزیند تاجهان رابشناسد واستعداد خودرا در تغییرآن تجربه کند. بدیگر سخن «عمل» می‌کند. آنگاه، می‌ـ اندیشد و با اندیشه‌ی خلاق وکارساز دگربار به عمل تازه‌دست میزندوازنو «اندیشه» را بمددعمل‌آگاهانه‌تر، کارآمدتر می‌کند. هرروز راه‌ورسمی تازه میاندیشد ، می‌ی معرفت را در ساغر پربار دیالکتیك میریزد و با محتوای آن فلك را سقف میشکافد وطرحی نو درمی‌ـ اندازد وبدینسان با همواری و همبودی با معرفت به رمز وراز جهان پی میبرد ونغمه‌ی شادی سر میدهدتا آنجا که:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من وساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم
حافظ

باختصار به‌جوانبی ازمفاهیم «متد» و «نظم» نزدیك شدیم باین امیدکه اگر در آینده این مفاهیم رابکار

گرفتیم خوانندگان مراد ما را بشناسند.

اکنون بحث خود را درباره اصول اساسی دیالکتیك دنبال میکنیم:

قانون وحدت و مبارزهٔ اضداد

بعضی از مردم به آسانی قسم میخورند (تکرار بعضی مسائل تبلیغاتی روزمره را می‌توان نوعی قسم به شمار آورد) تاچیزی رابه باور دیگران درآورند. شنیده‌ایم که گفته میشود «دروغ میگویند». اگرحرفی یاکلامی مخالف با حقیقت یا واقعیت باشد مردم سر می‌تابند و گوینده‌ی خلاف «حق» را اگر قدرتمند باشد، ستمکار میشمارند.

گر روی بتابم ز شما شاید، از ایراك
بی روی، و ستمکاره، و باروی وریائید...
ناصرخسرو

اگر «اندیشه» با «عمل» هماهنگ و موزون نباشد صلا در میدهند

علم چندانکه بیشتر خوانی
چون عمل در تو نیست نادانی
سعدی

ریاکاری، تزویر و سالوس که مفاهیمی‌ازناهماهنگی میان «اندیشه» و «عمل» است از سوی متفکر بزرگ میهن ما مورد نفرت قرار میگیرد:

باده نوشی که درآن روی و ریائی نبود
بهتر از زهدفروشی که‌در آن‌رو و ریاست

یا:

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست
که‌از «دروغ» سیه‌روی گشت«صبح» نخست
حافظ

این مفاهیم که برشمردیم فی‌الجمله مربوط به‌منطق صوری‌اند. درست اندیشی که یکی از مبانی‌آن قواعد و نظامات کلامی در رابطه بامنطق صوری است ـ و ما درشمارهٔ قبل ارج واعتباری خاص برای آن قائل‌شدیم ـ روشنگر بسیاری از کج‌اندیشی‌های ذهنی و عملی‌انسان است و هر «اندیشه» ویا تاییدی که واجد محتوی تناقض باشد، صاحب آن، درگفتار لاجرم به‌تناقضگوئی میافتد، وهر عمل که برآمده ازکج «اندیشی» باشدبناچار به سرگردانی و بی‌ثمری میانجامد. یاوه‌گوئی چیزی‌جز تناقض در اندیشه نیست و تناقضگوئی می‌تواند واجد ناهماهنگی میان «اندیشه» و «عمل» باشد.

آیا همچنان که د رنظام منطق صوری تضاد، تناقض وتخالف وجود دارد و مفاهیمی از قبیل «خوب» و «بد»، «ستم» و «داد»، «زشت» و «زیبا» ، «اهورمـزدا» و «اهریمن» و ... گویای آنست! درپدیدارها و اشیاء و طبیعت وکائنات واجتماع، نیز، تضاد وتخالف موجود است؟ بدیگر سخن «تضاد»ها صرفا زادهٔ «اندیشه»ی بشری است یاکل طبیعت وپیرامون وجامعه‌های‌انسانی در رابطه باعینیت تضادها هستند.

آیا صحیح است اگر بگوئیم: «طبیعت دروغزن است» یا «جهان زشت است» و یا «فلان جامعه بعلت آشتی‌ناپذیری تضادهایش منفجر و آنگاه نابود شد؟» ملاحظه میشودکه مساله چندان ساده نیست و ضروری است‌که موضوع تضاد و وحدت اضداد مورد وارسی همه‌جانبه‌ای قرار گیرد.

اگر در جریان حرکت اندیشه تضاد وجود دارد و ضوابط‌آن درمنطق صوری‌قابل بحث‌است، دراینصورت تضادهای ناشی ازعمل‌انسان و عینیت جامعه وطبیعت را درکدام شاخه از علوم بایستی جستجو کرد؟ بغرنجی

مساله از همین‌جاست.

«اندیشه» ورویاروئی با تضادها قرن‌هاست که ذهن متفکران بزرگ عالم رابه‌خود مشغول داشته‌است: متفکریونانی انباذتلس(Empédocle)در ۲۵۰۰ سال قبل میاندیشد که عالم ترکیبی است ازعناصرچهارگانه! آب، باد، آتش وخاك و «جمع» و «تفریق» عناصرموجب کون وفساد است وهستی وکائنات رادست‌آورد مبارزه نیروهای اضداد یعنی مهر و کین میخواند.

درآثار متفکران میهن ما، نمونه‌های بیشماری از مفهوم «تضاد» به چشم می‌آیدکه همه جانبه‌ترین آن مفهوم دیالکتیکی تضاد نزد مولوی است. مولانا، در آثار خود، اینجا وآنجا، به‌مساله تضاد پرداخته‌تاآنجا که جهان را یکسره جنگ اضداد میداند. او، با «متد» خاص و دیالکتیکی‌اش ودر قالب نظمی پایدار اضدادرا بوسیلهٔ یکدیگر می‌شناسد و همه‌چیز را در حرکت سرمدی، وجهان را تغییرپذیر و نسبی میداند. مولانا بدفعات از هماهنگی و وحدت اضداد سخن بمیان‌می‌آورد و منشأ تخالف‌وتضاد بیرونی را، تضاد وتخالف درونی می‌شناسد و نظام خلقت را نتیجهٔ جنگ دائمی اضداد میخواند:

این‌جهان جنگ است چون کل بنگری
ذره ذره ، همچو دین با کافری
دره‌ای بالا همی پرد به « چپ »
واندگر سوی «یمین» اندر طلب
جنگ فعلی هست از جنگ نهان
« زین تخالف » آن « تخالف » را بدان

در ادبیات ارجمند میهن ما، مولانا، براستی‌نماینده تام وتمام کشف تضادهای دیالکتیکی است وچه عبث میکوشند کسانی‌که میخواهند ریشه‌این مفهوم‌دیالکتیک

را در قرن نوزده به خاك آسمان فروکنند؟! فیلسوف متفکر وعارف بلندپایه میهن ما، نه‌تنها دیالکتیك‌اضداد را درروند طبیعت وجهان کشف می‌نماید بلکه به‌تضادهای جامعه‌های انسانی باچشمانی‌تیزبین و واقع‌گرایانه توجه می‌کند:

پس بنای خلق از اضداد بود
«لاجرم» جنگی شدند از ضر و سود

مولوی، به نبرد اضداد نیز وقوف دارد و پیشرفت وتکامل و وحدت‌را نتیجهٔ نبرد دائمی اضداد میداند.

روز و شب این هردو ضد دشمنند
لیك هر یك یك حقیقت می‌تنند
هریکی خواهان دگر را همچو خویش
از پی تکمیل فعل و کار خویش

بسی دورتر ازاین، انسان نبرد اضداد را لمس میکرده و بنا باقتضای محیط ودر تناسب با تکامل نیروهای ذهنی‌اش به کشف وبیان اضداد میپرداخته است. مثلا آموزش زرتشت بر پذیرش نبرد اضداد است. نبرد «اهورامزدا» و «اهریمن».

«میخواهم از دو گوهری سخن سازکنم که در بدایت هستی وجود داشته است، از آنچه آن گوهر خرد مقدس به‌آن گوهر خرد پلید گفت چنین برمی‌آید که اندیشه، آموزش، خرد، آرزو، گفتارو کردار، روان وزندگی ما **باهم یگانه ویکسان نیست**» .

مزدیسنا

اگر بخواهیم مساله اضداد ونبرد آنها را در آثار متفکران و فیلسوفان میهن مورد اشاره قرار دهیم کار به درازا می‌کشد ولی اگر بعدها جائی در صفحات «اندیشه‌های‌رستاخیز» باشد آنرا بطور جداگانه و

مفصل‌تر به بحث خواهیم گذارد ودر این شماره ، در صورت اقتضا تنها به گوشه‌هائی از اندیشه‌های مولانا درباره وحدت و مبارزه اضداد اشاره خواهیم داشت.

تضاد در طبیعت

اتم کوچکترین ذره متحد را مورد مطالعه قرار میدهیم. درون اتم جهانی‌از اضداد ومبارزه است . مبارزه نیروهای منفی و مثبت الکترون‌ها و پزیتون‌ها و ... ارگانیسم انسان وحیوان جایگاهی است ازروند-های متخالف: سلول‌هائی‌که دائما می‌میرند وسلول‌هائی که دائما بوجود می‌آیند، روندی که اگر لحظه‌ای قطع شود حیات پایان می‌پذیرد و چنین روندهائی را می‌توان درهر قدم ودرهر نگاه بازجست. چیزی می‌میرد وچیزی بدنیا می‌آید، هرکهنه نو میشود وهر نوئی به‌کهنگی میگراید و راز نوئی وتازگی همان اسرار کهنگی‌ومرگ است.

هر زمان نو میشود دنیا وما
بی‌خبر از نو شدن انـدر بقا
مولوی

براستی چرا چنین است؟ و چرا نمی‌تواند جزاین باشد؟ چرا اصل تضاد و وحدت ومبارزهٔ اضداد یکی‌از اصول مهمه‌ی دیالکتیك است. برای پاسخ به‌دو مساله

۱ـ چرا تضاد بنیاد حرکت است
۲ـ چرا جز این نمی‌تواند بـــاشد

بایستی به ژرفای معانی اضداد راه جست وبه رمز وراز تضاد یعنی همبستگی اضداد وقوف یافت.

ضد و تضاد

هریك از ما مفهوم «ضد» رادرکارهای روزمره‌مان



بارها به‌کار میبریم: «شرق وغرب» ، «راست وچپ» میگوئیم ، تفکر «غربی» وتفکر «شرقی» میگوئیم جنبش‌های «راست» ، «چپ» وگاهی اوقات که ویژگی بعضی اشیاء را باهم مقایسه می‌کنیم باین نتیجه میرسیم که این ویژگی‌ها هماهنگ و همسان نیستند بنحویکه‌آنها را مخالف یکدیگر به شمار می‌آوریم. دراین حال‌می‌گوئیم اشیاء و پدیدارها «ضد» یکدیگرند. براستی‌چرا بعضی اشیاء، و بعضی پدیدارها در مقابل یکدیگرقرار میگیرند؟! مهمترین دلیل آنست که یکی از آنها نافی دیگری است فی‌المثل «بد» «خوب» را ازخود میراند. اهرمن ضد اهورا است و... نتیجه آنکه، بهر تقدیر، **ضدها مشترکا یکدیگر را دفع می‌کنند.**

شب کند منسوخ شغـل روز را
بیـن جمـادی خرد افـروز را
مولوی

اما، اگر «بد» از «خوب» بطور مطلق فاصله می‌گیرد، واگر چیزی همسان و همگون آنها را بیکدیگر پیوند نمیدهد در اینصورت مبارزه و تخالف ودرگیری میان «ضدین» چگونه امکان‌پذیر توانـد بود؟ بعبارت دیگر در چنین شرایطی اساسا تخالف و تضاد وجود نخواهد داشت.

شب چنین با روز اندر اعتناق
مختلف در صورت امـا اتفاق
مولوی

بدینسان هنگامیکه میان دو انسان آتش نفاق و ستیز شعله‌ور میشود ودر دوصف مخالف یکدیگرقرار میگیرند آیا این‌امر نمی‌تواند ناشی از عقاید، سلایق، منافع و نظام‌های ارزشی‌شان باشد؟ برخورد اندیشه و مجادله و بحث بدرستی نشانه‌های بارز وجود تضاد

در تفکر واندیشه است موجودات زندهٔ دیگر نیزچنین‌اند و هرموجود خودرابنحوی بامحیط پیرامون‌وفق‌میدهدهر چندکه محیط نیز موجود را در دل خود میپروراند.

خلق آبی را بود دریا چو باغ
خلق خاکی رابود آن‌مرگ وداغ

مولوی

انسان‌ها نیز زادهٔ محیط و شرایط زندگی خویشند و بر بنیاد این شرایط واجدویژگی‌های‌فکری خاص

زید اندر حق آن شیطان بود
در حق شخص دگر سلطان بود

مولوی

طرفه اینست که اگر اضداد نافی یکدیگرند و همدیگر را دائما ازخود میرانند، دراینصورت بنظر میرسد که نبایستی میان آنها وجه اشتراکی وجود داشته باشد! میگویند «زنگی زنگ» یا «رومی روم»، سفید و سیاه. و یا گرمی وسردی. باید گفت‌این‌مفاهیم نشانه‌های ظاهری و سطحی‌اند. و اگر به کنه و ذات روندها و اشیاء توجه کنیم وبدرستی موردوارسی‌شان قرار دهیم مشاهده میکنیم که مساله بدینسان نیست. می‌بینیم که پدیدارهای «ضد» چندانکه از ظواهربرمی‌آید، از یکدیگر فاصله ندارند، سهل است، خویش و مجاور و همسایهٔ یکدیگرند وتنها با خط «ربط»شان قابل رویت توانندبود. اتم‌را درنظر آوریم: درون اتم هنگامه‌ای برپاست. امواج و ذرات مثبت و منفی‌دائما یکدیگر را در می‌نوردند. الکترون‌ها که دارای بارهای منفی‌اند، سخت از پوزیتون‌های «مثبت» میگریزند و پوزیتون‌هائی که دارای بار مثبت‌اند، سخت ازالکترون‌های «منفی» نفرت دارند! با اینهمه اتم و ـ وحدت‌آن‌ـ در تقابل اضداد وجود دارد. درهمه‌ی شاخه‌های علوم

طبیعی وعلوم نظری وضع چنین‌است. عمل وعکس‌العمل در علم حرکات، تجزیه و ترکیب در شیمی، مرگ و زندگی در زیست‌شناسی، عرضه و تقاضا در اقتصاد، کاز و سرمایه در جامعه‌شناسی و غیرو و غیرو.

بدینسان میان «ضد»ها مناسبت و ربطی باید وجود داشته باشد تا امرتضاد بروز وظهورکند، بدیگر سخن تضاد مولود مقابله‌ی اضداد است زیراگرایش‌ها، جهت‌یابی‌ها و نیرو های متخالف است که با یکدیگر «رابطه» پیدا می‌کنند، درهم می‌آمیزند و با یکدیگرمی‌ستیزند وهمچون دیالکتیك‌سختکوش‌وتند وپرخاشگر، سر آن دارند که به داعیه‌ی خویش یعنی ـ وحدت و مبارزه ـ وفادار بمانند.

براستی حدیث تضاد، همان حدیث رابطه میان ضدهاست و ضدها خود چشم‌اندازهای تضادند. اگر اشیاء وپدیدارها بالمره ثابت و ساکن و تغییر ناپذیرو و مقدس و جاودانی باشند، و چنان باشند که‌بادست تقدیر و ازقبل بوده‌اند، یعنی «بدانگونه» و «بر همان سیرت وسان» در اینصورت اضداد با همه‌ی نیرو و صلابتشان از میان میروند و کار تکامل و گسترش پایان می‌پذیرد. جهان به نیروی‌جاذبه ودافعهٔ «ضد»ها برقرار است و اساسا قدرت چیزی جز برآیندنیروهای متضاد نتواند بود. شاید شعار «تفرقه‌بیانداز وحکومت کن» نوعی جمعبندی «واقع‌بینانه»! ولی ذهنی‌گرا در منطق صوری است. اگرچه در جهان عینی جوامع‌بشری برای همیشه قابل اعمال نباشد.

بدفعات و در مناسبت‌های مقتضی اشاره کرده‌ایم که دیالکتیك بعنوان حرکت برآنست که همه چیز در تغییر وتحول و گسترش دائمی است و همه چیز در سیر جدالی بسوی کمال‌به پیش میرود. تبدیل و تبدل جوهر و ذات حرکت است و نو مولود نوزائی کهنه

است .

هـر زمـان نو میشود دنیا و مـا
بـی خبـر از نو شـدن انـدر بقا
پس ترا هرلحظه مرگ ورجعتی‌است
مصطفی فـرموده دنیـا ساعتی است
مولوی

باری، هرلحظه چیزی میمیرد، و هر لحظه چیزی بدنیا می‌آید، کهنه می‌پوسد و در عین پوسیدگی و تلاشی، در دل خود تازه‌و تازه‌تری را میپروراند و در یك کلمه: در همه‌ی روندهای مربوط به‌تکامل‌وگسترش همیشه وجهه‌ها، گرایش‌ها و نیروهای متخالفی وجود دارد که با یکدیگر در نبرد دائمی‌اند و ویژگی‌شان و وحدت‌شان در استمرار تضادهاشان است.

انسان، تنها باین دلیل زنده است که‌هردم در او چیزی میمیرد وهردم چیزی ازنو دراو زاده میشود . سرطان رشد وزندگی‌ی بی‌مرگ سلول‌هاست و هم‌از این‌روست که سرطان به زندگی پایان میدهد . جوامع بشری نیز چنین‌اند. باید درآنها چیزی بمیرد ونابود شود تاچیزی دیگر بوجود آید. باید کهنه و کهنگی‌از میان برود تا نوآوری وتازه‌جوئی امکان‌پذیر گردد.

باید نظام فئودالیته واژگون گردد تـا استقرار جامعه‌ای پربارتر و خلاق‌تر، برفراز ویـرانه‌های آن امکان‌پذیر گردد. رشد ناهنجار، مرگ نـاهنجار را بدنبال دارد، وپیشرفت ناموزون موجب انحطاط‌محتوم است.

ما قصد ورود در مسائل سیاسی ـ اجتماعی ـ فرهنگی ـ تمدنی را نداریم ولی‌سخت مصمم‌ایم ـ هر چند که فرصت محدود است وبضاعت اندك ـتامبانی، اصول، قوانین و مقولات دیالکتیك را روشن کنیم زیرا نیك میدانیم تا اینکار بانجام نرسد واصول واساس

فلسفه‌ی دیالکتیك و یا دیالکتیك فلسفی به بیان‌نیاید، هرگونه بحث‌های تئوریك در زمینهٔ مسائل یاد شده عبث خواهد بود. بدیهی است چنانچه بالنسبه و تا آنجاکه ممکن است، از اینکار فراغت یافتیم و مجالی دست داد؛ یعنی پس‌از آنکه دیالکتیك را به تفاهم و آنگاه به وفاق نسبی میان صاحبان اندیشه نزدیك ساختیم براساس آن به جامعه‌های انسانی مینگریم و آنگاه اصول و قواعد ومتدهای ادارهٔ کشور خودمان‌را به وارسی ونقد دیالکتیکی می‌کشانیم.

وحدت اضداد

باید بگوئیم که «ضد»ها پهلو به پهلو نیستند، هر «ضد» فی‌نفسه و برای خود قایقی نیست که بر این یاآن‌کرانه‌ی این‌یا آن دریا لنگر اندازد وجاخوش کند. بدیگر سخن حدیث «اضداد» جدیث یك مجاورت گذرا، موقتی وساختگی نیست وبه تعبیری دیگر «اضداد» همیشه با شیوه‌ای دیالکتیکی، یکدیگر را در مینوردند، در یکدیگر می‌آمیزند. و هم‌جوش و هم خروش و همبسترند و ازاین هنگامه وحدتی حاصل می‌آیدکه لاجرم و در غایت، محصول همان نبرد «ضد» هاست. بنا به‌آنچه آمد «ضد»ها دائما در رابطه با یکدیگرند (مفهوم رابطه را در مقولات دیالکتیك بطور خلاصه مورد بحث قرار خواهیم داد) . بدینسان‌میگوئیم «دخل» و «خرج» ، «سود» و «زیان»، «خرید» و «فروش»، «حرکت» ، «سکون» و... دراین مفاهیم‌متضاد می‌توان خطوط «ربط» رابسادگی تشخیص‌داد . «خرج» زمانی میسر است که «دخل» باشد. «فروش» آنگاه مقدور تواند بود که «خرید»ی درمیان باشد.

«چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن»

و «سود» و «زیان» دو چشم‌انداز متضاد از

سرمایه‌اند که در درون فعالیت اقتصادی شکل می‌گیرند. حرکت زمانی قابل لمس است که با «سکون» سنجیده شود و ...

بدینسان، وحدت اضداد، بی گفت، در وجود «رابطه» میان آنهاست ویك پروسهٔ متضاد، محصول عملکرد متقابل اضداد تواند بود. به‌کلام دیگر،موجودیت ضدها مشروط بیکدیگرند وهر ضد زمانی وجود دارد که با «ضد» دیگرش درآمیخته باشد.

اتم، زمانی اتم است (وحدت) که «ضد»های درونی آن در رابطهٔ معین قرار داشته باشند (درتضاد باشند) وزمانیکه این رابطه بشکنند، دیگر اتمی با کیفیت‌آتمیك وجود نخواهد داشت. موجود زنده زمانی از نعمت‌های حیات برخوردار است‌که عوامل «متضاد» درونی او در وحدت وبدیگر سخن در رابطه‌ای معین باشد (متابولیسم وغلظت خون وغیرو.) چنانچه «رابطه»ی زندگی ومرگ (مراد آن رابطه‌ی اساسی و دیالکتیکی است) درموجود زنده‌نقض شود، موجود زنده، مرده است. این همانی و هم هویتی نیز یکی دیگر از ویژگی‌های وحدت اضداد است واین بمعنای آنست که چنانچه شرایط وحدت اضدادوجود داشته باشد،اضداد یکدیگررا درمی‌نوردند. یعنی آنچه مثلا سرد است، گرم وآنچه گرم است،سرد میشود. باین‌نحو که شیئی گرم‌حرارت‌خودرا به‌پیرامون میدهد ودر نتیجه سرد میشود وپیرامون سرد، حرارت شیئی را میگیرد وگرم میگردد وبهر تقدیر وحدت اضداد در شرایط بروز وظهور آنها قابل توجیه‌تواند بود زیرا شرایط در وحدت «ضد»ها موثرند آنرا تند ویاکند می‌کنند. دراینجا این سئوال پیش می‌آید:

آیا از بروز وظهور تضادها می‌توان جلوگیری کرد؟ می‌توان وسائلی برانگیخت و «متد»هائی بکار بست‌که «وحدت» اضداد را درهمه‌ی شرایط تضمین

کنند؟ مسائل اجتماعی از این دست چه سان قابل تفسیرند؟ کاربرد این منطق در مسائل مربوط به نظام‌های اجتماعی بعنوان کل‌واحد چگونه میسر است؟ پاسخ به چنین سئوالاتی در مباحث مربوط به نبرد اضداد می‌آید بنابراین باید مساله نبرد اضداد راکمی بیشتر مورد بحث قرار دهیم.

نبرد اضداد

اضداد، بی‌گفت با یکدیگر می‌ستیزند . معنای‌این ستیز چیست؟

این جهان جنگ است چون کل بنگری
ذره ذره همچو دین با کافری
مولوی

براستی همه‌ی اشیاء و همه‌ی پدیدارها حامل بارهائی از چشم‌اندازهای تضادند. بنابر این توان گفت که میان آنها دائما روابط پرخاشگرانه موجود است. چرا؟ زیرا اضداد درعین حال که با یکدیگر در «رابطه»اند یکدیگر را میرانند و درعین حال‌که جاذب یکدیگرند، همدیگر را دفع می‌کنند و به‌کلام دیگر به شیوه‌ای دیالکتیکی در تقابل ودر عین حال درتلاقی‌اند.

هرگز وجود حاضر و غایب شنیده‌ای؟

طرفه اینجاست که هر کجا اضداد در وحدت‌اند میانشان نبردی درگیر است. نبرد اضداد حدیث دم و بازدم است. هر نفسی که فرومیرود ممد حیات‌است و باید برآید تا مفرح ذات گردد و باین ترتیب ملاحظه میشودکه بواقع نبرد و وحدت اضداد لازم وملزوم‌اندو این محتومیتی است جاری و ساری برتمام اشیاء و پدیدارها. وحدت و نبرد اضداد اس اساس گسترش و تکامل است و بقول هگل اگر «جوهر تطور وتکامل، همانا، در وحدت و تعاین اضداد است» بایدتوجه داشته

باشیم که بواقع نقش قطعی در پروسهٔ تکامل با وحدت اضداد نتواند بود بلکه نبرد اضداداست که بطور قطع سرمدیت دیالکتیکی تکامل را تضمین می‌کند نبردی‌که لانهایه و پایان‌ناپذیر است.

در پروسهٔ اضداد آنچه با اهمیت‌تر، اساسی‌تر، تعیین کننده‌تر و قطعی‌تر است نبرد میان آنهاست نه وحدت و تعاین (اینهمانی)شان.

این جهان زین جنگ قائم می بود
در عناصر در نگر تا حل شود
هر ستونی اشکننده‌ی آن دگر
استن آب، اشکننده‌ی هر شرر

و براستی قوام وبقاء گیتی وپایداری‌واستواری‌اش در رمزوراز جنگ اضدادنهفته است و اساساگسترش وتکامل مولود همین جنگ تواند بود بنابر این‌بجاست اگر مساله «رابطه» میان تکامل و نبرد اضداد رابیشتر بکاویم.

تکامل و نبرد اضداد

از جمادی بی خبر سوی نما
وز نما سوی حیات و ابتلا
در فناها این بقاها دیده‌ای
بر بقای جسم چون چسبیده‌ای

مولوی

تکامل، بعنوان یکی از مفاهیم اساسی دیالکتیک مورد بسی گفتگوست. اینکه تکامل چه معنا میدهد و مراد از مفهوم گسترش چه تواند بود اینهمه دراین مختصر نمی‌گنجد.

حدیث تکامل از دیر باز مورد بحث متفکران و خردمندان بوده است و نظر کثیری از صاحبان اندیشه را به‌خود معطوف ساخته. کیست که جهان را به‌حرکت

می‌آورد؟ منشأ ومبدأ آن نیروی خارق‌العاده‌ای که به حرکت همه‌ی کائنات نظم میدهد و بر کل هستی حکم میراند کجاست؟ مقصد چیست؟ حرکت بسوی کیست؟ هر متفکر و هر فیلسوف پاسخی خاص باین سئوالات میدهد و گفتند فسانه‌ای ودر خواب شدند.

نظم متدیك

شیخ اشراق بر آنست که:

هان تا سر رشتهٔ خرد گم نکنی
خودرا زبرای «نیك» و «بد» گم‌نکنی
رهرو توئی و راه توئی ، منزل تو
هشدار که راه خود به خودگم نکنی

براستی راه کدام و مقصد کجاست؟ از کجا برآمده‌ایم، چرا میرویم و به‌کجا میشویم؟ باری، تکامل چیست؟ بواقع چه‌کس می‌تواند پاسخگوی راستین این مساله باشد؟ پاسخی درخور علم و پاسخی سزاوار روند دیالکتیك . متفکر، فیلسوف، مبارز ودیالکتیسین گرامی میهن ما ناصرخسرو قبادیانی قرن‌ها پیش از کانت و اسپنسر و دکارت وفخیته و داروین وهگل‌و... گفته است که آدمیان تلاش کنند تاتکامل رابشناسند وبه رمز وراز آن وقوف یابند:

«بر خردمندان واجب است که‌حال خویش بازجویند که تا ازکجا همی آیند، بکجا همی شوند، «اندیشه» کنند تا ببینند بچشم بصیرت، مر خویشتن را درسفری رونده که‌مر آن رفتن را هیچ درنگی و استادنی نیست: از بهرآنکه تا مردم اندرین عالم است از دو حرکت «افزایش» و «کاهش» خالی نیست.»

اندیشمند سترگ در این چند سطر مسائل‌مربوط به‌تکامل، اندیشه، حرکت، تغییر، تبدل، تحول، تضاد و... مطرح می کند وبه صاحبان اندیشه گوشزدمی نماید

که هردم منشأ حیات‌را جستجو کنند، هردم مقصد را بشناسند و سزاوار و مجهز به سلاح علم و بینش، آگاه و هوشیار به سوی مقصد والای بشری به پیش تازند زیرابواقع تاجهان باقی‌است «افزایش» و «کاهش» یعنی نبرد اضداد وتکامل وجود خواهد داشت

نگه کن بر این گنبد تیز گـرد
که درمان از اویست و، زویست درد
نه گشت زمانـه بفـرسایـدش
نه ایـن رنج و تیمار بگـزایـدش
نـه از گـردش آرام گیـرد همـی
نه چون ما تباهـی پـذیرد همـی
ناصر خسرو

راقم این سطور که رهروی بی‌بضاعت و سالکی اندك مایه است براستی نمی‌داند و نمی‌تواند در رواق پرپیچ وخم دیالکتیك، بویژه آنجا که مسائلی از این دست مطرح میشود، دخول کند. ولی ازآنجا که تفکر علمی را ملاك واساس حرکت «اندیشه»ی خود قـرار داده است بناچار به مساله تکامل ازدیدگاه علم می‌نگرد وآنرا باز میگوید.

عارفی کو؟ که‌کند فهم زبان سوسن
تا بگویدکه‌چرا؟ رفت وچرا؟ باز آمد

باری، هرچه هست، علم میگوید که منشأ تکامل و گسترش خیرات در خود جهان است واز مبارزه‌اضداد نشأت میگیرد.

هوالاول والاخر والظاهر والباطن وهوبکل‌شیئی‌علیم
قرآن‌کریم آیه سوم ازسوره الحدید

ما، بواقع بـرایـن آیهٔ شریفه‌ی قرآن کریم هیچ تفسیری نمی‌توانیم بگذاریم الا اینکه به آن رادمردمبارز وفیلسوف بی‌همتائی متوسل شویم که نامش علی‌است وقرن‌هاست بر حرکت اندیشه فرمان میراند. حضرتش

در زمینه تکامل و در تفسیر شاید همین آیهٔ شریفه میفرماید:

کائن لاعن حدث، موجود لاعن عدم، مع کل شیئی لالمقاربة وغیر کل شیئی لالمزابلة یعنی:

« بسیار باشنده که حادث و نوظهور نیست ، موجود است که هرگز به نیستی نمیگراید باهرچیزی همراه است نه اینکه قرینه وهمسر آن‌باشد، وسوای هر چیز است نه آنچنانکه ازآن برکنار بماند» وچنین است دیالکتیك سختکوش و تند و پرخاشگرانه‌ی فلسفه‌ای که تکامل را در حرکت دائمی میداند ووحدت را نتیجهٔ مبارزه اضداد میشمارد.

قبلا گفتیم، که کیفیات تازه، نتیجه تراکم تدریجی تغییرات کمی‌اند. ولی نیروی محرکه‌ی این روند در کجاست؟ فی‌المثل زمانیکه آب را حرارت میدهیم‌وگرم میکنیم حرکت مولکول‌های آن شدت می‌یابد، وبتدریج که به‌حرارت میافزائیم نیروی جاذبهٔ مولکول‌هاکاهش میپذیرد ودر نقطه جوشش توان نیروی جاذبه به صفر میرسد، تاآنجا که قادر نیست مولکول‌ها را جمع‌وجور کند وآب به جوش وخروش برمیخیزد!؟ (خوانندگان می‌توانند این مثال رابر نیروهای جاذبه ودافعهٔ جامعه تعمیم دهند). چه چیز اتفاق افتاده است؟ برای چه چنین هنگامه‌ای از کاهش و افزایش بوجود می‌آید ؟ براستی، اینهمه نتیجهٔ نبرد دوگرایش متقابل است. نیروی جاذبه‌ای که مولکول‌ها را بسوی خود می‌کشد و نیروی دافعه‌ای که آنهارا از یکدیگر می‌راند. لحظه‌ای فرا میرسد که مولکول‌ها با افزایش میزان حرارت مقاومت جاذبهٔ خودرا از دست میدهند و ضریب تاب‌و توانشان، برای چنین وحدتی به صفر میرسد. این لحظه راکه در حقیقت لحظه‌ی تبدیل تغییرات کمی به کیفیت تازه است نقطه‌ی «جهش» می‌نامند. جهش به

وحدت اضداد پایان میدهد بعبارت دیگر «جهش» خود مبداء وحدت تازه‌ایست بخاطر روند تکامل بعدی‌وآغاز نبردی تازه.

هر تضاد، مانند هر پدیدهٔ دیگر سرگذشت و تاریخی دارد؛ بدنیا می‌آید، گسترش و شدت می‌پذیرد و بالاخره حل میگردد وحل تضاد در صورتی است که نبرد به اوج شدت خود برسد وبواقع اضدادویژگی‌های همبودی و همسازی و همزیستی خود را بخاطرگسترش وتکامل از دست داده باشند.

اشیاء وپدیدارهاکه واجدتمام وجهه‌های‌متخالف‌اند در عین حال‌که در وحدت‌اند در نبرد دائمی‌نیزهستند و چنین است قانون وحدت نبرد اضداد وضروری است که در بررسی اضداد به تضادهای درونی و بیرونی توجهی خاص معطوف داشت.

تضادهای طبیعت و جهان در خود طبیعت وجهان است و براستی جهان پدیداری است که هر دم‌آبستن حرکتی نو و تضادی تازه است ودراین‌باره حکما و فلاسفه‌ی میهن ما اشاراتی دارند که بعلت محدودبودن امکانات فعلا ازآن درمیگذریم. ولی بهر صورت‌دیالکتیک نافی نقش تضادهای بیرونی نتواند بود زیرا، که هر شیئی، هرپدیدار وهر روند طبیعی، اجتماعی، سیاسی بهرحال با خطوط ربطی به سایه اشیاء و پدیدارها و روندها رابطه پیدا میکند، و نه تنها تحت تائیر عوامل درونی است، بلکه، نیز، از همه‌ی عواملی‌که آن را احاطه کرده است اثر می‌پذیرد.

نتیجه آنکه: تضادهای درونی جزء ذات و جوهر شیئی است و تضادهای بیرونی نمایشگر تضادهای شیئی با دیگر اشیاء وپدیدارها.

تضاد: در «اندیشه» و «عمل»

دانشمندان قرن نوزدهم دریافته بودند که‌انتشار نور از قوانین انتشار امواج تبعیت می‌کند. در همین زمان برخی دیگر از دانشمندان معتقد بودند که نور ناشی از حرکت ذرات است. بنابر این دو تئوری‌عمده در باب حرکت نور وجود داشت: تئوری موجی وتئوری ذره‌ای. سالهای متمادی مساله مورد بحث متخصصان‌و فیزیکدانان بود. آنها میخواستند بدانند کدام یك از این دو نظریه با حرکت نور تطابق دارد وبالاخره‌طبیعت و ویژگی دیالکتیکی نور در اوائل قرن حاضر کشف‌شد وثابت گردیدکه نور در عین حال‌یك حرکت تموجی ـ ذره‌ایست. نتیجه آنکه تفکر دیالکتیکی بر آنست که «اندیشه» بایستی قابلیت انعطاف داشته باشد و عقل سلیم آنست که دائما به جستجوی تضادها برخیزد و در صحنه‌ی «عمل» به‌کشف رازهای درونی و بیرونی آنها نائل آید وهردم خودرا باز سازی کند. ولی‌مساله انعطاف‌پذیری در مفاهیم تضاد باین سادگی نیست. بایستی با وسواس بیشتری به مساله نگریست. حقیقت آنست که دیالکتیك هوادار هر نوع نرمشی نیست و گفته‌ایم که دیالکتیك سخت و تند و وفادار به داعیه‌ی خویش است. در این مرحله استکه خود دیالکتیك در «عمل کرد» یکی از قوانین عمده‌اش،وارد مساله تضادها میشود. از یکطرف میگوئیم دیالکتیکی که ما درصدد طرح و تبیین و توجیه آن هستیم، با صلابت و پرخاشگر و وفاداربداعیهٔ خویش است، واز سوئی میگوئیم تضاد که‌یکی از قوانین اساسی آنست بایستی واجد ویژگی نرمش و انعطاف‌پذیری باشد. آیا این‌تناقضگوئی نیست؟ وتناقضگوئی نشانه‌ی‌ناهماهنگی دررابطه میان «اندیشه» و «عمل» نتواند بود؟ پس‌مساله چیست؟ حقیقت آنست که دیالکتیك با هرگونه‌انعطاف

پذیری موافقت ندارد و آنرا تائید نمی‌کند. حقیقت‌آنست که بعضی نرمش‌ها ناشی از «اندیشه»ی محض‌اند، یعنی ذهنی‌اند و با واقعیت وامر واقع رابطه وتناسب منطقی ندارند و چنین نرمش‌هائی فاقد اعتبارند. ولـی برخی نرمش‌ها زادهٔ واقعیت وعینی‌اند بنابراین معتبرنـد و چنین توجیهی با ویژگی دیالکتیك مطابقت دارد زیـرا که بواقع بازتابی ازتمام روندهای امر واقع است و بازتابی است از تکامل وگسترش جهان.

تضادهای آشتی‌پذیر و تضادهای آشتی‌ناپذیر

بعضی تضادها آشتی‌ناپذیرند ، بنا بر این نبـرد میان آنها به انحلال یکی‌شان میانجامد در اینجابایستی مسائل آشتی‌پذیری و آشتی‌ناپذیری تضادها مـورد شناسائی قرار گیرد. زیرا دانستن این امربرای‌راهجوئی باسرارتضادها حائز اهمیت‌بسیار است. وحل‌این‌مشکل بایستی به کمك «متد» و با «نظم» صورت بگیرد. بواقع تضادهای درونی و بیرونی روندهای طبیعی و اجتماعی از اسرارآمیزترین پروسه‌های تکامل‌اند که کشف آنها در پرتو «متد»ی خاص میسر تواند بود. مثلا کشف تضادها میان نظام تولید فئودالی وسرمایه‌داری یـك «متد» داردولی کشف تضاد میان گروههای سنی مثلا بزرگسالان و نوجوانان «متد»ی دیگر.

طبیعت نیز ازاین نسبیت بر کنار نیست. درزمان فرمانروائی حیوانات عظیم‌الجثـه و شکمباره مانـنـد دینوسورها تضاد میان پرخورها و شرایط محیط باوج شدت رسید و بصورت آشتی‌ناپذیر درآمد و بعلت تضادهای درونی و بیرونی شکمباره‌ها شکست‌خوردند و حل تضاد با انحلال نسلشان میسر شد.

از آنجا که فعلا قصد ورود به تضادهای درونی و

بیرونی نظامهای مختلف اجتماعی ـ سیاسی راندازیم و بحث‌مان صرفا پیرامون قوانین اساسی دیالکتیك فلسفی است از ذکر تضادهای اجتماعی ـ سیاسی (بیرونی ـ درونی) خودداری میکنیم واضافه مینمائیم که قانون وحدت و مبارزهٔ اضداد روشنگر منشأ درونی تکامل و گسترش است اما اینکه تکامل وگسترش چگونه بانجام میرسد ودر چه خطی حرکت می‌کند حرکت مستقیم‌الخط است یا مارپیچ و مستدیر و اینکه کهنه چگونه میمیرد و نو ازبطن کهنه چگونه زاده‌میشودوسایرمسائل‌ومبانی دیالکتیك فی‌الجمله در قوانین اساسی دیگر، ومقولات دیالکتیکی قابل بحث است.

قانون نفی در نفی

محتوای اساسی این قانون تغییراست. تغییرپایان ناپذیر و مستمری که در همه‌ی اشیاء و پدیدارهای طبیعی و اجتماعی موجود است. هر تازه‌ای کهنه می‌شود، هر کهنه‌ای میمیرد واز مرگ اوتازه بوجودمی‌آید وچنین است سرمدیت‌حی. زندگی و مرگ‌درحقیقت شگفت‌انگیزترین واسرارآمیزترین پدیدهٔ جهان است:

فی‌الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر
کاین کارخانه‌ایست که تغییر می‌کند حافظ

در پژوهش بخاطر کشف قوانین تغییر نه تنها بایستی مبانی واشکال تغییر مورد وارسی قرار گیرد بلکه جهت‌یابی، گرایش‌های عمده و مناسباتی که در جریان گسترش و تکامل میان کهنه و نو وجود دارد باید به تحلیل علمی درآیند. این چشم‌انداز از حرکت عالم هستی بدرستی محتوی یکی از قوانین‌اساسی دیالکتیك را تشکیل میدهد : قانون نفی درنفی.

جنگ پیغمبر مدار صلح شد
صلح‌این‌آخر زمان زان جنگ‌شد

امیر شاپور زندنیا

قسمت چهارم از سلسله مقالات درباره:

اندیشه‌های سیاسی از کهن ترین متون تاکنون

پندارهای سیاسی در یونـــان کهن ـ «سیاست» ارسطو دور جاویدان حکومت

ارسطو، فرزانهٔ دنیای باستان که نخستین آثار مکتوب دارای روش علمی در زمینه‌های گوناگون دانش واندیشهٔ انسانی از وی یادگار مانده است، ظاهرا در سال ۳۷۷ پیش‌از میلاد به جهان دیده گشوده است و در هفده سالگی به «آکادمی» که‌مکتب درسی افلاطون‌بود پا نهاد.

آن زمان افلاطون شصت ساله بود ودر اوج نامداری خویش بسر می‌برد. به‌همین سبب اثر آن‌استاد اندیشه برذهن جوان ارسطو بسیار است ـ گو که ارسطو از نظر جهان شناسی به شیوهٔ «واقع گرائی» (رآلیسم) گرایش داردکه نقطهٔ مقابل شیوه «درون‌نگری» و «مثال گرائی» (ایده‌آلیسم) استاد او است.

مرگ افلاطون هم‌زمان می‌شود با سقوط‌زادگاه ارسطو در برابر سپاهیان نیمه وحشی فیلیپ مقدونی. ارسطو ناچار جلای وطن می کند ودر دولت شهرهای یونانی مدتی سرگردان است. در همین سرگردانی‌است که ارسطو با نظام‌های گوناگون سیاسی دولت‌شهرهای

یونانی آشنا می‌شود وآن دولت‌شهرها را موردارزیابی قرار می‌دهد.

ضمن همین آوارگی ارسطو باگروههائی‌ازشاگردان افلاطون و دیگر فرقه‌های فکری یونانستان آشنائی‌می‌یابد ودر بحث واستدلال آنان وبر بنیاد نظام‌اندیشیدنی که افلاطون با روش دیالکتیك خود ابداع کرده است، اصول منطق استدلالی را کشف می‌کند که بعدها در کتاب«لوجیك» آن‌را تدوین کرد.

در همین زمان با گردآورای نمونه‌های جانداران گیاهی و جانوری بر دریا و خشکی، ارسطو نخستین صورت‌بندی دانش‌های طبیعی را فرا آورد ودرکتابهائی به‌جاویدان سپرد.

قلمرو هنر نیزاز نظر تیزبین وی دورنماند ودراین زمینه بخصوص با تاثیر زیبااندیشی افلاطونی کتاب «پوئتیك» (بوطیقیا) راتدوین کرده است . با در نظر گرفتن جامعیت اندیشهٔ ارسطو، می‌توان اورا «هگل» روزگار باستان انگاشت و شاید عادلانه‌تر آن باشدکه «هگل» را ارسطوی دوران‌نو بنامیم.

بهر حال ـ ارسطو با ذهن واقع‌نگر خویش که به جزئیات‌جهان واقع باروش نقد و استدلال می‌نگرد و این‌جهان را (خلاف آنچه برخی از مفسران‌وفرزانگان پنداشته‌اند) درحرکت پیوسته‌می‌بیند (پویا ـدینامیك)، می‌کوشد تا جهان گذرا را باچنگك خرد ساکن سازد تا بخوبی بشناسد. از این‌رو، به جای «دیالکتیك اضداد» افلاطونی «دیالکتیك حرکت و سکون» را ابداع می‌کند تا باآن، ضمن پذیرش حرکت جهان، سکونی راکه‌برای شناسائی «نمودها» (پدیده‌ها ـ فنومن‌ها) ضرورت‌دارد، برای ذهن مشاهده کننده و تماشاگر (ابسرور) ، بوجود آرد .

دراین کار، ارسطو، به دو پرسش کهن اندیشه ،

پاسخ می‌دهد ـ گرچه نه‌آن پاسخ‌ها بحث را پایان می‌بخشند و نه آن پاسخ‌ها واقع‌گرائی را قاطعیت می‌دهد.

وی می‌گوید: جهان عینی در کلیت خود قدیم‌است نه‌حادث واین جهان قدیم را گوهری است بی صورت ویك پارچه که می‌توان آن‌را در جامهٔ «صورت» (فرم) مشاهده کرد. پس، «گوهر» (جوهر ـ سوبستانس) ثابت است وبرای شناسائی جهان واقع کـه متحرك است ما نیازمندآن صورت ثابت هستیم تا درآن‌بنگریم واز زیر جامه‌های «صورت» آن‌را بشناسیم.

فرزانگان ایران اسلامی که ارسطو را «معلم‌اول» خود می‌شناسند (همچون علی پورسینا) ، گوهرجهان‌را «هیولا» نامیده‌اند که خمیر مایهٔ جهان و وجود (هستی) است و دگرگونی‌های جهان از گردش صورت‌ها بر آن پدید می‌آید.

در «جهانشناسی» (کسمولوژی) ارسطوئی برداری ثابت بنام «گوهر» یا «هیولا» برای حرکت (دگرگونی‌ـ صورت‌ـ گشتالت) وجود دارد که حرکت‌ها بر آن‌بردار انجام می‌گیرد. بزبان دیگر جهان درآن واحد هم «پویا» (دینامیك) وهم «ایستا» (استاتیك) است و این خود وجود اضداد است درکنارهم.

به‌این‌سان‌برای پرسش‌سفسطه‌گرایان (سوفیست‌هاـ سوفیسطائیان) پیرامون این‌که تیر رها شده‌از نقطـه «آ» که‌باید به نقطهٔ «ب» برسد ولحظهٔ آغاز حرکت آن «ت» بوده است، در زمان «ت ـ ا» درکجا است؟ می‌توان پاسخ قانع‌کننده‌ای داد.

درمثال یادشده ، سفسطه‌گرایان می گفتند: اگر تیر مورد بحث در زمان «ت ـ ا» درنقطه «پ» باشد در آن صورت تیر حرکت ندارد وچون نقطه‌یی معین است باید ساکن شناخته شود. ولی اگر در نقطهٔ معینی در

زمان معین در مسیر میان «آ» و «ب» نباشد درآن‌صورت اصلا وجودندارد. به عبارت دیگر یاتیر باید درهرلحظه از زمان در نقطهٔ معین باشد کــه در آن صورت حرکت وجود ندارد و نفی می‌شود واگر در نقطهٔ معین نباشد خود وجود واقعی یا واقعیت پوچ است.

با راه‌حل ارسطوئی پاسخ این پرسش‌ها و نفی‌ها آن است که تیر واقعیت دارد و واقعیت آن جزئی از گوهر جهان است وحرکت‌صورت‌هائی است که در زمان‌های مختلف پیدا می‌کند ـ یعنی «صورت» ترکیب جایگاهی (زمانی ـ مکانی) هستی است و «جوهر» مطلق وجود جهان.

به‌این ترتیب می‌توان در همهٔ دانش‌ها طبقه‌بندی‌ـ هائی براساس «صورت شناسی» بوجود آورد و ایــن کاری است که ارسطو انجام داده است.

زمانی که‌به‌فلسفهٔ ارسطو در قلمرو «سیاست» می‌رسیم که‌آن رادرکتاب «سیاست» (پلتیك) تــدوین کرده است، می‌بینیم که ارسطو «گوهر دولت» را در جامه‌های گوناگون آن می‌شناسد و بررسی می‌کند و عرضه می‌دارد.

ارسطو کتاب «سیاست»راپیش‌ازآنکه «لیسه‌ئوس» (مدرسه) خودرا تاسیس کند وپیش‌از آن که در سال ۳٤۱ پیش از میلاد مقام معلمی اسکندر مقدونی پسر فیلیپ را به او بسپارند، نوشته است. به همین دلیل درآن کتاب نه نامی ازاسکندر هست، نه مثالی ازاو.

کتاب «سیاست» که پیرامون جامعهٔ سیاسی انسان است به هشت بخش تقسیم می‌شود:

ـ کتاب اول دربارهٔ خانواده و مالکیت و بردگی و زناشوئی.

ـ کتاب دوم دربارهٔ حکومت‌های اسپارت و کرت وکارتاژ.

ـ کتاب سوم دربارهٔ قانون اساسی.
ـ کتاب چهارم پیرامون دموکراسی الیگارشی و اریستوکراسی.
ـ کتاب پنجم دربارهٔ روش و ترتیب دگرگونی صورت‌های حکومت و انقلاب‌ها.
ـ کتاب ششم دربارهٔ مقایسه حکومت‌ها.
ـ کتاب هفتم دربارهٔ نتیجه‌گیری از آن مقایسه.
ـ کتاب هشتم دربارهٔ حکومت کمال مطلوب.

در تکمیل کتاب «سیاست» ، ارسطو ، کتابی بنام «قانونهای اساسی» شامل شرح صد وپنجاه و هشت «صورت دولتی» ، نوشته است.

ارسطو انسان‌را به‌حکم گوهر واقعی‌خویش‌موجودی ملزم به‌زندگی در «پلیس» (دولت‌شهر ـ دولت ـ جامعه) می‌داند که ارسطوگرایان دوران اسلامی ایران به‌عبارت «انسان مدنی‌الطبع است» آن را بیان کرده‌اند . این ژرف‌نگری ارسطو درست نقطهٔ مقابل وهم‌نگری «روسو» است که انسان راموجودی آزاد ازجامعه می‌شمرد. امروز جامعه‌شناسان نظر ارسطو را تائید می‌کنند و باور دارندکه «انسان موجودی اجتماعی است» .

می‌بینیم ارسطو به‌یك جبر طبیعی (دترمینیسم ناتورل) باور دارد که می‌توان آن‌را «جبر گوهری» (دترمینیسم سوبستانسیل) نامید. براساس این «جبر گوهری» در جامعه نیز رویدادهای محتوم در جریان است ـ ازجمله درشکل حکومت (صورت دولت) .

ارسطو از روی الگوهائی که برای دولت درجامعه‌های مختلف دیده است‌به این نتیجه می‌رسد که دولت‌ها برای اعمال «حاکمیت» خود، چهارگونه‌یاچهار صورت حکومتی دارند:

ـ دموکراسی (یعنی حکومتی که متصدیان آن را پدران خانواده‌های آزاد جامعه برمی‌گزینند) .

– اریستو کراسی (یعنی حکومتی که متصدیان‌آن از گروههای ثروتمند و متنفذ جامعه‌ها هستند).

– الیگارشی (یعنی حکومتی که ادارهٔ آن بدست شمار اندکی از متنفذان جامعه‌ها، انجام می‌گیرد).

– تیرانی (یعنی حکومتی که اختیار آن بدست فرد مقتدر وخودکامه‌ای باشد).

این حکومت‌ها به گمان ارسطو ، الزاما به یکدیگر تغییر شکل می‌دهند . دراین تغییر شکل‌ها نیز، معمولا فساد وچندگانگی وعدم رضایت مردم ماشین حرکت و تبدیل قدرت سیاسی می‌شود.

اما ارسطو که «جبرگوهری» را پذیرا شده است اعتقاد داردکه انتقال جبرگوهری به صورت گرچه‌معمول است اماانسان باخرد وارادهٔ خود می‌تواند از آن جلوگیری کند یا بدان جهت سودمند بدهد.

مراد ارسطو از جهت سودمند آن است که هدف حکومت باید شادی و بهروزی شهروندان (مردم) باشد. با این‌هدف، به‌یاری‌خرد واراده، هر «صورت» ازحکومت را، باید به‌راه راست هدایت‌کرد واز کژی‌ها وعیب‌ها بری ساخت.

هریك از صورت‌های چهارگانه که یاد شد ، می‌تواند دادگر یا بیدادگر باشد. اگر دادگر ودرست‌کار باشد مردم را به بهروزی وشادی می‌رساند و اگر بیدادگر ونادرست باشد، ایشان را می‌آزارد ورنجه می‌سازد.

به همین سبب، مثلا در «تیرانی» ، فرد خودکامه زورگو وستمگر خواهد بود وخود واطرافیانش به‌فساد وغارت اموال مردم تمایل نشان خواهند داد. اما اگر «تیران» فردی خردمند و بااراده و باحسن‌نیت باشد، می‌تواند دستیاران و ماموران خودرا ازمیان افراد دادگر ودرست‌کار برگزینند وبیاری آنان در بهروزی وشادی

مردم بکوشد.

بنظر ارسطو «تیران» با حسن‌نیت اگر عنوان پادشاهی داشته باشد که‌به میراث به وی رسد، به‌سبب امکانهای‌تربیتی و به‌سبب علاقه به‌دوام‌قدرت خانوادگی، بطور عموم، برای شهروندان خود سودمند و برکت آفرین خواهد بود. برای حصول این منظور اگر پادشاهی بیاری مشاوره با خردمندان برگزیدهٔ مردم (روسای خانواده‌های آزاد) ، انجام پذیرد بهترین و صالح‌ترین «صورت» حکومت‌را نمایش خواهد داد.

بعقیده ارسطو دموکراسی که حکومت عوام‌است‌و بدست عوام‌فریبان می‌افتد، گونهٔ نامطلوب «جمهوری» است که در آن حکومت از آن برگزیدگان با خرد و با حسن‌نیت مردم است که ارادهٔ نیرومند وشجاعت‌اخلاقی دارند و تسلیم خواست عوام جاهل نمی‌شوند.

الیگارشی که حکومت عده‌ای معدود است ، صورت فاسد اریستوکراسی است که در آن گروههای‌متنفذو ثروتمند جامعه خردمندانه حکومت می‌کنند تا باتامین آسایش وبهروزی شهروندان آنان را برانگیزند تا با کوشش خویش ثروت‌های جامعه را بیافزایند و در نتیجه ثروت و توانائی طبقهٔ «اریستوکرات» فزونی گیرد.

به این ترتیب می‌بینیم در واقع، ارسطوسه‌صورت حکومت می‌بیند که هریك به‌دو صورت مطلوب و نامطلوب وکود دارد. «جبر گوهری» صورتهای مطلوب جکومت را به صورت‌های نامطلوب آن بدل می‌کند و خرد وارادهٔ نیك اندیشنده (انسان سیاسی) می‌تواند‌از این تدنی صوری جلوگیری کند.

در جامعه‌ها، ابتدا حکومت بدست روسای‌خانواده‌های آزاد است وآنان متصدیان حکومت را انتخاب‌می‌کنند (که درمرحلهٔ جمهوری کارشان و نیتشان «خیر»

است). چون مردم دراثر اعتماد به متصدیان برگزیدهٔ خود از کارها غفلت می کنند، کم کم آن متصدیان ثروت‌های جامعه رابسوی خود جاری می‌سازند و بیاری آن ثروت‌ها عوام‌فریبان مردم‌را می‌فریبند وافراد صالح راخانه‌نشین می‌کنند. به‌این ترتیب، اکثریت بی‌چیز و تهی دست‌و اقلیت توانگر می‌شود.

اقلیت توانگر همان اریستو کراسی خواهد شد. باین‌ترتیب یك دگردیسی (پوست انداختن) حکومتی روی می‌دهد و صورت دموکراسی به صورت اریستو کراسی تبدیل می‌شود.

مانند این جریان برای اریستو کراسی پیش‌می‌آید که طبقهٔ حاکم است. آن افراد اریستو کراسی که به نمایندگی طبقهٔ خود اموررا تصدی مـی‌کنند، بتدریج ثروتمندتر می‌شوندو مجموعهٔ اریستو کراسی دچاراین بیماری می‌شود که پولش بـــه راس‌هرم (الیگارشی) انتقال می‌یابد و قدرتش نیز به‌آن منتقل می‌شود.

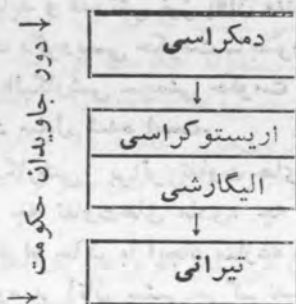
باز یك دگردیسی حکومت ـ صورت اریستوکراسی به صورت الیگارشی ـ یعنی حکومت یك طبقه‌به‌حکومت عدهٔ محدود مبدل شده است.

در الیگارشی، براثر تفاوت های افراد فرمانروابا یکدیگر ـ چه تفاوت‌های مادی، چه تفاوت‌های‌معنوی ـ برخی از افراد حاکم با ایجاد منازعه ورقابت میان دیگر اعضاء گروه بر آنان پیشی می‌گیرند و با بهره‌گیری از آز وخشك دستی همکاران خویش، عوام را نیز علیه‌آنان می‌شورانند. نتیجه آن می‌شود که‌یا خود این افراد یا افراد خردمند با ارادهٔ فرصت‌طلب دیگر که جاه‌طلبی سیاسی دارند بر توسن فرمانروائی سوار شوند و به عمر الیگارشی پایان بخشند.

دیگر بار دگردیسی حکومت فرا آمده است ـ «الیگارشی» جای خود رابه «تیرانی» داده است.

در «تیرانی» غرور یا غفلت یا تن‌آسائی «تیران» یا فساد وی به‌انجام میرسدکه فغان مردم برمی‌خیزد پس «تیران» بتدریج مردم‌را ناخوشنودتر وتیره روزتر می‌سازد واز حکومت دور میکند. در نهایت امر به‌اعتقاد ارسطو بهرحال «تیرانی» پایان‌می‌یابد وبجای آن‌حکومت انتخابی را برقرار میکنندکه همان دمکراسی است تاکی باشد که دموکراسی باز از درون دچار تباهی شود. این «دور جاویدان» است که ارسطو ازمشاهده‌جهان‌واقع بدست میدهد. حال‌آنکه در «منطق» وی «دور» باطل است . بنظر ارسطو حکومت‌ها با شهروندان خویش بازی موش وگربه دارند ـ گاه‌سخت می‌گیرند وگاه ملایمت می‌کنند به گفته دقیقی سراینده‌ٔ ایرانی شمشیر و زر ابزار دوگانه حکومت است.

مشاهدهٔ (ابزرواسیون) ارسطویی در «دولت»



درسی از تاریخ اندیشه:

از شگفتی‌های سرنوشت آن که اندیشه‌های‌ارسطو بنیاد و سرمشق علم کلام (فلسفهٔ مذهبی) دو دولت جهانی اسلامی و مسیحی می‌گردد و جهان‌شناسی ارسطویی ابزار تفسیر فلسفه های کیش‌های اسلام و مسیحیت می‌شود. در برابر اندیشه‌های افلاطون را که

به‌جهان مثال باور دارد واین جهان را توهم می‌شمارد، از سوی فرزانگان علم کلام پذیرفته نمی‌شود وصوفیان که‌آن را باور دارند، مـذهب فردی را، بـا عبارت «اناالحق» ، جانشین کیشهای جمعی می‌سازنـد . اما، در جهان مادی‌گـرای سدهٔ هجدهم‌و نوزدهم و بیستم میلادی، پندار سیاسی ارسطو ، در واقع الهام‌بخش کیشهای سیاسی و گاه ضد مذهبی ومادی‌گرایی، چون کمونیسم می‌شود.

چنین است که روح اندیشهٔ سیاسی یونانی که خود از اندیشهٔ سیاسی ایرانی و مصری و سومری باستان، ریشه گرفته است، در کالبد همه اندیشه‌های سیاسی بعدی ، تا زمان‌ما، دمیده می‌شود وبه زیست خود ادامه می‌دهد.

اندیشه‌های رستاخیز

شماره مشترک

من : نام .... نام‌خانوادگی .... نام‌موسسه ....

نشانی: نام کشور .... نام شهر ....

....

با ارسال مبلغ .... ریال طی حواله / قبض / چك ....

درخواست اشتراك یکساله (۴شماره) « اندیشه‌های رستاخیز »

را به‌تعداد .... جلدازشماره .... تا شماره .... دارم

طبق‌مقررات خواهشمنداست ازارسال‌وجه درپاکت‌پستی خودداری‌فرمائید

اندیشه‌های رستاخیز

شماره مشترک

من : نام .... نام‌خانوادگی .... نام موسسه ....

نشانی:نام کشور .... نام شهر ....

....

با ارسال مبلغ .... ریال طی حواله / قبض / چك ....

درخواست اشتراك یکساله (۴شماره)« اندیشه‌های رستاخیز »

را به تعداد .... جلدازشماره .... تا شماره .... دارم

طبق‌مقررات‌خواهشمنداست ازارسال‌وجه درپاکت‌پستی‌خودداری فرمائید

بهای اشتراک (۴شماره) اندیشه‌های رستاخیز درکشورهای جهان

امریکا وکانادا : ۵۰۰ ریال

اروپا و آسیا : ۳۵۰ »

استرالیا و افریقا : ۵۵۰ »

خاور دور: ۵۰۰ »

داخله : ۲۰۰ »

درداخل این کادر چیزی ننویسید

خواهشمنداست مبلغ حق اشتراک را به‌شعب بانک‌ملی ایران بحساب شماره ۱۴۵۰۰ شعبه تخت‌جمشید واریز ورسید آنرا همراه این قبض به «اندیشه‌های رستاخیز» بفرستید

بهای اشتراک (۴شماره) اندیشه‌های رستاخیزدرکشورهای جهان

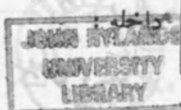
امریکا وکانادا : ۵۰۰ ریال

اروپا و آسیا ۳۵۰ »

استرالیا و افریقا : ۵۵۰ »

خاور دور : ۵۰۰ »

داخله : ۲۰۰ »



درداخل این کادر چیزی ننویسید

خواهشمنداست مبلغ حق اشتراک را به‌شعب بانک‌ملی ایران بحساب شماره ۱۴۵۰۰ شعبه تخت‌جمشیدواریز ورسید آنرا همراه این قبض به «اندیشه‌های رستاخیز» بفرستید

اندیشه های رستاخیز

این نشریه هرسه‌ماه‌یکبار منتشرمیشود

از انتشارات:

حزب رستاخیز ملت ایران

سال دوم ـ شماره هشتم

خردادماه ۲۵۳۷ شاهنشاهی